

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



حج در قرآن

(تفسیر آیات ۱۹۶-۲۰۳ سوره بقره)

شهید آیت‌الله

دکتر سید محمد حسینی بهشتی

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی
تهران ۱۳۹۰

حج در قرآن

آیت‌الله شهید دکتر سید محمد حسینی بهشتی

تهیه و تنظیم: نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی

حروفچین و صفحه‌آرا: زهرا شیشه‌گران

ویراستار:

طرح جلد: احمد جعفری

چاپ و صحافی:

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۰

شمارگان:

قیمت: تومان

شابک:

حق چاپ محفوظ است.

تلفن: ۸۸۳۲۰۹۰۱-۲

www.beheshti.org info@beheshti.org

فهرست مطالب

۹

پیشگفتار

۱

سابقهٔ تاریخی

۱۳	آیات حج
۱۴	ترجمهٔ آیات حج
۱۶	ابراهیم(ع)، اسماعیل، هاجر
۱۷	بنای کعبه
۲۰	موهومات و خرافات، به جای حج
۲۲	تحریف مناسک حج
۲۳	صلح حدیبیه
۲۵	سنت‌شکنی
۲۶	فتح مکه
۲۹	حجۃ الوداع
۳۰	حج کنونی و امت اسلامی
۳۳	مسئولیت شیعه
۳۵	معرفت واقعی نسبت به پروردگار
۳۷	حج و بهره‌برداری‌های اقتصادی
۴۲	سوغاتی در سفر حج
۴۴	حفظ یکتاپرستی، هدف مناسک حج

۶ حج در فرآن

۲

بعد اجتماعی

۴۹	تفاوت دو نظام اجتماعی
۵۶	یک خاطره سازنده از سفر حج
۵۹	نتایج اجتماعی حج
۶۱	رابطه نظم و نظام اجتماعی
۶۶	حج و روابط بین زن و مرد
۷۰	اخلاق یک پیامبر و اخلاق یک زمامدار جاه طلب
۷۴	مراسم حج، نمونه عملی جامعه اسلامی
۷۶	حج، نظام اجتماعی متعادل
۷۷	چه چیز می‌تواند جایگزین حج گردد؟
۸۲	ما و اجرای مراسم حج

۳

قربانی

۸۹	فلسفه تشریع قربانی
۹۱	قربانی، تمرين روحی برای انفاق
۹۳	گوشت قربانی باید به مصرف محرومین برسد
۹۸	آیا این گونه قربانی نمودن موجب تقرب الى الله است؟

۴

بعد سیاسی حج

۱۰۵	آیا حج یک کنگره اسلامی است؟
۱۰۶	امت اسلامی، یک واحد سیاسی
۱۰۹	حج یک کنگره دولتی نیست
۱۱۰	اجتماع حجاج، فرصتی برای شکل گیری نهضت‌های اسلامی

۱۱۱

تأکید ائمه (ع) بر رفتن به حج

۵

حج و خودسازی

۱۱۹	خودسازی
۱۲۱	الگوی خودسازی
۱۲۲	حج و روزه، دو تمرین سازنده
۱۲۵	توصیه قرآن به تقوا برای «خودسازی» است
۱۲۹	تقوا یک حالت هدایت‌کننده
۱۳۲	احکام اسلام را باید از دید خودسازی نگاه کرد
۱۳۴	احکام حج، تمرین خودسازی
۱۳۸	واجبات احرام، تمرین خودسازی
۱۳۹	۱. تعهد خودداری از لذت‌های جنسی
۱۴۲	۲. سرکوب خودخواهی و خشم
۱۴۵	۳. مبارزه با آسایش طلبی
۱۴۸	۴. ترک خودآرایی
۱۵۱	دوره حج، یکی از دوره‌های سازنده‌گی
۱۵۲	جمرات و سمبل شیطان
۱۵۳	باز هم تقوا و پروای تخلف از فرمان خدا

۶

قربانی

۱۵۹	قربانی در قرآن
۱۶۱	استفاده بهینه از قربانی

۷

ذبح اسلامی

۱۶۴	• پرسش و پاسخ
۱۶۴	ذبح اسلامی
۱۶۷	• بیت‌های اجتماعی
۱۶۹	جمع بین آیات در بحث قربانی
۱۷۳	اعلام



پیشگفتار

«حج» به عنوان یکی از مهم‌ترین مراسم و اجتماعات اسلامی، بسیاری از محققان را برانگیخته است تا پیرامون آن به تحقیق و بحث پردازند. چون مجموعه اعمالی که «حج» نام گرفته است، چه در ابعاد فردی و چه در ابعاد اجتماعی اش درخور توجه و بررسی بسیار است.

آنچه در دسترس شما قرار دارد ویرایش یافته بحث‌های تفسیری آیت‌الله دکتر بهشتی در مورد آیات حج سوره بقره می‌باشد که با توجه به شرایط زمانی که در آن این مبحث ارائه گردیده است - سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ - حکایت از اندیشه جامع و همه‌سونگر ایشان دارد به گونه‌ای که با گذشت سال‌ها از ارائه این بحث، تازگی‌های فراوانی در ابعاد گوناگون مطرح شده، به چشم می‌خورد. شهید بهشتی با تکیه بر عمق و روح تعالیم اسلامی و با استفاده از مشاهدات سفر حج خود نسبت به ظرافت‌های گوناگون این عمل عبادی عنایت داشته و به خصوص به پرسش‌ها و ابهاماتی که پیرامون برخی از این ابعاد ممکن است در ذهن‌ها وجود داشته باشد با برخوردي سالم و جامع تلاش نموده است این گونه گره‌های ذهنی از صحنه اندیشه و دل انسان مسلمان بایمان و جستجوگر

۱۰ حج در فرآن

برگرفته شود. در ویرایش گفتارهای تفسیری ایشان تلاش بر کمال امانت‌داری بوده است لذا تذکر چند نکته لازم است:

۱. آیات حج در طول این تفسیر سه بار توسط شهید بهشتی ترجمه گردیده، که ترجمة ابتدای کتاب از ادغام ترجمة اول و دوم ایشان - ارائه شده در جلسات اول و دوم این تفسیر -، و ترجمة سوم با استفاده مختصری از دو بیان قبلی در انتهای کتاب آمده است.

۲. کلیه پاورقی‌هایی که به منابع و مأخذ اشاره دارد و همین‌طور پاورقی‌های توضیحی که با حرف «و» مشخص گردیده از «ویراستار»، و بقیه موارد، توضیحاتی است که از متن به پاورقی منتقل گردیده است.

۳. اکثر عبارات داخل پرانتز در سرتاسر کتاب از «ویراستار» است. بخش عمده این کتاب پیش از این توسط شورای احیاء آثار شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی منتشر شده بود. در ویرایش جدید، دو مطلب دیگر نیز به آن اضافه شده است: گفتاری درباره «قربانی» و نوشتاری درباره «ذبح اسلامی» که هر دو در دوران اقامت دکتر بهشتی در آلمان ایراد شده و با مباحث بخش اصلی کتاب ارتباط دارد.

در پایان لازم است از ویرایش دقیق ویراستار محترم، جناب حجت‌الاسلام دکتر جواد اژه‌ای سپاسگزاری نمائیم.

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی

١

سابقةٌ تاریخی



آيات حج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَأَتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أَخْصَرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْنِي وَلَا تَحْلِقُوا رُؤْسَكُمْ
حَتَّىٰ يَيْلَغَ الْهَدْنِي مَحْلَهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذْىٰ مِنْ رَأْسِهِ فَفَدِيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ
صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمْتَمْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجَّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْنِي فَمَنْ لَمْ
يَجِدْ فُصِّيَّامًا ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجَّ وَسَيْعَةً إِذَا رَجَعْتُمْ تَلْكَ عَشَرَةً كَامِلَةً ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ
يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرٍ الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ الْحَجَّ
أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَارْفَتَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجَّ وَ
مَا تَقْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَرَوَدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَالْتَّقُوُنِ يَا أَوْلَى الْأَلَيَابِ
لَيْسَ عَلَيْكُمْ جَنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفْضَيْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ
الْمَشْعُرِ الْحَرَامِ وَادْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الظَّالَّمِينَ ثُمَّ أَفْيِضُوا مِنْ
حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ
كَذِكْرِكُمْ أَيَّاءِكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمَنْ النَّاسُ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا إِاتَّا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ
فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَمَنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا إِاتَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ
وَقَنَا عَذَابَ النَّارِ اولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ وَذَكِرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ
مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنْ أَتَقَىٰ
وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْשَرُونَ

ترجمه آیات حج

«حج و عمره را برای (رضای) خدا (و به خاطر او) به پایان رسانید. اما اگر مانعی (در سر راه شما پدید آمد و) شما را از به پایان رسانیدن حج بازداشت، کافی است که قربانی را در آن حد که برایتان ممکن است انجام دهید؛ (و از احرام درآید که حجتان در همانجا اتمام پذیرد). و (اما اگر حج را ادامه می‌دهید)، سرهایتان را نتراشید تا وقتی که قربانی به محل خود برسد (و کار قربانی انجام گیرد، تا آن موقع از تراشیدن سرهایتان خودداری کنید). اما اگر کسی از شما بیمار باشد یا در سرش ناراحتی داشته باشد می‌تواند (سر را نتراشیده) کفاره‌ای بدهد؛ روزه، صدقه یا یک قربانی (کفاره ایامی که در امنیت به سر می‌برید). اما اگر می‌توانید حج را تمام کنید، آن کس که برنامه حج را به صورت حج تمتع برگزار می‌کند و عمره را انجام می‌دهد و می‌خواهد آن را به حج پیوند دهد، باز باید (تا آن‌جا که برایش میسر است) قربانی (برای حج) داشته باشد و اگر قربانی ندارد (و توانایی مالی او کافی نیست یا پیدا نمی‌کند) باید سه روز در اثنای حج و هفت روز وقتی که (به وطن خود) برگشت، (جمعاً) ده روز کامل، روزه بگیرد. این دستور (طبعاً) برای کسی است که خانروade او در کنار مسجدالحرام (و از ساکنان آن منطقه و اهل مکه) نیاشند. از خدا پروا داشته باشید و بداتید که عذاب خدا سخت است.

حج در ماه‌های معینی است. بنابراین هر کس در این ماه‌ها آهنگ حج کند، باید بداند که بهره‌گیری جنسی، دروغ و فسق و گناه و گفتگوی ستیزه‌جویانه (و قسم خوردن) در حج نیست و هر کار نیکی

که انجام دهید خدا می‌داند، و توشه برگیرید که بهترین توشه‌ها
تقراست و از من ای خردمندان، پروا داشته باشد.

هیچ عیبی ندارد که شما در سفر حج در جستجو و به دنبال
بخشنی پروردگاریان هم باشید، (اما در مراسم حج) وقتی که از
عرفات سرازیر شدید - در کنار مشعر الحرام - از خدا یاد کنید (و به
ذکر خدا پردازید) و به یاد خدا باشید همان‌طور که خدا شما را
هدایت کرد، با اینکه قبل از گمراهان بودید.

(به علاوه شما) از همان‌جایی که همه مردم سرازیر می‌شوند (به
سوی «منی») سرازیر شوید و از خدا طلب مغفرت کنید که خدا
آمرزشگر و مهربان است.

وقتی که مناسک حج را به پایان رسانیدید از خدا یاد کنید،
همان‌طور که از پدراتتان یاد می‌کنید یا حتی بالاتر (و جدی‌تر)،
گروهی از مردم می‌گویند: خدایا در دنیا به ما همه‌چیز بده (بهره‌مان
را از تو، در دنیا می‌خواهیم)، این‌ها در آخرت بهره چندانی ندارند.

اما گروهی (دیگر دعا‌یشان این است که): خدایا هم در دنیا به ما
زندگی خوب بده و هم در آخرت، و ما را از (شکنجه آتش گناه و)
عذاب دوزخ نگهدار.

این‌ها، بهره ارزنهای (و نصیبی) از آنچه خود به دست آورده‌اند،
خواهند داشت، و خدا تندحساب است. (پس از اینکه این مراسم
انجام گرفت) باز به یاد خدا باشید در روزهای معین دیگر. اگر کسی
در دو روز شتابزده (از منی به مکه بر می‌گردد) گناهی بر او نیست و
اگر کسی سه روز دیرتر بماند آن کس که به راه تقدیر باشد (و از خدا
پروا داشته باشد)، باکی بر او نیست؛ و بدانید که به سوی او
(محشور) گردآورده می‌شوید.»

ابراهیم(ع)، اسماعیل، هاجر

این ترجمه‌ای بود از آیات ۱۹۶ تا ۲۰۳ سوره بقره، با توضیحات خیلی مختصری در برخی جاهای برای کسانی که به حج مشرف شده یا با مناسک حج آشنا هستند، آیات تا حدودی آشناست ولی برای کسانی که آشنایی‌شان در این زمینه کم است حتی فهم آیات احتیاج به توضیح فراوان دارد. آنچه از قرآن کریم استفاده می‌شود این است که ابراهیم پیغمبر(ع) به فرمان خدا، اسماعیل و مادرش را از خانه‌ای که در سرزمین فلسطین داشت بیرون برد. داستان حضرت ابراهیم(ع)، همان طور که مکرراً شنیده‌اید، این است که ابراهیم همسری به نام «سارا» گرفت. «سارا» بچه‌دار نمی‌شد و چون داشتن فرزند، به خصوص فرزند پسر، یکی از ارکان زندگی خانوادگی آن موقع بود و هنوز هم در دنیا یکی از عوامل مؤثر در استحکام پیوند خانوادگی است، فکر کرد اکنون که به هر حال خود او نمی‌تواند بچه‌ای به دنیا آورد چه بهتر کنیزی را که به نام «هاجر» داشت، به عنوان همسری به شوهرش ابراهیم(ع) بدهد و ابراهیم از او صاحب فرزند بشود. کنیز از ابراهیم باردار شد، پسری به دنیا آورد که او را اسماعیل نام‌گذاری کردند. طبیعی است که دیگر هاجر از این به بعد رفتارش با سارا فرق می‌کرد. دیگر آن رفتار ده سال قبل نبود. او در آن موقع خدمتکاری بود در منزل و حالا همسری است برای آقای منزل، آن هم با یک امتیاز، زیرا همسری است که بچه دارد، آن هم یک پسر. بنابراین «سارا» حس کرد که این «هاجر» دیگر هاجر آن روزها نیست، و به هر صورت تحمل «هاجر» برای «سارا» مشکل شد و این یک مشکل روحی و روانی است که کمتر خانمی می‌تواند از این مشکل روانی مبرا بوده و در برابر عوارض آن مقاومت داشته باشد. وقتی که ابراهیم(ع)

احساس کرد ماندن هاجر و اسماعیل سلامت و آرامش خانوادگی را به هم می‌زند به فکر چاره‌جوبی افتاد. به موجب نقل قرآن کریم، ابراهیم(ع) به فرمان خدا دستور گرفت و مأموریت پیدا کرد که هاجر و اسماعیل را به کلی از سرزمین فلسطین دور کند.

در اینجا تورات از منطقه‌ای نام می‌برد که در تعیین آن از نظر جغرافیایی اختلافات زیادی هست ولی فعلاً کاری به نقل تورات نداریم. از آیات قرآن استفاده می‌شود که ابراهیم(ع)، اسماعیل و هاجر را به سرزمین مکه آورد. در آنجا عده‌ای از اعراب زندگی می‌کردند ولی نه به صورت یک شهر آباد و یک آبادی معتبر، بلکه به صورت یک مجموعه کوچک، زیرا در آنجا امکانات زندگی بسیار ضعیف بود. هم‌اکنون نیز شهر مکه در میان شهرهای حجاز شهری است بی‌آب و بدون سبزه، گرچه طی چند سال اخیر قدری بهتر شده است ولی وقتی آن را با مدینه، مقایسه کنیم، شهری است بی‌آب و بدون سبزه. البته در فاصله حدود شصده، هفتصد متری از مسجدالحرام با امکانات فعلی، مقداری درخت و گیاه احداث شده است ولی روی هم باید مکه را یک شهر کم درخت و بلکه بی‌درختی به حساب بیاوریم. به عکس طائف یا مدینه که نسبتاً آب و درخت و باغ و مزرعه دارد. بنابراین امکانات دامداری و کشاورزی و در نتیجه امکان زندگی بسیار ضعیف بود.

بنای کعبه

ابراهیم(ع)، هاجر و اسماعیل را به آنجا آورد و سکنی داد. قرآن در این زمینه توضیح بیشتری ندارد؛ تا موقعی که ابراهیم(ع) و اسماعیل از جانب

پروردگار فرمان می‌یابند و مأموریت پیدا می‌کنند که خانه‌ای به عنوان خانه خداپرستان در آنجا بنا کنند.

تورات هم در این زمینه توضیحات زیادی ندارد ولی در شروح و تفسیرهای تورات و در کتاب‌های تاریخی دیگر بنی اسرائیل، در این زمینه توضیحات بیشتری هست. از این توضیحات نیز که اصالت تاریخی آن خیلی روشن نیست، صرف‌نظر می‌کنیم و باز در حد قرآن که سندی است قطعی می‌ایستیم. به هر حال اسماعیل در آنجا (مکه) بزرگ می‌شود ولی ابراهیم(ع) و اسماعیل مأموریت پیدا می‌کنند که در آنجا خانه‌ای به پا سازند که خانه عبادت و بندگی خداست. نکته جالب این است که این خانه با ساده‌ترین وسایل خانه‌سازی ساخته می‌شود، یعنی با سنگ‌های تراش نخورده که روی هم چیده می‌شود و به اندازه یک قامت انسان بالا می‌آید و یک چهار دیواری می‌شود برای اینکه محل عبادت خداوند باشد. نکته جالب اینکه قرآن می‌گوید:

«در آن موقع که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های این خانه را بالا می‌برند دعايشان این بود که خداوندا اينجا، اين خانه و اين سرزمين را محل زندگی فرزندان ما قرار ده و امکانات زندگی را بر آنها فراوان گرдан و به فرزندان ما اين توفيق را عنایت کن که مردمى خداپرست و پاکیزه و حق‌پرست و در راه حق باشند و خود نیز به ما بگر که ما به عنوان آيمين جاودانه خداپرستي، چه کنیم و مناسک و نوع عبادت را به ما بنما».^۱

خدای نادیده عبادت و بندگی اش باید متناسب با پاکی و پیراستگی اش باشد خدایی که او را نمی‌بینیم و خدایی که بالاترین آگاهی ما درباره او

۱. بقره، آیات ۱۲۷ و ۱۲۸

این است که او برتر از همه است حتی برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم، پرستش این خدا و آینه پرستش این خدا با پرستش بت، با پرستش اشخاص، با پرستش «بودا»، با پرستش ماه و خورشید و ستاره و با پرستش درخت و چوب و سنگ فرق دارد، هر چند «بت‌بانها» برای بت‌پرستی‌ها نیز رسوم و سرودهای خاص و عبادات و طرز برخوردها و تشریفات خاصی درست کرده‌اند. هر چند آنجا نیز به هر کسی اجازه نمی‌دهند که هر طور دلش خواست بت‌پرستی کند ولی درباره خداپرستی، مسئله از این بالاتر است و آن این است که چه کنیم که خداپرستی ما شکل بت‌پرستی نداشته باشد؛ این خیلی مهم است. هر کسی حق ندارد هر گونه دلش می‌خواهد خدا را عبادت کند.

عبادت خدا باید با روح خداشناسی متناسب باشد. اگر کسی گفت من این کار را که کردم برای خاطر خدا و رضای خدا و به عنوان پرستش خدا کردم چرا به من انتقاد می‌کنید؟ به او می‌گوییم خداپرستی باید با الهام گرفتن از تعالیم خود خدا در مورد عبادت باشد. خداپرستی ساختگی، انحراف ایجاد می‌کند زیرا تلقی از خدا به این صورت غلط است و از آن رنگی که اسلام به خداشناسی و خداپرستی داده منحرف شده است. به هر حال ابراهیم(ع) و اسماعیل از خدا می‌خواهند که راه و آینه خداپرستی را نیز خود به آنها نشان دهد.^۱ خانه‌ای ساخته می‌شود و این خانه به تدریج مرکز اجتماع مردمی که می‌خواهند خدای یکتا را پرستند، می‌شود و آرام، آرام، با الهام گرفتن از وحی، ابراهیم(ع) و اسماعیل کیفیت پرستش خدا را در این خانه برای خودشان و دیگران

۱. بقره، آیه ۱۲۸.

مقرر می‌کنند که این‌گونه حج را به جای آورید و مراتب خداپرستی داشته باشد.

موهومات و خرافات، به جای حج

اما از آنجا که تاکنون هیچ‌چیز از دستبرد زمانه محفوظ و مصون نمانده است، این دستورات هم از دستبرد زمانه مصون نماند. طولی نمی‌کشد که پس از مدت بسیار کوتاه آن مناسک و آیین خداپرستی که به وسیله ابراهیم(ع) و اسماعیل مقرر شده بود با مشتی خرافات و موهومات همراه می‌شود و باز چندان زمانی نمی‌گذرد که خانه ساده و بی‌پیرایه‌ای که برای پرستش خدای پیراسته از هر عیب و نقص ساخته شده بود، به بت‌خانه‌ای بزرگ تبدیل می‌شود؛ و همان مراسم حجی که به عنوان خداپرستی پاک انجام می‌گرفت؛ می‌شود یک مشت موهومات و خرافات و آلودگی‌ها به نام حج، اما نه حج خانه خدا، بلکه حج بت‌خانه‌ای بزرگ.

در مراسم حج مقرر بود کسی که به عنوان گذراندن چند روز در کنار کانون خداپرستان می‌آید لباسی فاخر و تجملی نپوشد. در آنجا دیگر لباس و زندگی‌اش، (انگیزه) ثروت و جلال و جبروت خود را به رخ دیگران کشیدن نداشته باشد، اما این مطلب تبدیل می‌شود به اینکه اگر بخراهیم دیگر با خودمان هیچ تجمل و جلال و جبروت نداشته باشیم یکباره لخت مادرزاد به آنجا بیاییم و طواف کنیم. بنابراین، پیراسته بودن از تجمل، از بر亨ه طراف کردن سر در می‌آورد (و این را) بسیار راحت می‌توان توجیه کرد که اینجا جایگاهی است که همه باید از خود غافل باشند و وقتی آدم از خود غافل است دیگر اصلاً کسی را که جلو او راه

می‌رود نگاه نمی‌کند، آدم باشد یا غیر آدم، برهمه باشد یا پوشیده. به راحتی می‌شود این مسئله را توجیه کرد، آن هم توجیه‌های عرفانی عالی. اتفاقاً یکی از مسائلی که در مورد دین وجود دارد همین است که اگر ما خواستیم با توجیه‌هایی این‌گونه، دین‌شناس بشویم به راحتی می‌شود آن را به همه رنگ درآوریم. بنده به شما قول می‌دهم دو مطلب متضاد را در دو جلسه برای دو گروه هم‌سطح می‌توان چنان توجیه دلپذیری کرد که هر دو بگویند چه مطلب خوبی است. وقتی این دو گروه به هم می‌رسند با تعجب می‌بینند مطلبی را که یکی در آن جلسه به عنوان یک مکتبی با زیربنای فکری صحیح پذیرفته است ضد آن مطلبی است که رفیق هم‌سطح او در جلسه‌ای دیگر با زیربنای فکری صحیح پذیرفته است. زیرا این توجیهات ذوقی و سلیقدای خیلی کش‌دار و غلط‌انداز است. اینکه در آیین اسلام گفته می‌شود نه تنها در امر دین بلکه به طور کلی در انتخاب اصول زندگی، بر (مسلمات) یعنی بر آن چیزهایی که مر لای درزش نمی‌رود تکیه کنید و از تکیه کردن بر ظنیات و ذوقیات پرهیز کنید، برای همین است. اگر کار رسید به توجیه‌های ظنی و ذوقی، بنده خوردم به شما قول می‌دهم که بترانم دو مطلب متضاد را، حتی برای یک گروه با فاصله شش ماه به طوری که فقط کمی مطلب اول از یادشان رفته باشد چنان توجیه دلپذیری کنم که در هر جلسه همان گروه به به بگویند، غافل از اینکه شش ماه قبل برای چیز دیگری به به گفته‌اند.

ما در عصر خودمان دیدیم که در نوسان‌های اجتماعی با قدرت تهییج احساسات و تبلیغاتی که بتواند مردمی را که بر ذوقیات و احساسات تکیه دارند به این طرف و آن طرف بکشاند، در فاصله‌ای کوتاه برای دو چیز ضد هم زنده باد، یا مرده باد می‌گفتند، فکر رشد نیافته همین است.

لذا بالاترین خدمت به جامعه انسان‌ها و محکم‌ترین و استوارترین پایه برای بهتر زندگی کردن انسان‌ها، این است که درست اندیشیدن را به آنها بیاموزیم و نه فقط بیاموزیم، یعنی برایشان درس بگوییم، بلکه تربیشان کنیم که درست فکر کنند.

اینکه می‌بینید در همین آیات به «يا أولى الالباب» (خردمدان) تکیه می‌کند می‌خواهد خرد، فکر و اندیشه استوار و صحیح را در انسان به کار بیندازد، زیرا کلید حل مسئله آنجاست. پیغمبر خدا(ص) و علی مرتضی(ع) اگر ده هزار سال هم عمر می‌کردند و با مردمی سروکار داشتند که آنها رشد نکرده بودند مگر کاری از دست آن دو ساخته بود؟ لذا نخستین تلاش‌های پیغمبر(ص) در دوره سیزده ساله مکه، منحصرآ صرف این شد که گروهی از مردم آماده‌تر را، به صورت مردم رشدیافته درآورد تا آنها استخوان‌بندی نهضتی شوند که آن نهضت بتواند محیط را برای رشدیافته‌تر شدن عموم، فراهم سازد.

تحریف مناسک حج

آن مردم همین آیین پاک ابراهیم(ع) را که به صورت مناسک حج بود تحریف کردند. مقصود این بود کسی که به عنوان حج خانه خدا می‌رود، دیگر جنبه اشرافی بردنش را برای چند روز هم که شده کنار بگذارد و همه در آنجا یکسان باشند اما گفتند چه یکسانی از این بهتر که همه لخت باشند، برهنگی از همه حالت‌ها یکسان‌تر است. آنوقت زن‌ها هم لخت می‌شدند، متنها شب طواف می‌کردند و مردها روز برهنه مادرزاد طواف می‌کردند. این نوع انحرافات روزافزون بود البته انحراف‌های دیگری هم بود.

در همین مراسم حجی که یک طرفش مردم لخت و برهنه طواف می‌کنند و تا امتیازی نباشد، قریش و گروهی ممتاز در مکه در مراسم حج حساب خیلی چیزهایشان از حساب مردم دیگر جدا بود. قبل اعداء از مردم در روز نهم در صحرای «عرفات» می‌ماندند و عصر هنگام نزدیک غروب به سمت «منی» حرکت می‌کردند. در شب «عرفه» می‌رفتند و در آنجا می‌ماندند و روز «عرفه» را نیز می‌ماندند. کسانی که شب نرسیده بودند روز به آنجا ملحق می‌شدند. در عهد جاهلیت، عصر هنگام، قبل از غروب آفتاب، به سمت «منی» حرکت می‌کردند اما این گروه زبده می‌گفتند حساب ما از حساب توده مردم جداست. ما می‌رویم از همان اول در حدود وادی «مشعرالحرام» اقامت می‌کنیم. ما از آنجا به سمت مکه حرکت می‌کنیم، با وضعی و امتیازی خاص و لابد هم این طور توجیه می‌کردند که چون گروه ما (قریش) میزبان این مهمانان خانه خدا هستند، بنابراین چه بهتر که ما یک منزل از آنها به مکه نزدیک‌تر باشیم و برای پذیرانی حاجاج از آنجا حرکت کنیم. با این توجیهات معمولاً همه چیز را می‌شود توجیه کرد بنابراین در قسمت‌های مختلف آیین حج تحریفاتی پیدا شده بود.

صلح حدیبیه

پیغمبر اسلام(ص) پس از آنکه در مدینه استقرار پیدا کرد و آن قدرت اجتماعی را به دست آورد که بتواند سنت‌های کهن را بشکند. که قدرت سنت‌شکن از قدرت بت‌شکن باید به مراتب بیشتر باشد و سنت‌شکنی از بت‌شکنی به مراتب سخت‌تر است، عادت‌شکنی و فکرهای عادی شده را در هم کریدن بسیار مشکل و دیرثمر است. برای گذراندن «حج نمونه»

عازم حج شد. در سال ششم هجرت پیغمبر با حدود هزار و دویست تا سیصد نفر به سمت مکه برای گذراندن حج در ایام حج حرکت نمود. و افراد با خودشان قربانی‌ها را هم می‌بردند. معمولاً بر گردن گوسفند و حیوان قربانی چیزی آویزان می‌کردند به علامت اینکه اینها گوسفندی که به چرا می‌برند نیست، بلکه گوسفندی است که به قربانی می‌برند تا از دستبرد تجاوزگران و دزدان مصون باشد، که به این علامت‌ها «قلائد» و «شعائر» گفته می‌شود (گردن آویز و علامت) ولی هنوز قدرت اعراب مشرک آنقدر بود که وقتی پیغمبر با این کاروان حج نزدیک مکه رسید آنها را متوقف کردند. حالا ممکن است پرسیده شود چگونه؟ سنت شکنی کار مشکلی است. سال ششم هجرت است، مسلمان‌هایی هستند که هیچده سال یا نوزده سال است که مسلمان هستند. برخی ده، دوازده سال است که مسلمانند، گروهی هفت یا هشت سال و عده‌ای سه سال، دو سال و یا یک سال است که به پیغمبر(ص) به عنوان پیامبر خدا اعتقاد پیدا کرده‌اند و به قرآن به عنوان وحی خدا معتقد شده‌اند. وقتی پیغمبر(ص) به سرزمین «خدیبیه» رسید، مأموریان مکه آمدند گفتند شما امسال حق حج رفتن ندارید والا جنگ خواهد شد و بالاخره کار به عقد قرارداد صلحی میان آنها و پیغمبر انجامید و قرار شد پیغمبر آن سال را برگردد و از انجام حج صرف نظر کند و سال آینده، آن هم برای سه روز به حج برود و بتپرستان سه روز اطراف خانه خدا را خالی کنند و در اختیار مسلمانان بگذارند، اما مسلمانان حق بردن سلاح، حتی شمشیر، را هم با خودشان نداشته باشند که این امر، از هر نوع احتمال (خطیر جهت مشرکین) به دور باشد.

سنت‌شکنی

وقتی این مطلب تمام شد پیغمبر فرمود: ما امسال گرچه احرام بستیم و در حال احرام، قربانی نیز با خردمان آورده‌ایم اما نمی‌توانیم حج‌مان را تمام کنیم بنابراین همین جا هرکس قربانی‌اش را ذبح کند و از احرام به در آید. شگفتا! اینان قرن‌ها عادت داشتند که وقتی لباس احرام می‌پوشیدند باید احرام در سرزمین «منی» درآورده شود، حال پیغمبر(ص) می‌گوید همین جا در بیابان قربانی را بکش و از احرام بیرون بیا. تحمل این مسئله برای آنها مشکل است و با اینکه پیغمبر چند نوبت به اینها فرمود بروید قربانی‌ها یستان را بکشید و از حالت احرام بیرون بیایید، همه به پیغمبر خیره خیره نگاه می‌کردند و برخی از کسانی که در آنجا بودند دستور پیغمبر را اجرا نمی‌کردند. اینها گفتند ما مدت‌ها بود به پیغمبر به عنوان پیامبر خدا ایمان داشتیم اما با این دستور پیغمبر، که برخلاف سنت چندین صد ساله ماست، که در سرزمین «حدیبیه» گوسفندها را قربانی کنید، ما در پیامبری او شک کردیم. البته این شک یک زمینه‌ای هم داشت و آن زمینه خوابی بود که پیغمبر(ص) برای آنها قبل از نقل فرموده بود که آنها به مسجد‌الحرام خواهند رسید.

در اینجا مورخین حادثه جالبی را نقل می‌کنند که یک شکل سیاسی و اجتماعی در رهبری نهضت به وجود آورده است. گروهی از مسلمانان زیده، همراه پیامبر حرکت کرده‌اند و پیامبر دستور می‌دهد که حکم خدا این است که هم‌اکنون بروید قربانی‌ها یستان را ذبح کنید و از احرام بیرون آیید و با اینکه چند بار فرموده اما آنان عمل نمی‌کنند، این مشکل بزرگی در یک نهضت است؛ می‌گویند پیغمبر با اوقات تلغی، به چادر «ام سلمه» که یکی از همسرانش

برد رفت. ام سلمه وقتی که ناراحتی پیغمبر را دید به پیغمبر عرض کرد: یا رسول الله مطلب چیست؟ پیامبر فرمود: مگر نمی بینی من به آنها دستور می دهم به فرمان خدا بروید گوسفندهایتان، شترهایتان، گاوهایتان، قربانیهایتان را که آوردهاید ذبح کنید و از حالت احرام بیرون بیایید اما عمل نمی کنند. ام سلمه گفت: یا رسول الله این که راهش آسان است. شما این بار بدون اینکه با احدی حرف بزنید خودتان بروید قربانی تان را ذبح کنید ببینید چه می شود.

پیغمبر دریافت که پیشنهاد جالبی است. رهبر در یک جا باید خود به معركة مبارزه قدم بگذارد، آن قدم گذاردن به داخل معركة چندین برابر دستور، آیین نامه و قانون و ابلاغ و حکم و امثال آن اثر می کند. این بار پیغمبر(ص) بدون اینکه با احدی صحبت کند تشریف آورد و همه قربانی هایی را که با خود همراه آورده بود ذبح کرد. در اینجا «ابن اثیر» در «کامل» نقل می کند که با فاصله ای بسیار کوتاه، انگار نه انگار که آن صحنه های قبلی بوده است، چنان برای قربانی کردن هجوم آوردنده که گویی اینها آن مردمی نبودند که در برابر دستور پیامبر مقاومت می کردند. گویا همه احساس کرده بودند که عجب خطایی کرده اند، مگر در یک نهضت در سر این بزنگاه ها می شود از دستورات رهبری غفلت کرد؟ آن هم تخلفی این چنین خطرناک در مرز مواجهه با دشمن؛ تخلف از دستوری که رهبری، به عنوان حکم خدا، ابلاغ می کند به منزله چیست؟ شک در مقام پیامبری اوست. به این مطلب نیز در آیه اشاره شده است.

فتح مکه

پیغمبر با مسلمان ها آمد تا حجی پیراسته از خرافات و مرهومات و انحرافات برگزار کند ولی مانع شدند و این کار به سال بعد موکول شد.

سال بعد عمره‌ای برگزار شد. در سال هشتم، مکه فتح شد. در سال نهم، مراسم حج رسمی برگزار گردید ولی پیغمبر در آن مراسم شرکت نداشت. در همان سال بود که امیر مؤمنان علی(ع) مأموریت پیدا کرد که آیات سوره «براوت» را بخواند و ابلاغ کند. در سال دهم بود که پیغمبر اسلام و مسلمان‌ها موفق شدند آن حج عالی نمونه را، برگزار کنند و ما نیز هر چه از احکام حج داریم مربوط به گزارش حج پیغمبر در سال دهم هجرت است.

کلمه «حج» یعنی آهنگ و قصد کسی که به قصد خانه خدا می‌آید. آنوقت موقعی که از یک نفر می‌پرسیدند کجا می‌روی؟ می‌گفت من عازم خانه خدا هستم (آن‌ا حاجُ الْبَيْت)، کم کم «حج» نام این سفر شد. کلمه «عمره» از آباد کردن و عمران و آبادی است. یک حج بزرگ به عنوان مراسم سالانه معمول بود و یک حج کوچک، که «عمره» نامیده شد. حج بزرگ عبارت برد از آن اجتماع سالانه بزرگ که درباره آن توضیحاتی خواهیم داد. ولی این (حج) سالی یک بار بود. این مراسم که سپری می‌شد، اطراف کعبه از پیرامون معمولی هم خلوت‌تر بود کما اینکه اکنون نیز همین‌گونه است، در موسم حج آنجا آنقدر ازدحام جمعیت است که حد ندارد ولی اگر اواخر ماه ذی‌الحجہ انسان به مسجدالحرام برود چه بسا غیر از موقع نماز، در مواقع معمولی، مانند همین مسجدهای ما خالی و خلوت باشد و هیچ‌کس آنجا نباشد. بنابراین سنت بوده است که غیر از موقع حج نیز افراد به زیارت خانه خدا بروند و آن زیارت «عمره» می‌شده، یعنی زیارتی که خانه خدا و اطراف این خانه را آباد نگه دارد، زیارت آبادکننده، عمره اعتمار.

معمولًا عرب‌ها در ماه رجب به حج می‌رفتند که یکی از ماه‌های حرام بود ولی چون ماه رجب تنها یک ماه حرام بود کسانی می‌توانستند به مکه بروند و برگردند که فاصله‌شان تا آنجا با انجام مراسم حج بیش از هفت، هشت یا ده روز نباشد. ده روز بیایند، ده روز هم برگردند و ده، دوازده یا سیزده روز آنجا باشند. اما کسانی که فاصله‌شان تا مکه یک ماه راه بود نمی‌توانستند عمره به جا بیاورند زیرا اینها باید طوری عازم باشند که وقتی از خانه بیرون می‌آینند تا وقتی که به خانه‌شان برمی‌گردند، در پرتو ماه حرام، امنیت داشته باشند. اما در ماه‌های رجب، شوال و ذی القعده و ذی الحجه و محرم که ماه‌های حرام بود کسانی که فاصله بیشتری مثلاً تا سی، چهل روز هم تا مکه داشتند، می‌توانستند بیایند و مراسم حج را بگذارند و برگردند. این است که این حج، حج بزرگتری بود که با اجتماع بزرگتری برگزار می‌شد اما حج ماه رجب، عمره‌ای بیش نبود، آنوقت کسانی را هم که نزدیک بودند و به عنوان امنیت حرم، یعنی آنهایی که خیلی نزدیک بودند – یک روز و یا ده پانزده ساعت راه فاصله داشتند و از امنیت حرم برخوردار بودند – هم می‌توانستند معمولًا «عمره» بگذارند، یعنی زیارتی که این خانه را معمولًا «آباد» نگاه دارد.

صحبت در مورد قبل از اسلام است، کسانی که از مکه دور بودند، می‌توانستند عمره و حج را با هم به جای آورند، یعنی خیلی زود حرکت کنند و به مکه برسند، یک مراسم و یک دو زیارت را انجام دهند، مدتی هم آنجا بمانند تا موقع آن حج بزرگ فرا برسد. بنابراین برای آنها عمره و حج در یک سفر می‌شد، که «حج تمنع» ما از این قبیل است.

در فقه شیعه برای مسلمانی که از مکه دور باشد و بحسب فتاوی موجود، چهل و هشت میل^۱ از مکه فاصله داشته باشد، حج تمعن واجب است، یعنی حجی که عمره و حج را با هم انجام بدھند.

حجۃ الوداع

در سال دهم، پیغمبر با جمعیتی انبوه که عده حجاج آن سال را در تواریخ تا هشتاد هزار نفر ذکر کرده‌اند و یک اجتماع هشتاد هزار نفری در سال دهم پیرامون خانه کعبه بسیار باشکوه بود؛ حج را برگزار کردند بدون حضور یک نفر بتپرست زیرا در سال قبل اعلام شده بود که از سال آینده، بتپرستان حق شرکت در مراسم حج را ندارند و یکپارچه مسلمانان شرکت داشتند. این یک نمایش و تظاهرات بسیار عالی، چشمگیر، مؤثر و عظمت‌بخش برای نهضت اسلام بود. پیغمبری که ده سال پیش، از همین سرزمین مکه با فشار و تهدید و شکنجه به فرسنگ‌ها آن طرف‌تر تبعید شده بود حالا با شکوه و جلال به عنوان رهبر بزرگوار اسلام با جمعیت هشتاد هزار نفری - که حتی تا پنجه سال قبل هم به گمان من، چنین اجتماعی در همین کشور خودمان یک اجتماع بی‌سابقه تلقی می‌شد - به پیرامون کعبه بازمی‌گردد.

یک اجتماع انبوه هشتاد هزار نفری در یک زمان، بسیار شکوه و جلال دارد اگرچه از مجموعه جمیعت سرزمین عربستان در آن زمان آماری در دست نیست ولی معلوم نیست در آن موقع به نیم میلیون نفر

۱. هر فرسخ، سه میل و هر میل چهار هزار ذراع و هر ذراع بیست و چهار انگشت است و ... - شرح لمعه - ج ۱ - صلوٰة المسافر.

هم می‌رسیده است، بزرگترین شهر و مرکز اجتماع آن موقع هم جمعیتش از حدود ده هزار نفر تجاوز نمی‌کرد.

در سرزمین عربستان در چنین شرایط اجتماعی، پیغمبر و مسلمانانی که ده سال قبل، از این سرزمین رانده شده‌اند، حالا در یک اجتماع یکپارچه جمع می‌شوند. اجتماعی که از همه جای آن یک صدا بلند است: «الله اکبر». این است که می‌بینید «لَبِيْكَ» جزء سنت‌های حج است: «لَبِيْكَ، اللَّهُمَّ لَبِيْكَ، لَبِيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ» یعنی آهنگ توحید. حالا هشتاد هزار نفر دارند می‌گویند: «لَبِيْكَ، اللَّهُمَّ لَبِيْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ». این همان سرزمینی است که یکسال پیش از آن که هنوز بتپرستان در حج شرکت می‌کردند، یک گروه می‌آمدند «یا هُبَلْ، یا هُبَلْ» می‌گفتند، یک عدد «یا لات یا لات» می‌گفتد. هر دسته‌ای برای خودشان یک صدایی داشتند و یک بتی را صدا می‌کردند. جمعیت هم شاید ده هزار نفر نمی‌شد، حالا یک جمعیت انبوه هشتاد هزار نفری، با یک رهبری، با یک دستور و با یک شعار، همه با هم می‌گویند: «لَبِيْكَ، اللَّهُمَّ لَبِيْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ» ای خدای بزرگ، ما دعوت تو را پذیرفتیم و به این سرزمین آمدی‌ایم و در برابرت اعتراف می‌کنیم که هیچ‌کس را شریک خدایی تو نمی‌دانیم. عظمتی بسیار بزرگ و بسیار چشمگیر بود. بدون شک مراسم «حجۃ الوداع» از عوامل بسیار مؤثر تاریخی در پای گیر شدن نهضت اسلام بود.

حج کنونی و امت اسلامی

امروزه از حج آن طور که لازم است بهره‌برداری نمی‌شود و آنچه مسلمان‌ها الان به عنوان حج انجام می‌دهند هشتاد و گاهی نو درصد از آنچه اسلام گفته دور است، ولی همان‌طور که باقی مانده است، آن قدر

اهمیت دارد که در هیچ یک از شرایطی که تاکنون داشته‌ایم نمی‌توان از آن صرف‌نظر کرد. البته مقصود این نیست که در هیچ شرایطی در آینده هم این مسئله نخواهد بود. زیرا ممکن است به طور موقت در شرایط اجتماعی خاص در یک یا دو یا سه سالی، مصلحت اسلام ایجاد کند که حجی به علیٰ تحریم شود اما نباید هرگز تضعیف بشود. اگر کار به جایی رسید که اساس حج تضعیف بشود آنوقت باید خیلی بیشتر فکر کرد، زیرا آنچه من – در سفر زیارت خانهٔ خدا – با چشم می‌دیدم و لمس می‌کردم و آنچه با بررسی تاریخ به صورت یک واقعیت تاریخی لمس کردم این است که اگر مراسم حج نبود تاکنون همین مقدار مناسبات نیمه حسن‌های که میان مردم مسلمان جهان باقی مانده است را دشمنان داخلی و خارجی نابرد کرده بودند.

ایجاد فرقه‌های گوناگون در داخل اسلام مصیبتی بزرگ بوده و هست به این معنا که در داخل امت اسلام، هر گروهی می‌تواند و حق دارند به سراغ فهمی که خودشان از اسلام دارند بروند. شیعه حق دارد شیعه باشد و بگویید فهم من از اسلام این است. نباید هرگز شیعه مجبور شود که دنباله‌روی سنی باشد. تازه خود اهل سنت مگر یک گروه هستند؟ گروه‌های بزرگ آنها چهار گروه است، گروه‌های کوچکش که خیلی زیادتر است. در فقه، حنفی دارد، شافعی دارد، حنبلی دارد، مالکی دارد، و در اصول عقاید و بینش کلی اسلامی اشعری دارد، معتزلی دارد و ... شافعی نمی‌تواند حنفی را مجبور کند که حتماً دنباله‌روی من باش، حنفی هم نمی‌تواند شافعی را مجبور کند بگویید دنباله‌روی من باش. هر گروهی می‌تواند بگویند می‌خواهیم آزادانه فکر کنیم و هر چیزی را که منطق ما پذیرفت عمل کنیم. اما آنچه حرام است این است که شافعی و حنفی بگویند چون تو شافعی هستی و من حنفی هستم بنابراین ما با

یکدیگر برادر دینی نیستیم و همچنین است شیعه و سنی؛ شیعه به سنی بگویید چون تو سنی هستی دیگر برادر دینی ما نیستی. این تعبیرهای زنده اسلام کش، که در میان ما - حتی گاهی از زبان اهل علم - شنیده می شود نمی دانم از کجا آمده است.

بحث ما در ناصی و دشمنی اهل بیت نیست، آن حساب دیگر دارد. امروز در جامعه چند صد میلیونی اسلام، در بسیاری نقاط، اصلاً ناصیبی پیدا نمی کنید. در بلاد سنی نشین اگر در بعضی نقاط هم پیدا کنید خود سنی ها هم از آنها بدشان می آید. اصلاً بحث بر سر ناصی و دشمن اهل بیت نیست، بحث بر سر یک سنی ساده است، یعنی یک سنی که حتی بسیاری از آنها محب اهل بیت هستند. به تحقیق در دایره ای که من در برخی از دوستان، از نزدیک دیده ام، اکثریت با دوستان اهل بیت است. یکی از دوستان، از سفر مصر خود چیزی را نقل می کرد که من در مصر با مردی صحبت می کردم و آن کسی که با من صحبت می کرد گفت:

«شما خیال می کنید که دوستدار اهل بیت فقط شما هستید؟ ما هم دوستان اهل بیت هستیم.» شما نگاه کنید در مصر این قدر که اسم علی و حسن و حسین و این حرفها هست اگر شما توانستید این قدر اسم عثمان، ابوبکر و عمر پیدا کنید و اگر شما حسن یا حسین اسم می گذارید ما یکی از اسم های جاری مان حسین است.»

من برای یکی از دوستان نقل کردم که در هامبورگ با چند تن از ترک های ترکیه - که حنفی مذهب هم هستند - صحبت می کردم. من می خواستم از فرصت برخورد با اینها برای اینکه بذر محبت اهل بیت را در دل آنها بیفشانم استفاده کنم. آمدم دو تا حدیث برای آنها نقل کنم دیدم انگار چهره هایشان یک جور دیگر است، به من به طرزی دیگر نگاه

می‌کنند. خیال کردم که اینها خیلی از مرحله دورند گفتم خوب من از بدجایی شروع کردم باید دو قدم عقب‌تر می‌رفتم. (من که ترکی نمی‌دانم مترجم ما ترکی بود که من به آلمانی حرف می‌زدم و او برای آنها به ترکی ترجمه می‌کرد) یک مطلب آزمایشی گفتم که ببینم مسئله از چه قرار است دیدم این‌گونه نیست که من از جلو شروع کرده و باید عقب‌تر می‌رفتم، بلکه از عقب شروع کرده و باید جلوتر می‌رفتم. اینها گفتند به فلانی (به اصطلاح خودشان به خواجه) بگو مگر خیال می‌کنند ما دوستدار اهل بیت نیستیم که این حرف‌ها را می‌زنند؟ ما دوستدار اهل بیت هستیم. مگر می‌شود یک مسلمانی (تعییر آنها این بود که) دوستدار اهل بیت نباشد؟ بنابراین قصه، قصه ناصبی‌ها نیست. قصه، قصه برادر سنی مسلمان است که هیچ هم ناصبی نیست.

مسئلوبیت شیعه

یک شیعه، با هیچ آهنگی حق ندارد هیچ‌گونه موضع گیری داشته باشد که برادری دینی، و به هم پیوستگی سیاسی و اجتماعی و دینی او با یک برادر مسلمان سنی متزلزل شود. اگر مراسم حج نبود با این توطئه‌هایی که علیه همبستگی مسلمانان شده است بنده گمان می‌کنم تاکنون آن پیوندهای وحدت‌آوری را که پیغمبر اکرم(ص) و مسلمانان صدر اسلام با خون جگر و با بذل جان و مال ایجاد کردند و مولا علی(ع) با سی سال سکوت و زندگی همراه با خون دل خوردن با حمایت و حفاظت آن پرداخت و امام مجتبی(ع) با پذیرفتن قرارداد نامطلوبی که شرایط سیاسی آن زمان بر آن حضرت تحمیل کرد و به خاطر حمایت از آن از ادامه جنگ خودداری کرد و ائمه ما سلام الله علیهم اجمعین از امام سجاد(ع) گرفته تا امام

عسکری(ع)، همه در راه آن تحمل‌ها و رنج‌ها بر خود هموار کردند؛ همه اینها تا به حال باید به فنا می‌رفت. این درست است که در ذهن سنی جایگزین کرده‌اند که این شیعه‌ها اصلاً خدا را قبول ندارند. اینها می‌گویند جبرئیل اشتباه کرد، قرار بود بباید به خانه علی(ع)، رفت در خانه پیامبر(ص) را عرضی زد و درست است که بین شیعه، جایگزین کرده‌اند که اینها سنی‌ها همه‌شان دشمن علی(ع) هستند در حالی که اکثریت‌شان به علی(ع) و ائمه احترام می‌گذارند. درست است که این تبلیغات شوم اثر خود را کرده ولی باز هم بالاخره سالی یک بار، ده هزار، بیست هزار، سی هزار، چهل هزار، پنجاه هزار، صد هزار شیعه از کشورهای مختلف و دویست هزار، سیصد هزار، پانصد هزار، هفتصد هزار، هشتصد هزار سنی، آنجا دور هم جمع می‌شوند و اگر یک مقدار در حال همدیگر دقت بکنند و قدری حوصله به خرج بدهنند و از احوال هم جویا بشوند می‌فهمند که تمام اینها دروغ است. لاقل سالی یک بار فرصت دروغ آزمایی هنوز برای جامعه مسلمان باقی مانده است.

اگر همین یک فایده حج را حساب کنید فایده بسیار بزرگی است و خیلی اهمیت دارد. لذا من شخصاً به حساب همین یک امتیاز بزرگ، هماره معتقد هستم که باید مراسم حج را باشکوه هر چه بیشتر همه ساله برگزار نمود. اینکه می‌بینید علی(ع) اینقدر در وصیتیش به امام مجتبی(ع) به فرزندش و به خاندانش تأکید می‌کنند: «الله الله به یاد خدا باشید و از خدا پروا داشته باشید. در حج و کنار خانه خداوندان را خالی نگذارید و گرنه دیگران آن را پر می‌کنند».^۱ برای این است که حج هر قدر هم ضعیف بشود سنگری است بزرگ. این سنگر بزرگ را به

۱. نهج البلاعه - نامدها - ۴۷.

هیچ عنوان نمی‌شود خالی کرد. استفاده‌ای که ما از حج می‌کنیم شاید ده
الی بیست درصد بر حسب سال‌های مختلف و شرایط مختلف و حج‌های
مختلف، به «حج اسلام» نزدیک است و باید تلاش کرد که هشتاد تا نود
درصد از دست رفته را به جایش برگردانید.

معرفت واقعی نسبت به پروردگار

حج در درجه اول عبارتست از: زنده کردن یک یادبود پرارزش به منظور
حفظ اصلی که همان اصل توحید و یکتاپرستی است. شعار اسلام: «لَا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ»، و هسته رسالت پیغمبر اسلام (ص): قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْلَمُوا
است. شگفتا مگر توحید و یکتاپرستی چنین نقشی دارد؟ آن یکتاپرستی
جامع، دیگر کمبودی برای زندگی بشر باقی نمی‌گذارد. کمبود ما عموماً
ناشی از این است که یکتاپرستی نیست. درکی که مردم از خدایی که
می‌پرستند دارند غالباً کم و کاست و حتی در بسیاری از موارد انحراف
دارد. بعضی از انحرافات در خود این آیه است چگونه خدایی را
می‌پرستی؟ این مسئله نخستین و «مسئله» آخرین برای هر انسانی است
که بخواهد با خدا و نام خدا و یاد خدا زندگی کند. جالب اینکه آنچه تا
به حال پایان نداشته است، این است که انسان دائماً باید خداپرستی اش
را منقح کند. چطور؟ این چه درس مشکلی است، نه یک بار دو بار، سه
بار، چهار بار، ده بار؛ آری درس مشکلی است. دو نمونه را از آیات نقل
می‌کنم تا ببینید چه درس مشکلی است.

عرب مسلمان یمنی، بت‌پرستی اش را به کنار انداخته به او گفته‌اند
خدای یکتا را بپرست و در برابر بت خم نشو. فقط «یا الله» بگو و او در
برابر همه اینها گفت، چشم. اما آیا بدین ترتیب مطلب تمام شد؟ نه، این

عرب از یمن و به عزم حج حرکت می‌کند بدون حساب اینکه در این سفر طولانی از یمن تا مکه و برگشتن آذوقه و وسیله سفر و زادی و توشهای هم می‌خواهد اما او می‌گوید مگر در این سفر من مهمان خدا نیستم؟ چون در این سفر مهمان خدا هستم دیگر چرا زاد و توشه بردارم؟ و به امید خدا حرکت می‌کند.

این عرب یکتاپرستی اش در این گوشه کم و کاست دارد. کسی باید با او بگوید برادر مسلمان یعنی مگر تو در خانه‌ات مهمان خدا نبودی و فقط در این سفر مهمان خدا هستی؟ تو چگونه خدایی را می‌شناسی؟ خدایی که مهمانی اش مخصوص موسم حج است؟ آیا تو فقط در موسوم حج از بخشایش‌های او بخوردار و مهمان او هستی؟ زمین سفره عام اوست. چه کسی گفته است که تو فقط در این چهار روز مسافرت، مهمان خدا هستی؟ این کم و کاستی که این برادر مسلمان در فهم یکتاپرستی دارد در عمل او مؤثر است. این انحراف فکری و انحراف در محور، در گردش چرخ‌ها اثر می‌گذارد، از خانه خویش بدون توشه، برخلاف قانون اسلام و برخلاف رضای خدا بیرون می‌آید و خیال می‌کند که این مقتضای ایمان به خداست. عجیب آن فهمی که او از خدا دارد به او می‌گوید توشه برنده اگر برداری خلاف اعتقاد به خداست. اما آن خدایی که اسلام می‌خواهد محور قرار دهد می‌گوید توشه بردار و اگر برنده‌اری خلاف رضا و خواست خداست.

حال با این دید در زندگی خود دقت کنیم برای ما لاقل چقدر جای سؤال به وجود می‌آید کارهایی که انجام می‌دهیم به اسم رضای خدا است و یا نه، اصلاً واقعاً و قلباً با فکر رضای خدا در طلب مرضات الله، چقدرش انحرافی است؟ اگر تا پایان عمر با این نمونه‌ها انسان در

زندگی شخصی خود و بعد هم در زندگی دیگران و حتی در زندگی علمای بزرگ و عرفای بزرگ دقت کند می‌بیند عارفی سال‌ها در معرفت خدا کوشش کرده و معرفتش هم بالا رفته و خیلی هم بهتر از سطح معمولی است اما مسئله تمام نشده است، آن هم چه تمام‌نشدنی که حتی در میدان عمل اثر دارد. در آیه اشاره می‌کند «وَتَرَوَّدُوا» (توشه بردارید) هنر بیان قرآن همیشه این است که به محض آنکه به یک مطلب معمولی اشاره می‌کند یک نتیجه‌گیری عالیتری نیز در کنار آن می‌کند: توشه بردارید که حتی سفر آخرت هم توشه می‌خواهد (فَإِنْ خَيْرُ الزَّادِ التَّقْوِي) تقدراً توشه آن سفر است. همه سفرها توشه می‌خواهد ولی هر سفری متناسب با خود.

حج و بهره‌برداری‌های اقتصادی

یک نکته دیگر باز در این آیات هست که این نکته مربوط به یک نوع تصویر غلطی از خداشناسی گروهی از اعراب است. اینان وقتی پس از (ظهور) اسلام به سفر حج می‌رفتند سعی می‌کردند که از هر کار درآمدزا خودداری کنند، می‌گفتند ما آمده‌ایم به سفر خدا و کسی که برای حج خانه خدا و سفر می‌آید دیگر باید فکر تجارت و بازرگانی و کسب و کار را یکسره از مغزش بیرون کند. اتفاقاً این مطلب هم‌اکنون وجود دارد. بنده خود برخی از اهل علم را دیده‌ام که انتقاد می‌کردند از سفر و به برخی از حجاج می‌گفتند معلوم نیست که او سفر تجارت می‌رود یا زیارت. پس از اسلام اعراب همین فکر را می‌کردند. قبل از اسلام اصلاً مراسم حج بیش از آنکه یک مراسم دینی و زیارتی باشد، مراسمی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بود و لذا بزرگترین بازارهای

فصل در موسم حج به پا می‌شد. از جمله بازار عکاظ و یکی دو بازار معروف در دو محل دیگر تشكل می‌شد. در این بازارها علاوه بر جنبه‌های اقتصادی، جنبه‌های اجتماعی، ادبی و هنری قابل ملاحظه‌ای هم وجود داشت. از جمله عرضه کردن بهترین اشعار سال. این یک بازار سالانه‌ای بود. آن هم هنوز در دنیا بازارهای سالانه‌ای هست ولر اینکه در کشور ما تازه مسئله نمایشگاه‌های تجاری سالیانه بین‌المللی شروع شده است.

این یکی از اصول اقتصاد دنیاست که صاحبان صنایع مختلف در فصول مختلف سال، در جاهای مختلف دنیا نمایشگاه برپا می‌کنند. مثلاً هانوفر^۱ نمایشگاهی بسیار مفصل و بزرگ دارد که معمولاً حدود اواخر فروردین و اوایل اردیبهشت ماه برگزار می‌شود و از صنایع گوناگون و از کشورهای گوناگون دنیا در آن شرکت می‌کنند و این یک بازار است. هدف از این نمایشگاه بازاریابی برای محصولات صنعتی جدید است. در زندگی اعراب هم از این گونه بازارهای سالانه وجود داشت، آن هم چند بازار سالانه در چند نقطه مختلف. سه تا از این بازارها، بازارهای مربوط به موسم حج و بر محور مسافت حج بود و یکی از مناطقی که حاجاج در آنجا جمع می‌شدند عکاظ بود. پس از اسلام فرد مسلمان نزد خود می‌گفت من متوجه به خدا در سفری که به خاطر توجه به خدا انجام می‌دهم دیگر باید فکر کسب و کار و پول را از مغزم بیرون کنم و فکر می‌کرد که کسب و کار در سفر حج حرام است و ارزش سفر حج را از بین می‌برد. آیه آمد:

۱. از شهرهای شمال آلمان Hannover.

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبَغُوا فَضْلًا مِّنْ رَّبِّكُمْ . . .»، «هیچ عیبی ندارد که در سفر حج در پی بخشایش الهی هم باشی»^۱

در روایات^۲ متعدد آمده است که می‌گوید: پرسیدم من در سفر حج شترهایم را کرایه می‌دهم و خودبه‌خود با این کار کاسبی می‌کنم بنابراین خوب است که دیگر من در این سفر محرم نشوم و حجی بجا نیاورم. در اینجا باید دید لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ (عینی ندارد) چیست؟ این طرز تفکر که در سفر حج اگر بهره‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بکثیر صفا و خلوص سفر حج از بین می‌رود چه طرز فکری است؟ این ناشی از کجاست؟ این انحراف از کجا پیدا شده است؟ از خداشناسی؟! او چگونه خدا را می‌شناسد؟ خدایی که اگر بخواهیم به یاد او باشیم باید مشغول کسب و کار نباشم. در حالی که خدای اسلام این نیست. خدای اسلام، خدایی است که می‌گوید کسی که در طلب روزی برای تأمین زندگی خود و خانواده‌اش می‌کوشد؛ کارش کاری است شبیه کار تلاشگران در راه خدا و مثل جهاد در راه اوست. آن هم جهاد است. چرا؟ برای اینکه اسلام می‌خواهد ما مسلمان‌ها وضع مسیحیت امروز اروپای غربی و آمریکا را پیدا نکنیم. این را من مکرراً هم از خود آنها شنیدم هم از ایرانیانی که به عزم مطالعه به آنجا رفته‌اند. حتی در این اوآخر هم کسی که (به این کشورها) رفته و بازگشته بود نیز در یک گفتگوی مشورتی مطرح می‌کرد و آن اینکه فرد مسیحی روز یکشنبه که در کلیساست بندۀ خداست. در کلیسا که می‌رود به راستی هم توجه به خدا پیدا می‌کند. در

۱. بقره، آیه ۱۹۸

۲. فروع کافی - ج ۴ - کتاب الحج، باب: مایجزی، من حجۃ‌الاسلام و ما لا يجزی.

روز یکشنبه در کلیسا به یاد خدا هست اما از کلیسا که بیرون می‌آید ضعیف می‌شود. اما از فردا که دوشنبه می‌شود تا آخر هفتگه، دیگر خدا را از یاد می‌برد با آنکه او مرتب به کلیسا می‌رود و هفتگاهی یک بار به یاد خداست. اسلام این‌گونه مسلمان نمی‌خواهد. چون از فردا که شنبه است در کسب و کار در فکر و عملش حساب همه‌چیز هست جز خدا. البته این‌گونه نیست که همه مسیحیان این‌طور باشند، شیوه کنونی کار کلیسا این‌طور را به وجود آورده و باید با صراحة به شما بگوییم که در همین حال هم مسیحیان زیادی هستند که در تمام هفتگه و در تمام کارهایشان به یاد خدا هستند. شیوه سابق کلیسا این‌گونه بود. کلیسا در سابق این‌طور نبود که مسیحی هفتگاهی یک بار به کلیسا برود، بلکه صبح و ظهر و شب در کلیسا بود. اگر ما بخواهیم یاد خدا را مخصوص کلیسا بدانیم خوب‌باشد وقتی زندگیمان اجازه نمی‌دهد بیش از هفتگاهی یک بار به کلیسا برویم، بیش از هفتگاهی یک بار هم به یا خدا نیستیم. اسلام خدای در کلیسا ندارد. اسلام خدای همه جا دارد و بنابراین به بندۀ خدا می‌گویید که اگر مشغول کسب و کار هم هستی با یاد خدا باش. خیلی فرق است بین کسب و کار به نام خدا و به یاد خدا و کسب و کار بدون نام خدا و بدون یاد خدا، خیلی فرق است بین مطالعه علمی - من حتی مطالعه فیزیک و شیمی را می‌گوییم - به یاد خدا و به نام خدا و بدون نام خدا و بدون یاد خدا. آن کسی که در لابراتوار علمی‌اش با یاد خدا کار می‌کند و برای او خدا همه جا حضور دارد، خدمت علمی و آثار و فرآورده‌های مطالعاتش را هیچ‌گاه نباید در خدمت متجاوزان به حق دهد و گرنۀ معلوم است که کار او در لابراتوار به یاد خدا نیست. در مورد آن

کسی که اسلحه می‌سازد هم خیلی فرق است بین اسلحه‌سازی به یاد خدا و به نام خدا و اسلحه‌سازی بدون یاد خدا و بدون نام خدا. آن کسی که اسلحه می‌سازد به نام خدا کاملاً دقیق است که ببیند این اسلحه به دست چه کسی می‌رود، حلقوم چه کسی را می‌شارد، آیا حلقوم متتجاوز به حق را می‌شارد یا فرد دیگری را؟ انسان باید بسیار احمق باشد که در آنجا نیز بگوید که به نام خدا و به یاد خدا دارم سلاحی را می‌سازم که می‌دانم فردا طرفداران حق با آن کشته می‌شوند. این خیلی حماقت است و اسلام می‌خواهد یاد خدا همه جا و در همه حالات با ما باشد. «الذین يَذْكُرُونَ اللَّهَ فِي مَا وَعَدُوا وَ عَلَىٰ جُنُوبِهِم».^۱ حالات انسان معمولاً از این سه حالت او دیگر بیشتر نیست، یا ایستاده است و کار می‌کند یا نشسته است و یا دراز کشیده و اسلام می‌خواهد او در همه حال به یاد خدا باشد.

چنان که ملاحظه می‌شود این فکر که اگر ما در سفر حج درآمدی هم داشته باشیم به خلوص و اصالت سفر حج لطمه می‌زنند، برای کسی است که پول درآوردنش هم، آهنگ خدایی نداشته باشد و گرنده کسی که پول درآوردنش آهنگ خدایی دارد دیگر چه منافاتی با خدا دارد. اگر از او بپرسند که این پول را برای چه درمی‌آوردی؟ پاسخ می‌دهد که می‌خواهم هزینه‌های ضروری زندگی خانواردهام را تأمین کنم و این یک وظیفه‌ای است که خداوند به عهده من گذاشته است. آیا در این صورت پول درآوردن واقعاً با یاد خدا منافات دارد؟ اگر می‌خواهم درآمد اضافی را آنجا که فرمان: «وَأَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقِوَا بِأَيْدِيكُمْ إِلَيِ التَّهْلُكَه»^۲ است صرف

۱. آل عمران، آیه ۱۹۱.

۲. بقره (۲)، ۱۹۵.

کنم، باید چیزی داشته باشم که آن را در راه خدا انفاق کنم. اینجا درمی‌آورم که آنجا انفاق کنم. آیا این با یاد خدا منافات دارد که صرفاً برای خودخواهی و ارضای خواسته‌های شخصی، صرف نظر از حدود و موازینی که حق و حق پرستی برای این پول درآوردن مقرر کرده است باشد؟ این است که با روح توجه به خدا منافات دارد. به عبارت دیگر اگر انسان خدا را در حاشیه زندگی قرار دهد و با این نیت در سفر خدا بخواهد پول درآورد دیگر نمی‌شود. اما آن انسانی که خدا را در متن زندگی قرار می‌دهد و اعتقاد به خدا، چون روح در تمام سلول‌های جسم حیات اوست، به گونه‌ای که حتی یک سلولی که از این روح خالی باشد وجود ندارد، دیگر کسب و کارش در سفر حج نمی‌تواند هیچ‌گونه منافاتی با معنیت داشته باشد.

سوغاتی در سفر حج

یکی از دوستان که عازم حج بود سوال می‌کرد اگر در این سفر قدری سوغاتی بخرم وقتی را که در این راه مصرف می‌کنم چگونه است؟ گفتم تا چگونه سوغاتی و با چه آهنگی بخرید؟ فکر کنید که من سفری می‌آیم و برمی‌گردم. یادبودهایی برای همسر، مادر، پدر، خواهر، بستگان و دوستانم می‌برم بدون اینکه آهنگ سوغات خریدن‌های زمان ما را داشته باشد و واقعاً سوغات و تحفه‌ای باشد از سفری، نه به رخ کشیدن اینکه چقدر آوردن و چقدر آورده، آن چند ساعتی را که آنجا می‌روی با این روح به دنبال پیدا کردن چیزهایی که هر دانه‌اش یکی از بستگان و دوستان تو را خرسند و خوشحال می‌کند و این خوشحالی را نیز به حساب رضای خدا و وظیفه اسلامی بگذاری بسیار خوبست.^۱ در این باره

۱. نروع کافی - ج ۴ - کتاب الحج، باب: الفضل فی نفقة الحج، ص ۲۸۰

دو روایت است که می‌فرماید: «الْهَدِيَّةُ مِنْ نَفْقَةِ الْحَجَّ»، «یعنی هدایایی که از سفر می‌آوری نیز جزء حساب مخارج حج است.» اصلاً مسلمان که یک آدم خشک و سخت نیست. مسلمان هم یک آدمی است که مثل آدم‌های تربیت شده و رشدیافتد، عواطف دارد و در زندگی نیز از این حرف‌ها هست. مگر این نیست که در روایات ما تأکید شده که وقتی به خانه دوستت یا قوم و خویشت می‌روی یک دانه سیب سرخ به دست بگیر، آنجا برو و با یک تحفه کوچک او را خوشحال کن؟ این چیست؟ زندگی با محبت و دوستی متقابل و برادری و تقدیر زندگی عاطفی و این خواست خداست. کسی که در این راه کوشش می‌کند کارش منافاتی با طلب رضای خدا ندارد و به خلوص سفرش هیچ لطمه‌ای نمی‌زند. پس مسئله آن است که چگونه سوغات بخری. اما کسی که می‌خواهد به حساب رضای خدا سوغات بخرد دیگر آنجا که می‌رود حواسش جمع است که چه بخرد، برای چه کسی بخرد و چگونه و در چه حدی بخرد. او باید همه اینها را حساب کند و الا اگر من برای این می‌روم که با پولی که از راه ریا به دست آورده‌ام و یا قرض کرده‌ام سوغات بخرم، - حالا موارد دیگرش را نمی‌گوییم و فقط همین یکی را می‌گوییم - و یا به مردم بدھی دارم و طلبکار من از من طلبش را مطالبه می‌کند و من طلب او را به وقت نمی‌پردازم و با آن پول سوغاتی می‌خرم و برمی‌گردم دیگر با این روح اگر کسی سوغاتی بخرد - با سفر حج - سازگار نیست. یا نه، اگر در حالی که در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنم نیازمندان وجود دارند و نیازهایی وجود دارد که یا بر اصل سوغاتی خریدن، یا لااقل بر حد سوغاتی خریدن تقدم دارد و باز هم این را رعایت نمی‌کنم نمی‌شود. دقت کنید که اگر یاد خدا چون روحی در تمام سلول‌های زندگی باشد،

در همه این جهات به آدم فرمان می‌دهد و هدایت می‌کند. به انسان جهت می‌دهد که اینجا برو و آنجا نزو، این کار را بکن و این کار را نکن، این‌گونه بکن و آنگونه نکن. و اسلام می‌خواهد ما چنین خدایی را پیرستیم. بنابر این طرز تفکر، حالا که ما به فضل الهی مسلمان شده‌ایم، بتپرستی را رها کرده‌ایم، آن حج آلوده را کنار گذاشته‌ایم و به سوی حج پاک اسلام آمده‌ایم، بنابراین دیگر در سفر حج مان مواظب باشیم، اینکه هیچ فکر کسب و کار نباشیم این نتیجه‌گیری انحرافی است. این انحراف از کجا به وجود آمده؟ از انحراف در محور خداشناسی و یکتاپرستی صحیح خالص پاک، با خداشناسی و یکتاپرستی ناقص یا خدای ناکرده آلوده. بنابراین یکتاپرستی به معنای کامل و وسیع‌بر تمام شئون زندگی مسلمان پرتو می‌افکند و اصلاً خداپرستی و خداشناسی صحیح است که می‌تواند کار فرد و امت اسلامی را هدایت کند و ابراهیم خلیل(ع) به عنوان یکی از پیشتازان با عظمت یکتاپرستی با فرزند عزیزش اسماعیل در آن گوشة دور افتاده خانه‌ای ساده برای یکتاپرستی و کانون یکتاپرستان به وجود آورده‌اند و مراسم و مناسک و عباداتی در خور یکتاپرستی انجام دادند. باید همواره این خاطره بزرگ در خدمت زنده نگه داشتن اصل محور یعنی «یکتاپرستی» باشد و این اساس حج است.

حفظ یکتاپرستی، هدف مناسک حج

حال که اساس حج این است، ببینیم در مناسک حج چگونه این اصل رعایت شده است که یک یک اعمال حج در خدمت این فکر محوری باشد و از کجا شروع کنیم. از همان طرفی که قبلًا به آن اشاره شد شروع می‌کنیم.

اگر خدا یکی است بنابراین جامعه خدایران هم یکی است و هیچ چیز نباید و نمی‌تواند جامعه خدایران را دو تا کند مگر اینکه خدا دو تا بشود. چون «خدا» یکی است پس جامعه خدایران هم باید یکی باشد. یک عامل اجتماعی سالانه می‌تواند به تحقق بخشیدن این هدف کمکی شایسته کند. اگر بخواهیم جایی را برای اجتماع سالانه خدایران انتخاب کنیم چه جایی بهتر از خانه ساده‌ای که آن دو خدایران زیده به همین منظور بنیان گذاشتند؟ نقطه‌ای که مسافت به آن نقطه می‌تواند به عنوان یک عامل نگهبان وحدت جامعه خدایران، در خدمت هدف یکتاپرستی و خدایرانی قرار گیرد. بنابراین به مسلمانان می‌گوییم که از هر دره عمیق - فَجْعَ عَمِيقٍ^۱ که در خرد قرآن آمده از دور و نزدیک با یاد خدا و به نام خدا از خانه‌ات حرکت کن تا در روز معین، در جای معین، اجتماعی بزرگ و پاک، پاک از آلایش‌های گوناگون، از شما خدایران تشکیل شود تا - لِيَشَهُدُوا مَنَافِعَ الْهُمَّ - منافع مادی و دنیایی و منافع معنوی را با چشم ببینید. به یک نکته‌ای از این اجتماع قبلًا اشاره کردم و حالا به یکی دو نکته دیگر هم اشاره می‌کنم. نکته‌ای که اشاره شد این بود که اجتماع کنونی حج یکی از عوامل مؤثر در ختی کردن - البته نسبی - توطئه‌هایی است که برای تفرقه‌اندازی میان ما مسلمان‌ها قرن‌ها چیده شده و به طرق مختلف تحت عنوان مذهب برای بر هم زدن وحدت جامعه اسلامی کوشش‌ها به کار رفته است. اگر اجتماع سالانه حج نبود من اطمینان دارم - این اطمینان هم بر حسب بررسی‌هایی است که کرده‌ام - که همین درصد ضعیف از همبستگی که امروز در میان مسلمان‌های گوناگون با مذاهب گوناگون وجود دارد هم دیگر وجود

نداشت یا بسیار ضعیفتر بود زیرا حج باید در خدمت نگهبانی «وحدت امت اسلامی» قرار گیرد. چرا وحدت امت اسلامی؟ چون اگر خدا یکی است، امت خدایران هم یکی است وقتی یک مسلمان شیعی که در مغز او صدها تبلیغ ضدمسلمانی سنی در دوران زندگی اش وارد کرده‌اند، به آنجا می‌رود می‌بیند اینکه می‌گویند همه سنی‌ها دشمن علی(ع) هستند دروغ است. او صدها سنی را می‌بیند که نسبت به علی(ع) محبت دارند. اینکه می‌گویند همه سنی‌ها دشمن فاطمه زهرا(س) هستند دروغ است. او می‌بیند صدها سنی آنجا می‌ایستند و ادای احترام می‌کنند؛ حتی نسبت به ائمه باقیع(س). آن وقت می‌فهمد که عجیب او را گول زده‌اند و آن سنی هم که می‌بیند در گوش او کرده بودند که شیعه اصلاً یک دین دیگری دارد، قبله‌ای دیگر با نماز دیگری دارد، می‌بیند شیعه آمد. مثل خود او رو به همان قبله ایستاده و نماز می‌خواند. همان حج را به جا می‌آورد - گیرم چند جا با یکدیگر اختلاف فتوا دارند، - اهل تسنن - خودشان هم با یکدیگر - اختلاف فتوا - دارند - می‌فهمند اینکه در مغز او کرده بودند که شیعه کافر و بی‌دین است دروغ است (لیشہدوا) و این را چون می‌بیند دیگر تبلیغات به این آسانی در او اثر نمی‌کند. این دیدن‌ها خیلی مؤثر است.

۲

بُعد اجتماعي



تفاوت دو نظام اجتماعی

ما مدعی نیستیم که سیاست و نظام اجتماعی اگر از ایمان معنوی برخوردار باشد یک چیز است و اگر درونش از ایمان معنوی تهی باشد چیز دیگری است و اینها دو نوع نظام هستند. در دنیا امور زندگی بشر را با نظام بدون ایمان نمی‌شود اداره کرد، ولی می‌گوییم نظام بدون ایمان با نظام اجتماعی که روح ایمان در او دمیده باشد، دو نوع زندگی برای بشر می‌سازد. یکی از آنها منظم اما با نظمی بی‌روح و شکننده و دیگری منظم اما با نظمی روحدار و قابل انعطاف. آن یکی، نظم ماشینی است و این یکی نظم انسانی. این درست است که انسان ماشین است - چه کسی گفته است ماشین نیست؟ - پیچیده‌ترین ماشین‌هایی که ما در عالم خلقت سراغ داریم و پیچیده‌ترین کامپیوترهایی که آن ساخته می‌شود، همه به اندازه بخشی از سلسله اعصاب انسان و گوشه‌ای از مغز او پیچیدگی ندارد - من کاری به آن قسمت‌های مربوط به اندیشه ندارم - به اندازه همان بخش‌هایی که حتی گردش خون را کنترل می‌کند، هم پیچیدگی و ظرافت ندارند، به اندازه یک قطعه از ناحیه کرتکس و غشاء مغز و نقشی که او ایفا می‌کند در زندگی انسان پیچیدگی ندارد. انسان ماشین است، ماشین خیلی پیچیده ولی ماشینی که علاوه بر ماشین ظرفی بودن یک چیز دیگر هم هست، روح دارد، ماشینی است با حالت

و امتیازی خاص که «روح» دارد، اگرچه چون ماشین، نظام می‌خواهد اما نظامی روحدار، نظمی که «ایمان» چون روح، در همه جایش دمیده باشد آن نظم، نظم انسانی است و نظم منهای «ایمان» محال است نظم انسانی باشد. (چنین نظمی) تنها می‌تواند به انسان، در حد ماشینی بودنش، سعادت بدهد. حقوقش را سر وقت بگیرد، به اندازه خرج کند و پس انداز بنماید، به موقع به مرخصی برود، به موقع گردش کند، به موقع غذا بخورد، به موقع شنا کند، به موقع بهره‌گیری‌های جنسی داشته باشد، به موقع بخوابد، به موقع ورزش کند، به موقع شادی و پایکوبی کند، به موقع هم آدم‌کشی کند، به موقع ناخودآگاه بگوییم یا آگاه - اینجا دیگر عبارت‌ها نوسان پیدا می‌کند - در خدمت فجیع‌ترین کارهایی که از هیچ حیوان درنده‌ای انتظار نمی‌رود قرار بگیرد، همه اینها نظم است، اما آیا «انسانی» است؟

در سفر حج، انسان یک نمونه کوچک از اجتماع روحدار را می‌بیند. من هم موقعی که به آن سفر مشرف بودم و بعد هم که پرس‌وجو کردم میزان تصادفات اتومبیل و اصطکاک‌ها در سفر حج با حجم مسافران این سفر، و روزهای مسافت و فاصله‌ای که در روزهای کوتاه این مسافران طی می‌کنند از نظر نمونه‌های دنیایی اصلاً قابل مقایسه با اجتماعات دیگر دنیا نیست، تا گفته شود درصد آن چنین و چنان است، زیرا در اینجا آن راننده که پشت ماشین و آن مسافری که داخل ماشین نشسته است در این چند روز با روح و توجهی تمرین شده و تربیت یافته به خدا، زندگی می‌کند چند روز زندگی در سایه حکومت ایمان، جلوه‌ای خاص دارد.

نمی‌گریم هیچ برخورد و اصطکاکی نیست، نمی‌گریم هیچ تصادف و تلفاتی نیست، ولی می‌گوییم مقایسه کنید این تصادف‌ها و اصطکاک‌ها و برخوردها را در این واحد با تمام ابعاد گوناگونش، با همه واحدهای دیگر که در دنیا هست، ببینید مسئله چقدر با هم فرق دارد. اگر فرق یک، دو یا سه برابر بود می‌گفتیم مهم نیست اما فاصله خیلی بیش از اینهاست. فاصله، فاصله میان نظم ماشینی، و نظم روحدار است.

در «عرفات» پیش از ظهر بود؛ عده‌ای آمدند سوالات دینی داشتند گروهی از اینها از تحصیلکردهای خارج بودند که هنگام مراجعت به ایران اتفاقاً زمان بازگشتشان به سفر حج برخورد کرده و عازم حج شده بودند. بعضی هم از ایران آمده بودند. واقعیت امر اینکه اینها اول که آمده بودند فکر کرده بودند به عنوان یک تنوع، به حج برویم ولی خودشان اعتراف کردند که با اینکه سفرهای گوناگونی در زندگی رفته‌اند هیچ سفری تا این اندازه آنها را تحت تأثیر قرار نداده بود. این اعتراف عمومی آنها بود. نشسته بودیم صحبت می‌کردیم و آنها سوال می‌کردند. درباره روح و فلسفه حج برایشان صحبت می‌کردم و آن صحبت کردن را یاد خدا می‌دانستم. من اگر آن موقع می‌گفتم که چهار روزی آمده‌ام تا با خودم باشم می‌خواهم بروم بیشتر «یا الله» بگویم، آن یا الله گفتن، برای من انحرافی بود. من همان صحبت را یاد خدا تلقی می‌کردم و به آنها هم گفتم که این، جانشین چند دعایی است که می‌خواهم بخراهم ولی خود این برای من دعاست. امیدوارم برای شما هم دعا باشد. برای آنها قدری صحبت کردم و نقش سازنده نسبی حج را بر روی هر انسانی که حج می‌گذارد از جمله تأثیری که در به خود آمدن انسان دارد، بیان کردم. یکی از آنها گفت: من اتفاقاً الان که در راه می‌آمدم یک نمونه خیلی

کوچک جزئی از این بخود آمدنی که می‌گویید را دیدم. در چادری فلان تیمسار را با یک لباس ساده دیدم که بر روی تشکش افتاده بود. این تیمسار را من مکرر در میدان فرماندهی اش دیده بودم که از آن اول که وارد میدان می‌شد آنقدر عربده می‌کشید و آنقدر عربده کشی از دیگران انتظار داشت که تا به صف نظامیان می‌رسید یک حالت مصنوعی در میدان به وجود می‌آمد. دیدم اینجا به خود آمده و فهمیده است که هیچ نیست. تمام این زرق و برق‌های مصنوعی چارچوب‌های کشنده‌ای است که بر جسم و جانش نهاده‌اند، چهار صباحی به اینجا آمده تا از اینها آزاد بشود. او ادامه داد: دیدم تیمسار آنجا بر روی تشکش افتاده و دعایی با او می‌خواند و ذکری می‌گوید و نه تنها دیگر آن یال و کرپال تیمساری با او نیست بلکه در چهره او در این چند روز دیگر آن آثار تفرعن هم از بین رفته است. در این چند روز جایی آمده که ایمان به او گوشه رخی نشان داده است چون بیشتر از این که نیست. هستند کسانی که با یک سفر حج عرض می‌شوند و خیلی هم عرض می‌شوند اما عده آنها زیاد نیست، نمی‌دانم شاید آن آقا هم از همین قبیل باشد.

من او را نمی‌شناختم و اصلاً اسم او هم یادم نیست اما این آن چیزی است که یکی از جوان‌ها برای من نقل می‌کرد. او به اینجا آمده و زندگی بر محور ایمان، همه چیزش را – لااقل در این چند روز – عرض کرده است. دیگر قیافه‌اش هم آن قیافه دیرمانند آن میدان نیست. حال اگر این تیمسار از من سوال می‌کرد که می‌گویید من در میدان فرماندهی ارتش هم با سربازان بگویم و بخدمت و شوخی کنم تا یک فرمانده سپاه مؤمن به خدا باشم؟ می‌گفتم: نه من نمی‌گویم این جور باش. من می‌گویم تو که مسلمان شیعه هستی و علی (ع) پیشوایت، یک فرمانده بزرگ میدان جنگ است، و

یا برتر از او، پیغمبر اکرم (ص)؛ بیین که این دو فرمانده بزرگ در میدان‌ها چگونه بودند. انضباط خیلی شدید بود. برخورد محکم و فرماندهی! اما در همان موقع اگر پیغمبر (ص) یا علی (ع) احساس می‌فرمود که فلان سرباز یا افسر جزء احتیاج به فلان ارفاق دارد - ارفاقی که هیچ زیانی به نظام میدان جنگ وارد نمی‌کند - چه می‌کرد؟ آن فرمانده اشیاع شده از ایمان به خدا در آن موقع از این وظیفه کوچک غفلت نمی‌کرد و اگر تو با قاطعیت، قاطعیت در فرماندهی که غیر از تفرعن در برخورد است و با هم خیلی فرق دارد، عمل کنی ایرادی بر تو نیست. اتفاقاً امروز نظام اداری اجتماعی ما این‌گونه است که غالباً با رؤسای قاطع در تفرعن، و فاقد قاطعیت در اداره، سروکار دارد در حالی که باید عکس این باشد یعنی «قاطع در اداره» و فاقد «تفرعن در برخورد».

یکی از دوستان، مهندسی است که آمده بود و صحبت می‌کرد. او گفت اخیراً یک طرق لعنتی به گردن بندۀ انداختند و در فلان جا مدیرکل شدم. به او گفتم امیدوارم خدمت بهتری بکنی. گفت مطلب این است که نمی‌گذارند و با اینکه چند روز بیشتر نیست اذیت می‌کنند.

گفتم چطور اذیت می‌کنند؟ گفت که همکاران ما - مدیرکل‌های دیگر - می‌گویند که مقام مافوق شما از شما خیلی ناراضی است و رضایت کامل ندارد. گفتم: چطور شده است؟ گفت شما اصول اداری را رعایت نمی‌کنید. گفتم: کدامیں را رعایت نمی‌کنم؟ آیا مثلاً کارها نسبت به گذشته سریع‌تر انجام نمی‌گیرد؟

گفتند: خیر کارها نسبت به گذشته سریع‌تر و بهتر هم انجام می‌گیرد. گفتم: پس چه عیبی پیدا شده است؟ گفتند: آخر شما به کارکنانتان زیاد اجازه می‌دهید یک ساعت یا دو ساعت بیرون بروند. گفتم: شما که

می‌گویید کارها سریعتر انجام می‌گیرد. من هم اگر اجازه می‌دهم چون (آن کارمند) احتیاج دارد اجازه می‌دهم.

گفتند: این برای دیگران اسباب زحمت می‌شود زیرا آنها نمی‌توانند اجازه بدهند.

گفتم: خوب چرا نمی‌توانند اجازه بدهند، آنها هم کارهایشان را سریع انجام بدهند و اجازه هم بدهند. گفتند: آنها حساب‌های دیگر هم می‌کنند. مثلاً شما آن روز که آن مقام مافوق آنجا بود وقتی سخن او تمام شد زود رفتید و دیگر آنجا نماندید تا از او استعمالی بکنید، احتراماتی بجا بیاورید و تعارفات مادون مافوق را، با او بکنید. گفتم: اینجاست که دیگر باید عرض کنم بنده اهلش نیستم، خواهش می‌کنم به ایشان بگویید هر وقت مذاقشان و مراجشان با این طرز کار من سازگار نیست، من خدا حافظی می‌کنم و لازم هم نیست که دیگر هیچ دوز و کلکی برایم درست بکنند.

ایشان از دوستانی است که جدا در بخش‌های گوناگون زندگی اش ایمان، نفوذ دارد و من او را مدت‌هast می‌شناسم، ایمان او، به او می‌گویید که اگر یکی از کارکنان آنجا واقعاً یک ساعت یا دو ساعت نیاز دارد که بیرون برود و او می‌خواهد به نحو بهتر و بالایمان، آنجا را اداره کند و می‌داند که نظم بالایمان، و نظم ماشینی نیست، نظمی است که در عین نظم بودن باید نیاز پیچ و مهره‌های داخل این ماشین را هم کاملاً رعایت کرد و فهمید، که اگر واقعاً این کارمند الان همسرش مریض است و می‌خواهد پیش دکتر برود چنانچه او را اینجا نگهداشتی دیگر ماندن او به درد خور نیست و اصلاً کار انجام نمی‌گیرد. لذا، هم‌ردیف او همین کارمند به زور در اینجا نگه می‌دارد اما کارش به اندازه او انجام نمی‌گیرد و این یکی با آنکه کمتر (در محل کار) نگه می‌دارد ولی کارش

به اندازه او انجام می‌گیرد. آن نظم بی‌روح است و این نظم با روح. آن نظم چون بی‌روح است به نیاز موجورات زنده داخل این نظام، بی‌توجه است. و این نظم چون با روح است (به این امر) توجه دارد و در عین قاطعیت در اداره، و فرماندهی؛ در عین حال آن محبت را هم دارد. لذا کارمندی که با اوست هم از او قاطعیت می‌بیند و هم محبت. درباره امام سجاد(ع)، آن شاعر با علاقه با محبت نسبت به خاندان پیغمبر و با توجه به کمالات روحی آنها چه گفت؟ امام سجاد(ع) کسی است که وقتی انسان در کنار او می‌ایستد حتی به خودش اجازه نمی‌دهد خیره به او نگاه کند و احترام از او می‌گیرد. اما آیا این احترام گرفتن ناشی از ترس است؟ نه این احترام گرفتن ناشی از عظمت روحی است که در او می‌باید چون او واقعاً شایستگی مافوق بودن را دارد. این است که برای دیگران در برابر او، خودبخود احترام گذاشتن، طبیعی است و اجرای دستورها هم همین‌طور. هم به او احترام می‌گذارند هم فرماندهی قاطع او را روی چشم می‌نهند و عمل می‌کنند و می‌دانند که او آنها را دوست دارد و هم اینها او را. این نظام روح‌دار است. نظامی بر پایه «قطعیت» از یک طرف و «محبت» از طرف دیگر.

این یکی از گوشدهای بحث ولایت است. ولایت اسلامی و حکومت اسلامی حکومتی است که زمامدار و اداره‌کننده و توده و اداره‌شده یکدیگر را دوست دارند. ولایت به معنای «سلط» همراه با ولایت به معنی «محبت» توأم با یکدیگر است. آن پیوند اداری با این پیوند قلبی با هم یکی هستند، نه اینکه ارتباط دارند، بلکه یکی هستند و از هم ریشه و الهام و کمک می‌گیرند. بنابراین یکی از آثار سفر حج این است که انسان در آنجا یک زندگی اجتماعی را که ایمان در او نفوذ کرده باشد می‌بیند.

یک خاطره سازنده از سفر حج

سرگذشت کوچکی نقل کنم. من نمونه این مطلب را در مکه از یک افسر سعودی و دو تن از برادرانی که چهره‌شان، چهره برادران کاسب‌کار ایرانی بود دیدم. در یک نیم روز که هوا به نسبت گرم بود به طوری که برای حاجی غیرمتوسط، گرمای ناراحت‌کننده‌ای داشت، اتفاقاً با خانواده به مسجدالحرام مشرف شده بودیم و قرار بود در بازگشت از دو تن از دوستانی که از ایران آمده بودند دیدن کنیم و خود این یکی از سنت‌های حج است و گفته بودیم که ما به آنجا می‌آییم. ساعت درست ۱۲ بود و ما دیگر در حال آماده شدن بودیم تا نماز بگزاریم و بعد برای نهار برویم. نزدیک مسجدالحرام دیدم که چند نفر آنجا اطراف کسی ایستاده‌اند. جلو رفتم دیدم دو نفر از دوستان ایرانی که من آنها را نمی‌شناختم اما آنها به محض اینکه چهره من را دیدند و فهمیدند که ایرانی هستم آمدند سلام و علیک کردند و گفتند کمک کنید. گفتم چه شده است؟ گفتند ما از اینجا رد می‌شدیم که دیدیم یک حاجی اینجا افتاده است. نفهمیدیم کیست؟ همین قدر چند کلمه‌ای حرف زد و فهمیدیم عراقی است و حالا می‌خواهیم او را نجات بدھیم زیرا جان او در خطر است و گرمایش شده است. به گروه پزشکان ایرانی (مرا جعه کرده‌ایم) که اتفاقاً نزدیکترین واحد به ما هستند - واحد، هم درمانی و هم کمکی است - اما آنها می‌گویند که باید رئیس ما باشد. چون نیست مقررات ما می‌گویند فقط بیمار ایرانی را عیادت کنید و این (فرد) چون عراقی است ما نمی‌توانیم این کار را بکنیم. گفتم خوب جای دیگر سراغ ندارید؟ گفتند نه جای دیگر نتوانستیم برویم ما زبان بلد نیستیم اینجا هم زبان بلد بودیم و به فارسی توانستیم (مسئله را) بگوییم. گفتم کمی صبر

کنید، برگشتم و به خانم گفتم شما به همان جایی که بودید برگردید چون این مسئله مقدم بر این است که من در نماز شرکت کنم. برگشتم و به پزشک ایرانی که در آنجا بود گفتم آقا شنیده‌ام از شما درخواستی کرده‌اند و جواب شما هم چنین جوابی بوده است؟

گفت این مقررات ماست. اگر این بیمار در اینجا مرد، یقه بنده را می‌گیرند که چرا او را پذیرفتید. گفتم من فلان کس هستم یادداشت هم بکن و بگو مسئولیت به عهده او است. فعلاً (این بیمار را) اینجا بگذارید. مقداری از این نظم بیرون بیایند. این آقا در حال مردن است تو کاری بکن تا از زیر این آفتاب به کناری بیاید، من (مسئولیت را) به عهده تو نمی‌گذارم و می‌پذیرم که او را بعد از نیم ساعت از اینجا بیرون بیاورم. در این نیم ساعت که نمی‌میرد! قبول کرد او را موقتاً پذیرد. اتفاقاً در آنجا بالا خانه‌ای و تختی بود، قرار شد او را بخوابانند و یک کمی به او رسیدگی کنند. به یکی از آن دو گفتم باید برویم تا ببینیم راه حل اساسی چیست؟ به پاسگاه پلیس جلوی حرم رفتم، راه‌ها شلوغ و تقریباً نیمه بسته بود، ترافیک خیلی کند بود. با جمعیت انبوه و ماشین‌های زیاد و جاده‌های کم عرض - (این مسئله) طبیعی بود، رفتم بالا. جای بسیار کوچکی بود، یک افسر جوان عرب سعدی سیاه چرده مسئول آنجا بود. با او سلام و علیک کردم و به او گفتم یک حاجی در آنجا افتاده و نمی‌دانیم متعلق به چه گروهی است که او را به گروه خودش راهنمایی کنیم ولی جانش در معرض خطر است و باید هر چه زودتر به بیمارستان برسد. گفت بسیار خوب. در آن روز و در آن ساعت مرتب تلفن این مردم کار می‌کرد و مشغول بود، برای اینکه باید ترافیک آنجا با تلفن اداره کند اما در عین حال تلاش می‌کرد آمبولانس (هر چه) زودتر از این

ترافیک مشکل، بتواند عبور بکند و این بیمار را نجات بدهد، من - از کوشایی او - لذت بردم. او یادش نمی‌رفت که این وظیفه را هم - در کنار تنظیم امر ترافیک - دارد. چهره او چهره یک افسر مؤمن به این وظیفه را در نظر من مجسم می‌کرد. او می‌فهمید چکار می‌کند و چه مسئولیتی را به عهده گرفته است. مرتب تلفن می‌کرد، من هم گاهی به او یادآوری می‌کردم اما او منتظر یادآوری من نبود، مکرر بدون یادآوری من، تلفن می‌کرد که آمبولانس کجاست. اتفاقاً ترافیک یک حالت گره‌خوردگی پیدا کرده بود به طوری که حدود بیست و پنج دقیقه بیشتر طول کشید تا آمبولانس از بیمارستان به آنجا رسید. از قضا همان موقع که آمبولانس را نگه داشته بودند تا این بیمار جوان تنومند را بیاورند، پیرمردی که می‌خواست از این طرف خیابان به آن طرف خیابان ببرود زمین خورد و او را هم در همان آمبولانس گذاشتند و بردند. این - خاطره - را از این نظر بیان کردم که کسی که با دقت در آنجا نظاره کند مشاهده می‌کند که این افسر با «ایمان»، و با ایمان به این که چه وظیفه‌ای دارد، کار می‌کرد و آن دو برادر ایرانی با ایمان، ظهر هنگام تا این مرد افتاده را به آمبولانس نرساندند آرام نگرفتند. از آن دو پرسیدم آیا کاری ندارید؟ گفتند اکنون این کار بر هر چیزی مقدم است. تا این (بیمار) به جایی نرسد ما آرامش نداریم. این هر دو - احساس وظیفه این دو زائر و آن افسر سعودی - لذت‌بخش بود و هر دو زندگی اجتماعی پر تو گرفته از ایمان را پیش چشم انسان می‌آورد. ده روزی هم که انسان به چنین زندگی اجتماعی نگاه کند مؤثر است. به یاد آن جهنم اجتماعی که در گوشه و کنار دنیا به نام نظم به وجود آمده است می‌افتد، نظامی که نهضت هیپی‌های اروپای غربی و آمریکا، عصیانی است علیه آن خشکی

و جمود و از دست دادن جنبه انسانیت. و من نمی‌دانم که آیا اگر در بلوک شرقی امکان بدنهند آن عصیان آنجا هم خواهد بود یا نه؟ نمونه‌هایی از این را من در مطبوعات آلمان دیده‌ام. ولی من نمی‌دانم آیا در آنجا (بلوک شرق) واقعاً مزاج به اندازه این طرف (غرب) برای این عصیان مستعد است یا نه؟ به هر حال آنچه انسان شک ندارد این است که نظام اگر خشک بود می‌خواهد سوسیالیستی باشد یا کاپیتالیستی، به هر حال با مزاج انسان سازگار نیست، انسان نظام می‌خواهد. هرج و مرج برای زندگی نمی‌تواند خوب و مفید باشد. زندگی بدون حکومت و نظام اجتماعی نمی‌تواند باشد. اما حکومت و نظام انسانی، نظامی که در گوشه و کنارش ایمان تجلی کند و نمونه زندگی اجتماعی با تجلی ایمان در داخل نظام را انسان در این ایام حج تا حدی می‌بیند و لذت می‌برد و وجوداش بیدار می‌شود، که اگر تلاشگر است و اهل مبارزه و می‌خواهد برای ایجاد یک نظام عالی تلاش کند بداند در راه ایجاد چگونه نظامی تلاش کند.

نتایج اجتماعی حج

همان‌طور که بیان شد، نتایجی که باید از حج بگیریم یکی نتایج «اجتماعی» است و دیگری نتایج «سازنده» این فریضه، و هر مسلمانی می‌تواند در مراسم حج یکی از نقش‌های مؤثر ایمان را در ایجاد نظام اجتماعی با چشم ببیند. روابط مردم در چند روز - مراسم - حج با یکدیگر، از هر نظر، روابطی است که بیش از هر چیز، تحت تأثیر ایمان افرادی که دور یکدیگر جمع شده‌اند قرار دارد و در پرتو چنین ایمانی است که تجاوز، تعدی و جلوه‌های دیگر خودخواهی در رفتار انسان‌ها

بسیار کم دیده می‌شود. - نمی‌گوییم هیچ دیده نمی‌شود بلکه بسیار کم دیده می‌شود - به طوری که انسان در آنجا می‌تواند با خودش بیندیشد که اگر جامعه‌ای بزرگ در تمام طول سال تحت تأثیر چنین ایمانی زندگی می‌کرد وضع عقد اجتماعی، محبت و برادری و غمخوار یکدیگر بردن در زندگی اجتماعی بسیار بهتر می‌بود.

یکی از دوستان عزیز ما که پزشک است و نسبتاً علاقه‌مند است در زندگی دینی‌اش جدی‌تر بوده و تا حدود بیشتری اهل عمل باشد، به من می‌گفت: من از دوستان و از قشر خودمان گله دارم. گفتم چطور؟ گفت دوستان هم فکر ما چیزهایی را که در نظامات اجتماعی - در هر سیستم حکومتی هم که باشیم - باید رعایت کرد، به بهانه اینکه بر ما روشن نیست، در رعایت این‌گونه نظام‌های کلی عمومی، سهل‌انگاری می‌کنند و این نشان می‌دهد که این دوستان نه تنها نظام‌های غیرعادل را نمی‌پذیرند بلکه برای پذیرش نظامی هر چند عادل هم باشد آمادگی خُلقی و عادتی ندارند. به طور مثال یکی از دوستان که اهل مبارزات اجتماعی هم هست و حتی در این راه رنج‌ها کشیده و صدماتی دیده، روزی دیدم در خیابانی که یک طرفه بود در جهت خلاف با سرعت با ماشین خود می‌آمد. آن روز نشد با او صحبت کنم، بعد که او را دیدم به او گفتم آقا آن روز را به یاد داری که در خیابان یک طرفه، ورود ممنوع را رعایت نکردی؟ گفت بله. گفتم تو چرا؟ گفت ای آقا، این نظام شاهنشاهی سرتاپایش غلط است. باید به هیچ یک از مقرراتش اعتماد نکرد. گفتم خوب، آخر تو داری از آنجایی می‌آیی که اتومبیل‌های دیگر، به خیال اینکه خیابان یک طرفه است با سرعت و وضع خاصی حرکت می‌کنند. طبیعی است که امکان تصادف تو زیاد است. گفت بله امکان تصادف بیشتر است. گفتم:

خوب آن کسی که با او تصادف می‌کنی از کجا که یکی از همان کسانی نباشد که تو به خاطر نجات او و هم‌قشرها و هم‌ردیف‌های او مدت‌ها ناراحتی کشیده‌ای؟

به تعبیر آن دوست ما، این حرف، گویی برای او تازگی داشت. آنقدر تازگی داشت که باز هم در چهره‌اش آثار قبولی ندیدم. او گله می‌کرد که ما در ساختن خودمان و هم‌فکرانمان آن‌طور که باید پیش نرفته‌ایم چون اگر کاری، خدمتی، تلاشی و کوششی ساخته باشد از کسانی ساخته است که به نظم، تن بدنهند، بکوشند که نظامی بهتر به وجود آورند و اما کسانی که اصولاً مزاجشان، مزاج «لایظام» است، آنوقت اینها هم‌فکران آقای بزرگواری می‌شوند که به او گفتند چرا در حرزة علمیه و در میان آقایان طلاب اهل علم، نظمی وجود ندارد؟ گفت: «نظمنا فی لایظام» نظم ما در بی‌نظمی است - آن آقا فوت شده است و خداش بی‌amarzd - ولی اگر از ما بپرسید که آیا ما هم طرفدار این فکر هستیم با صراحة عرض می‌کنم؛ نه!

رابطه نظم و نظام اجتماعی

ما معتقد هستیم اگر کار و کوششی مفید و دارای بازده، میسر باشد از کسانی ساخته است که اصولاً بد نظم اجتماعی اهمیت می‌دهند. در آن بخش از نظامات اجتماعی که در حد ضرورت است هیچ شکی نیست. نوع حکمرانی سیستم هر چه می‌خراهد باشد، در آن بخش باید رعایت بکنند.

مقررات عبر و مرور معمولاً مقرراتی است که خیلی ارتباط با نظام اقتصادی، سیاسی ندارد اگرچه ممکن است گهگاه به صورت خیلی ضعیف - یک یا دو درصد - ارتباط پیدا بکند ولی این درصد آنقدر

ضعیف است که به هیچ وجد مجوز آن نیست که افراد متعهد، در خطوط نظامات رانندگی مربوط به عبور و مرور خلاف عمل کنند. بخشی از این مسائل بدون شک مربوط به نظام اجتماعی و حکومت است.

یکی از جوانانی که در آلمان از سنین خیلی زود - شاید آن موقع ۱۴ یا ۱۵ سال داشت - به علتی و در اثر برخورد با موردی، علاقمند شده بود که با اسلام آشنا شود، (ابتدا) مکاتبه می‌کرد و بعد حضوراً آمد و مسلمان شد، ایشان پس از مدتی به ایران آمد. نخستین روزی که اینجا نزد من آمد به او گفتم: خیر مقدم، خوشحالیم همان طور که مدت‌ها بود دلتان می‌خواست، به ایران آمده تا اینجا را ببینید، برای من تعریف کن که در این چند ساعتی که آمده‌ای چه دیده‌ای؟

او گفت: مقداری (از مسیر منزل شما را) با ماشین و مقداری را تعمداً پیاده آمدم. از بعضی از خیابان‌ها که می‌گذشم دیدم گویا اینها که پیاده می‌روند جزء آدمی زاد نیستند چون این خیابان‌ها اصلاً پیاده‌رو ندارند. نمی‌دانم که انسان اگر بخواهد سالم از این خیابان‌ها عبور کند تکلیفش چیست؟ برای رفت و آمد پیاده‌ها جایی در نظر گرفته نشده است. اینها چگونه می‌توانند در برابر حوادث رانندگی امنیت داشته باشند؟ خوب این کار بر عهده نظام است. اما اینکه از خیابان یک طرفه (از جهت مقابل) نباید رفت و اگر بروید حداقل (ضررش) این است که کشش این خیابان را کم می‌کنید و عده‌ای از مردم دیرتر به کار خود می‌رسند، دیگر مربوط به نظام نیست؛ این مربوط به همه ماست و قطعاً باید رعایت کنیم. حال اگر رعایت نکنیم یک نفر مثل این فرد، که خارج از جامعه ماست، وقتی به اینجا می‌آید مطمئن باشید قبل از اینکه - این مسئله را - به حساب نظام بگذارد به حساب دین ما می‌گذارد.

بنده غالباً دیده‌ام که در این‌گونه مسائل همه کاسه و کوزه‌ها بر سر دین و تربیت اجتماعی و دینی ما شکسته می‌شود نه بر سر نظام. اگر یک مسلمانی کثیف است و تمیز نیست، خیلی کم می‌شود که ناپاکیزگی او را به عهده نظام بگذارند بلکه بر عهده دینش می‌گذارد. بدون شک تربیت صحیح ارتباط زیادی با نظام اقتصادی و سیاسی اجتماع دارد. اما از ما این سوال را می‌کنند که شما که پیرو اسلام هستید اگر تا به حال آنقدر عرضه نداشته‌اید که نظام اجتماعی سالم بوجود آورید آیا اینقدر هم عرضه نداشته‌اید که خودتان را تربیت کنید؟ یک وقت است که مردم در یک محیطی به کلی از یک نظام فکری سازنده، بدورند و چنان تحت تأثیر نظام حاکم اجتماعی ساخته می‌شوند که فرصت دریافت‌های سازنده دیگر را ندارند اما اگر به کسانی که می‌گویند ما با اسلام آشنا هستیم و می‌کوشیم تا براساس اسلام، یک نظام عادل و صالح اجتماعی ایجاد کنیم، بگویند که شما قبل از ایجاد این نظام، کارهایی را که از دست خودتان ساخته است انجام ندادید معلوم می‌شود که این جهان‌بینی و ایدئولوژی و این عقیده‌ای که باید منشاء عمل باشد، در خود ما هنوز تحرکی به سوی عمل ایجاد نکرده است.

زن و مرد مسلمان نمی‌توانند در راه ایجاد نظام صالح اسلامی اجتماعی سهمی ایفاء کنند مگر آنکه در زندگی شخصی و اجتماعی شان لاقل درصدی، عمل به مصالح اسلامی دیده شود. برای خود من هیچ یک از دوستانی که از نظر زندگی شخصی پایبندی به تعالیم اسلامی شان ضعیف باشد نمی‌توانند به عنوان یک همکار اجتماعی جایی داشته باشند. از نظر خود من، معیار و ملاکی که برای انتخاب همکاران اجتماعی از سال‌ها پیش عرضه کرده‌ام و هنوز هم به آن سخت پایبندم این است:

آن برادر و خواهر مسلمانی که در زندگی اش در همین نظام، آثار پایبندی به آن چیزی که می‌خواهد در راه ایجاد جامعه، براساس آن بکوشد را می‌توان دید؛ بر روی او، به عنوان یک همکار و همراه می‌شود حساب کرد و الا نه. آیا شما ضابطه‌ای از این جدی‌تر، عملی‌تر، اسلامی‌تر و منطق‌پسندتر سراغ دارید؟ بنابراین یکی از «آثار اجتماعی» حج باید این باشد که مسلمانانی که به حج می‌روند در رعایت آن نظامات اجتماعی که به هر حال صحیح می‌دانند کوشاتر و جدی‌تر باشند. کسانی که از حج برمی‌گردند وقتی که می‌خواهند از مشاهدات جالب خودشان یاد کنند می‌گویند: ما دیدیم که موقع نماز در مغازه‌ها را باز گذاشتند و به سمت نماز رفتند. هیچ هم به فکر نیفتدند که در مغازه‌مان را بیندیم و برویم. این چه چیزی را به شما نشان می‌دهد؟^۱

۱. شهید بهشتی در اینجا دو خاطره از زندگی شخصی خود را نقل می‌کند که به اختصار آن را بازگو می‌کنیم: الف - در سال ۱۳۴۵ (در سفر حج) وقتی که وارد فرودگاه جده شدیم در آنجا این طور بود که در گمرک جده، لوازم را از هواییما می‌آوردند و روی سکرهایی می‌گذاشتند و خلق‌الله هم خودشان (وسایل شان را یافته و) می‌برند. هیچکس نبود که کترلی بکند. یکی از بسته‌های ما را حاجاج یا باربران برده بودند که اتفاقاً لوازم اولیه زندگی ما هم در آن کیسه بود (در حین جستجو) یکی از آشنايان به کمک ما آمد (مسئله را) به او گفت. گفت این هیچ مسئله‌ای نیست. کیسه جایی گذاشته شده و آن را نبرده‌اند. رفقیم و دیدیم که کیسه را در گوشه‌ای گذاشته‌اند. معلوم شد صاحبان کالاهای دیگر به محض اینکه فهمیده‌اند که کیسه متعلق به خودشان نیست آن را در آن گوشه گذاشته‌اند. البته وظیفه آنها این بود که آن را بر روی سکو برگردانند اما یا به فکر شان نرسیده بود و یا عجله داشتند آنجا گذاشته بودند. به هر حال شاید ده دقیقه هم جستجوی ما به طول نیانجامید و ما خود بدون کمک گرفتن از یک پلیس یا عامل حکومتی، آن را بیدا کردیم. این صحنه‌ها بسیار جالب و در دلستگی مردم به دین و آئین بسیار مؤثر است.

ب - در سفری که به ترکیه داشتم در راه آنکارا در یکی از شهرهای جنوبی ترکیه شبی را گذراندیم. صبح که می‌خواستیم زودتر حرکت کنیم پسر کوچک من اظهار تشکیگی کرد. به در مغازه‌ای رفت و نوشابه‌ای برای او گرفتم. کیفی را در دست داشتم که مبلغ کمی پول و تمام استناد

اینکه می‌گویید آنجا دیدیم که وسایل ما ریخته بود و کسی برنمی‌داشت چه چیزی را نشان می‌دهد؟ در این مسئله اصلاً تردید نکنیم که معنای کوشش ما در راه تغییر نظام اجتماعی این است که خودمان بپراهم برویم! گمان نمی‌کنم از پپراهم رفتن ما، به هیچ وجه کاری ساخته باشد.

درباره یکی از دوستان تلاشگر که رنج‌ها کشیده و صدماتی دیده است گفتند که در معامله‌ای دغل بازی کرده، جنس قلابی به دیگران فروخته و بدھی خود را سروقت نپرداخته است و طعنه می‌زدند که: اینها می‌خواهند محیط اجتماعی صالح به وجود آورند؟ این طعنه‌ها بر من خیلی گران آمد، واقعاً ناراحت بودم. شما در برخورد با این چنین طعنه‌هایی چه می‌کنید؟ به هر شکل ممکن سعی می‌کنید خود را از شر

این مسافت از گذرنامه گرفته تا استناد ماشین در آن بود، پس از پرداخت پول فراموش کردم کیف را بردارم (و حرکت کردیم) حدود ۲۵۰ کیلومتر که از آن محل دور شده بودیم جایی برای خوردن صحبانه نگهداشتیم. از روی عادتی که داشتم دست بردم کیف را بردارم، دیدم که نیست یادم آمد که آن را کجا جا گذاشتند با سرعت مسافت طی شده را برگشتم با خود فکر می‌کردم کاش آن مخصوص پول در این کیف نبود و اگر نبود شاید این کیف هم گم نمی‌شد. اما حالا اگر کسی کیف را برداشته باشد برای بردن آن پول‌ها باید کیف را هم ببرد و نگران استنادی بودم که مسافت ما را اصلاً به هم می‌زد. وارد آن مغازه که شدم دیدیم که صاحب مغازه مثل آنکه نعمتی بزرگ به او داده شده باشد با چهره‌ای باز جلو آمد. او ترک بود و من هم زیان او را نمی‌فهمیدم. بالاخره با زبان بی‌زبانی به من فهماند که بعد از رفتن شما وقتی متوجه کیف شدم، که شما دور شده بودید. به محل های میان راه هم تلفن کردیم اما چون شماره ماشین را نداشتیم نتوانستیم به شما زودتر خبر بدیم، او کیف را آورد و من دیدم همچیز در آن هست. خواستم هدیه یا اتعامی به او بدهم او قبول نکرد و مرتب یک کلمه را تکرار می‌کرد: حرام، حرام. این منظره در یک کشور اسلامی بر روی همین پسر کوچک من بسیار اثر گذاشته بود. اتفاقاً این مسئله فاصله کمی داشت با گم شدن و پیدا نشدن چیزی در هامبورگ در آلمان و او می‌گفت: پدر جان بیین، اینجا که مسلمان‌ها زندگی می‌کنند چقدر عالی است که چیزی را که گم شده است به ما برگردانند و ما را از نگرانی در آوردن. این از آثار عملی اجتماعی این گونه رفتارها در توجه ریشدار غریزی نسل جوان و مردم مسلمان به جامعه ماست.

آن خلاص کنید. مگر می‌شود ما خودمان در زندگی پایبندی‌های عملی‌مان ضعیف باشد و منشاء اثری هم باشیم؟

تنها کسانی می‌توانند در راه خدا پیکار کنند که قبلاً در پیکار با خویشتن پیروز شده باشند و مراسم حج، مناسک حج و اجتماعی حجاج، می‌تواند در برابر چشم ما آثار عملی ارزشمند، چشمگیر و پرجذبه به این‌گونه پایبندی‌ها را نشان بدهد و در ما اتحاد، برانگیختگی، شادی و حالت لذتی به وجود بیاورد که خود را برای ایجاد چنین نظمی به صورتی وسیع‌تر و جامع‌تر آماده‌تر کنیم.

این یکی از آثار اجتماعی حج است و این بحث‌ها و یادگیری‌ها همین طور که مکرراً عرض شد بالاخره باید مقدمه عمل باشد و اگر در ما حالت عملی به وجود نیاورد باید در ارزش آنها شک کنیم. بنابراین باید تصمیم بگیریم در زندگی‌مان جدی‌تر، قابل اعتمادتر، منظم‌تر، پاک‌تر و پایبند‌تر باشیم.

حج و روابط بین زن و مرد

یکی از آثار اجتماعی حج روابط میان زن و مرد در آنجاست. دو مسئله خیلی جالب عرض می‌کنم:

۱. همان‌گونه که در رساله‌ها خوانده‌اید یکی از واجبات احرام این است که اگر زن حج می‌گذارد نباید روینده به صورت خود بیاندازد که صورت او را بگیرد. بنابراین زنان با موی پوشیده اما با صورت باز در مراسم حج شرکت می‌کنند - حال آیا نقابی که با صورت فاصله داشته باشد بیاندازد جایز، واجب و مستحب یا مکروه است بحث دیگری است - این حکم اسلامی است که زن‌هایی که حج می‌گذارند باید با چهره و

صورت باز در مراسم حج شرکت کنند. از طرف دیگر هر نوع لذت‌گیری جنسی (در این ایام) از چیزهایی است که برخلاف احکام اسلام است. یعنی در حالت احرام زن و مرد باید از هر نوع لذت‌گیری جنسی (حتی نوع حلال آن) اجتناب کنند. «فَلَا رَفَثٌ وَ لَا فُسُقٌ وَ لَا جِدالٌ فِي الْحَجَّ»^۱ نوع حرام آن که همیشه حرام است (مثل دروغ بر خدا و رسول که همیشه حرام است اما در حال روزه حرام اندر حرام می‌شود برای اینکه روزه را هم باطل می‌کند) در آنجا نوع حلال آن هم حرام می‌شود. لذت‌یابی جنسی در موقع حج و در موقعی که انسان در حال احرام است، اگر از راه حرام باشد که همیشه حرام است، ولی در آنجا حرام اندر حرام است. زیرا از نظر احرام هم حرام است. این امر حتی نسبت به همسر خود هم که حلال است در آنجا حرام می‌شود. به هر حال در مراسم حج، زن و مرد باید فکرشان در پی لذت جنسی نباشد و حتی انسان در این چند روز باید از لذت حلال جنسی هم صرف‌نظر بکند، به این ترتیب اگر انسان بخواهد موفق بشود که چند روز تمرین روحی را درست انجام دهد خودبه‌خود باید فکرش در این راه نباشد تا بتواند آن چند روز را به سلامت بگذراند.

۲. یک نمونه نقش مؤثر تربیت عفت، در زن، و تنظیم بهبود برخورد اجتماعی زن و مرد، در صحنه حج دیده می‌شود. آزمایشی که هر سال تکرار می‌شود. درست است که باید به کمک بسیاری از نظامات اجتماعی دیگر جلوی طغیان جنسی را گرفت. اما نقش «ایمان»، نقش عامل معنی، نقش عفت متکی به ایمان را در این مورد نباید نادیده

گرفت. زن باید در جامعه طوری بباید که لااقل هوس انگیزی او کم بشود. خیلی فرق است بین زنی که اندامش، سرش، موهایش، دستش، تنش و پاهایش پوشیده است - حالا با چادر یا با روسری و پالتو و شلوار ولی بالاخره پوشیده است - با زنی که نیمه برهنه یا پوشیده‌ای بدتر از برهنه بیرون می‌آید. درست است که رعایت حجاب اسلامی در کم کردن فساد جنسی و فساد اخلاقی ناشی از بی‌بندوباری جنسی عامل مؤثری است و درست است که باید بر روی آن تکیه کرد اما این فقط یک سوی مطلب است ولی یک سوی بزرگ مطلب تربیت مرد و زن مسلمان است به گونه‌ای که در برخورد با یکدیگر مواطن باشند چه می‌کنند و کجا هستند. قرآن یک جا، به زن و مرد می‌گوید (نور آیات ۳۰ و ۳۱) و جای دیگر به زنان مسلمان می‌گوید پوشیده بباید (احزاب، آیه ۵۹) و بیش از یک جا به زن و مرد مسلمان می‌گوید در برخورد با یکدیگر چشم‌چرانی نکنید:

«ای پیغمبر به مردان بگو در برخورد با زنان، چشمنشان را به روی آنها ندوزن و به زنان مسلمان بگو که در برخورد با مردان، به آنها چشم ندوزن، هیچ به هم نگاه نکنند، برخوردشان برخوردی پاک و نگاهشان نگاهی پاک باشد . . .»^۱

این تربیت خیلی مهم است. من خوب یادم می‌آید که در یک بخشی از زمان خوردمان، در میان گروهی، حداقل این تربیت بسیار نیرومند بود و حالا این تربیت نیرومند، در فاصله سی سال، بسیار ضعیف شده است. چقدر هم خسارت است.

۱. نور، آیه ۳۰

در دوران حج، ما نقش «حافظت» را با چشم می‌بینیم. چگونه می‌شود که یک زن از میان گروه مردان عبور کند، اما مردها چشم چپ هم به او نگاه نکنند. از یکی از اهالی تهران که مسلمان بود و به عزم تجارت به آلمان رفته و در هامبورگ ساکن بود روزی در بین صحبت پرسیدم: تو کی به ایران بر می‌گردی؟^۱ آن تاجر تهرانی گفت: چه بگوییم؟ کجا برگردم؟ واقعیتش این است که اینجا محیط حتی از نظر روابط زن و مرد خیلی فاسد است، اما این فساد تا این حد است که اگر یک زنی خودش منحرف نباشد مردها در این محیط اجتماعی نمی‌توانند به او تجاوز کنند مگر بسیار به ندرت. یک نوع امنیت اینجا وجود دارد که زن من که از خانه بیرون می‌رود، در خیابان کمتر کسی دنبال او می‌افتد و تعقیب ش می‌کند و به او متلك می‌گوید یا احیاناً نقشه بکشد که او را بدزدده، و حال اینکه در تهران ما، اگر دخترم سه ساعت بعد از غروب آفتاب از کوچه به خانه باید نگرانم و حال اینکه اینجا ساعت دوازده هم اگر بیرون بروند نگران نیستم.

من این طعنۀ اجتماعی را بر جامعه خودمان بسیار تلح دیدم. این عیب بزرگی است. باید عفت اخلاقی جامعه مسلمان و امنیت

۱. چون من عقیده‌ام نسبت به خودم این بود که تا وقتی که کار دارم حق دارم در آنجا باشم و هر وقت کار ندارم باید به جامعه خودمان برگردم و هر کاری را که می‌خواهم انجام دهم همان‌جا در جامعه خودمان عمل کنم. همین منطق را من نسبت به دانشجویان و تجار و همه کسانی که آنجا بودند، از ایرانی یا غیرایرانی و افراد جامعه مسلمان داشتم. به آنها می‌گفتم اگر نظام اجتماعی اینجا را هم می‌پسندید شما برای این نظام مهمان ناخوانده هستید. شما چه نقشی در ایجاد این نظام داشتید؟ این همان زندگی انگلی است، دیگران کوشش کردند نظامی به وجود آورند که به نظر شما خیلی خوش‌آیند است. بسیار خوب، شما اینجا چه کار می‌کنید؟ شما برگردید و بروید در همان جامعه‌ای که هستید و بکوشید نظام خوبی ایجاد کنید.

اجتماعی اش هر دو تأمین باشد، در این زمینه، اتفاقاً نقش حکومت خیلی قوی است، باید طوری باشد که واقعاً یک زن اگر نیمه شب از خیابانی خلوت و تنها عبور می‌کند امنیت داشته باشد.

اخلاق یک پیامبر و اخلاق یک زمامدار جاهطلب

فکر نکنید این مطلبی که می‌گوییم صرف یک آرزوست. «ابن اثیر» در «کامل»^۱ که یک دوره تاریخ است که در حدود پنج قرن و نیم از دوره‌های اسلامی را در بر دارد می‌گوید: «عدهی بن حاتم» مسیحی بود. پس از گسترش اسلام با زن و بچه‌اش کرج کرد به شام، چون آنجا یک اقلیت بزرگ مسیحی به نام «غستانی»‌ها زندگی می‌کردند. خواهرش را آنجا گذاشت و رفت. خواهر «عدهی» آنجا بود تا سپاه اسلام به آنجا رسید و مثل دیگر مناطق در قلمرو اسلام قرار گرفت و وی ناچار شد با نظام اسلامی زندگی کند. نامه‌ای به برادرش عدهی نوشت و او را ملامت کرد که تو رفتی و دیگران را بردی و فکر نکردی که نسبت به خواهرت هم مسئولیت داری. من را اینجا گذاشتی و رفتی و اگر رفتن خوب بود چرا مرا نبردی؟ اگر هم بد بود چرا خودت رفتی؟ حالاً چرا در آنجا مانده‌ای؟ برعکرد و بیبا با این نظام و رهبر این نظام آشنا شو. از دو حال خارج نیست اگر آن را پسندیدی و به اسلام گرویدی چه سعادتی است و اگر آن را نپسندیدی باز هم در اینجا می‌توانی در میان قوم خودت با عزت بیشتری زندگی کنی تا در آنجا - زیرا نظام اسلام به کسانی که مسیحی بودند اجازه می‌داد با پرداخت یک مالیاتی به عنوان «جزیه» در آنجا زندگی کنند.

۱. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۲۸۵.

«عدى» تحت تأثير این نامه قرار گرفت و پیش خود گفت برویم بینیم محمد(ص) چه می گوید؟ دین جدیدی که آورده واقعاً چیست؟ عدى به مدینه آمد. پیغمبر در مسجد بود. یک راست به مسجد آمد و با پیغمبر آشنا شد. پیغمبر از او دعوت فرمود که با هم به سوی منزل بروند. با هم راه افتادند که به منزل بروند. «عدى» دو مطلب اجتماعی در بین راه دید که خیلی تحت تأثير قرار گرفت. چون «عدى» قبلًا خیال کرده بود که مردی به نام محمد(ص) از طایفه قريش در مکه قیام کرده است تا به قدرت برسد ولی کارش نگرفته و مخالفانش نگذاشته‌اند. لذا او به مدینه آمده چون در آنجا شرایط مساعد بوده است به قدرت رسیده و رئیس و فرمانروا شده است تا بتواند به خواسته‌های خود برسد، یعنی همان تصویری که امروز نویسنده‌گان غربی از شخصیت پیغمبر(ص) دارند. «عدى» دو تا مطلب دید و فهمید که مسئله این طور نیست، این اخلاق کسانی که شیفتده جاه و جلال هستند نیست. یکی اینکه در وسط راه پیروزی رسید به پیغمبر گفت: يا رسول الله! پیغمبر ایستاد. – اینکه من یک مهمان دارم آن هم یک حاکم از اشراف قريش و نباید معطل بشوم و امثال آن در کار نبود. – پیغمبر با کمال برداری ایستاد، «عدى» دید که آن فرد سوالات بسیار عادی کرد و پیغمبر هم با کمال برداری، متانت و محبت جواب گفتند. مدتی طول کشید و عدى از این وضع خسته شد. او دید که اگر خود او به یک زنی برخورد می‌کرد و اینقدر او را معطل می‌کرد معذب می‌شد. به چهره پیغمبر نگاه کرد بیند آیا در درونش ناراحت است و دندان روی جگرش گذاشته است؟ دید نه او آنقدر انسان عالی طبع است که در چهره او هم آثار اوقات تلخی دیده نمی‌شد. با خود گفت نه،

این زمامدارانی که من دیده‌ام و حتی خود بنده که رئیس قومی هستم، هرگز حاضر نیستم با مردم زیر دستم این‌گونه رفتار کنم. این اخلاق، اخلاق یک پیغمبر می‌تواند باشد؛ اما اخلاق یک زمامدار جاه طلب نمی‌تواند باشد. ایستادند تا حرف آن پیرزن تمام شد و آمدند تا به منزل رسیدند، در منزل پیغمبر(ص) در آن موقعی که وضعشان خوب شده بود یک تشک داشتند که رویش می‌نشستند بقیه اتاق یا حصیر بود یا خالی. پیغمبر این تشک را به «عدی» واگذار کرد و خود روی حصیر نشست. آه، این چه زمامداری است؟ پیغمبر(ص) قدرت دارد، در جنگ‌هایی پیروز شده، اصحابی و پیروانی دارد، شکره و جلالی دارد، در خارج اسم محمد(ص) که برده می‌شود عده زیادی لرزه بر اندامشان می‌افتد و اکنون چنین پیشوایی و چنین مرد با قدرتی از مهمان غیرمسلمان و مسیحی خودش این طور پذیرایی می‌کند که جای خود را به او می‌دهد. «عدی» می‌گوید در دل گفتم این هم خصلت هیچ یک از زمامداران جاه طلبی که طالب ملک و پادشاهی و فرمانروایی هستند نیست.

پیغمبر(ص) با او شروع به صحبت کرد. روح «عدی» هم آماده بود، دید مطالبی هم که پیغمبر برای او می‌فرماید از آن قبیل نیست که: عدی، تو سر جای خود برگرد و هر چه در آنجا بدست می‌آید چند قسمت کن، یک قسمت برای ما بفرست و بقیه هم برای خودت و هر چه هم دلت می‌خواهد پدر مردم را دریاور. عدی دید چنین خبرهایی نیست، مذاکرات اصلاً سیاسی نیست. مذاکرات براساس ساختن فکر است. او می‌خواهد آدم بسازد. نهضت او نهضت آدم‌سازی است. عدی تحت تأثیر قرار گرفت. پیغمبر(ص) ضمن سخنان تشریق‌آمیزی که با عدی داشت

فرمود: عدی، تو این وضع امروز ما را نگاه کن - چون آن موقع که پیغمبر سخن می‌گفت مسلمان‌ها به زحمت نان سیری می‌خورند - فرمود وضع امروز ما را نبین. روزی خواهد آمد که قلمرو اسلامی در شرق و غرب و شمال و جنوب گسترش پیدا کند و در این قلمرو چنان انسان‌هایی زندگی کنند و چنان نظام اجتماعی و حکومتی بر سر کار باشد، که اگر یک زن تنها بخواهد از سرزمین فلات یعنی عراق کنوی به اینجا که مکه است بیاید، یعنی از آن بیابان‌های لم یزرع عبور کند هرگز ترسی نداشته باشد و اگر در تمام این قلمرو بگردید برای پرداخت زکات بخواهید مستحق پیدا کنید مستحق زکات را به زحمت بتوانید پیدا کنید. یعنی هم تأمین رشد «اقتصاد» و تقسیم نسبی ثروت عمومی و هم «امنیت اجتماعی».

مزایایی را که پیغمبر برای جامعه آینده اسلام برای عدی می‌شمرد و او را به اسلام دعوت می‌کند اینهاست. یکی آن «امنیتی» است که عرض شد که زنی تنها از عراق به مدینه حرکت کند و نه از دزد و نه از تجاوز نترسد. برای رسیدن به این وضعیت، جامعه به ساختن انسان‌هایی نیاز دارد که از نظر سلطه بر هوا و هوس تربیت شده باشند. در جامعه‌ای که انسان‌های هوس‌کیش، زندگی کنند اعم از زن هوس‌کیش و یا مرد هوس‌کیش، تأمین چنین آینده‌ای محال است. «عدی» بعداً مسلمان می‌شود. او می‌گوید قسم به خدا آن امنیتی را که زنی بتواند از عراق از بین التهرين به حجاز تنها حرکت کند و نترسد دیدم که به وجود آمد و آهنگ بهیود اقتصادی زندگی عمومی هم به سختی است که در آینده نزدیکی پیش‌بینی می‌کنند که آن مطلب دوم یعنی یافتن مستحق زکات در جامعه اسلامی به زودی مشکل نصیب ما شود.

مراسيم حج، نمونه عملی جامعه اسلامي

يکى دیگر از چيزهایی که انسان در حج می‌بیند و لذت می‌برد همان نزدیک بودن زندگی‌ها به يكديگر است. البته با کمال تأسف مصری‌ها و در اين اواخر ما ايراني‌ها اين حالت حج را هم به هم زده‌ایم و حج هم لوکس، دولوكس و ممتاز و متوسط و پايین و از اين حرف‌ها شده است، کسانی که به حج مشرف شده‌اید دیده‌اید که عده زیادی از مردمی که به حج می‌آيند مردم فقیری هستند. اکثریت حجازی‌ها فقیرند نه ثروتمند. برای اينکه اکثریت حاجی‌ها همان اعرابی هستند که پیرامون مکه زندگی می‌کنند. اينها نظير زوار حضرت عبدالعظیم برای تهران یا زوار قم هستند. شما در اين زیارتگاه‌ها در ايام زیارتی که می‌رويد عده زیادی از مردم را می‌بینيد که حرکت کرده و به آنجا آمده‌اند. در موقع حج عملاً مردمی که در اجتماع بزرگ حج زندگی می‌کنند از حدائق زندگی بهره‌مند هستند و همه هم تقریباً با همان حدائق زندگی می‌کنند.

حج، اگرچه نمی‌گريم يك نمونه از زندگی اقتصادي بدون فاصله است، اما لااقل با فاصلة کم است، همراه با تعیین حدائق زندگی برای اين مردم که کسی گرسنه و فاقد موارد اولیه زندگی در آن جامعه نباشد. مسلمان‌ها می‌توانند سالی يك بار نمونه عملی آن را در موقع حج ببینند. اما همين طور که عرض شد اگر اشرافی‌گرایی عده‌ای از حجاج بگذارد. ما خيلي متأسفيم که ما خود عرضه نداشتم و نداريم که تا وقتی کار به دست خودمان است اين جنبه‌ها را به دقت رعایت کنيم، حتی بعضی از علمای دینی ما به جای اينکه خودشان کمک کنند به اين امر، با کمال تأسف باید بگريم عملاً موقعی که حج می‌گذارند، حج آنها هم مشوق نوعی امتياز طلبی است. چون آن موقع که بنده مشرف بودم بعضی از

مراجع هم مشرف بودند، امتیازاتی را که در آن موقع حج داشتند من حیث المجموع تقریباً ثروتمندترین حجاج هم نداشتند. اتفاقاً آقایی که من از محبت شخصی او همیشه تشکر کرده‌ام خواست نسبت به خود ما هم چنین وضعی را تا مقداری عمل کند که من یکی دو بار هم تذکر دادم و تا آنجا هم که میسر بود جلوی او را گرفتم.

وقتی من وارد جده شدم قرار بود با یک گروه از رفقاء از نسبتاً این اصل را رعایت می‌کردند باشم که نشد، لذا در آنجا به یک کاروانی ملحق شدیم. مسئول گروه ضمن حرف‌های محبت‌آمیز گفت که ما این امکانات را داریم و می‌توانیم برای شما و همراهانتان چنین و چنان کنیم و از این قبیل حرف‌ها. گفتم من به شما بگویم که من به حج آمده‌ام یعنی به سفری که اگر در مزاج خودم این بیماری امتیاز طلبی وجود دارد در این چند روز معالجه شوم. حال شما می‌گویید ما می‌توانیم در این سفر برای شما امتیازات چنین و چنان درست کنیم؟ با صراحةً به شما بگویم که من از آنهایی هستم که می‌توانم با همین عباری که بر دوشم است مراسم حج را بگذارم، اگر هم می‌بینید در کاروانی آمده‌ام برای این است که آگاهی ندارم و همراه من هم زن است و می‌ترسم وظایفی را که نسبت به آنها دارم نتوانم در این شرایط درست انجام بدهم والا چه بسا اصلاً با کاروان نمی‌آمد برای اینکه حج، این چنین است و بعد به او گفتم شما اگر می‌خواهی خدمتی به حاجی بکنی این باشد که او را راهنمایی درست بکنی که اعمالش را چگونه به جایاورده، وظایفش چگونه باشد، کجا برود، چه جاهایی را ندیده نگذارد و برگرد چه بسا سفر دیگری نصیب او نشود و دیگر این فرصت را پیدا نکند. اما بزرگترین محبت این است که برای ما امتیاز قائل نشوی. و بعد دیدم متأسفانه بعضی از علماء که در آن

سفر بودند در آنجا مثل اینکه هیچ توجه نداشتند که باید عمل آنها هم عملی باشد که دیگران را به نفی امتیازات لااقل در این چند روز تشویق کند حتی کار به جایی رسید که در حرم پیغمبر اکرم(ص) عده‌ای دور آقا حلقه می‌زدند و مثل زنجیر دست می‌گرفتند و ایشان را وارد می‌کردند و برایش سلام و صلوات ختم می‌کردند. من واقعاً تعجب کردم که این دیگر چیست و چگونه نقشی است که ما می‌توانیم داشته باشیم؟ وقتی ما عملاً از نظر عمل فردی و عمل اجتماعی نتوانیم حاجاجی را که از جامعه ما به سوی حج می‌روند و مسئولانی که آنها را اداره می‌کنند، طوری تربیت و راهنمایی کنیم و در جریان بگذاریم که لااقل در این چند روزه حج، در مقابل این مسائل باشیم، چه کاری می‌توانیم بکنیم؟ آن وقت تذکر می‌دهند که درباره حج به عنوان یک کنگره هم خوب است صحبت کنید. گفتم صحبت می‌کنیم ولی فعلاً این کنگره را رسیدگی کنیم. - چون کنگره به معنای این لبه‌های عمارت است - به یکی از این لبه‌های کنگره که مربوط به خودمان است برسیم؛ چه می‌کنیم؟ مکه می‌رویم چه می‌خواهیم بکنیم؟ چرا همه چیز مسخ می‌شود؟ حجمان هم مسخ می‌شود، حج یک عالم بر جسته هم حتی مسخ می‌شود. بر جستگی یک عالم بر جسته، در این است که در مراسم حج این اظهار امتیازات از او دیده نشود.

حج، نظام اجتماعی متعادل

اجتماع حج، دارای جنبه‌های ارزنده و سازنده گوناگون است. یکی از آنها این است که اجتماع نمونه‌ای از امت اسلامی و نمونه‌ای از اجرای نسبی لااقل قسمتی از تعالیم اسلام در یک واحد نمونه اجتماعی باشد. در اجتماع حج می‌شود تا حدودی جلوه‌ای از برادری و برابری اسلامی را دید.

فاصله‌ها یا کم می‌شود یا از بین می‌رود، زندگی‌ها یا کاملاً یکنواخت و یکسان می‌شود و یا لااقل خیلی به هم نزدیک می‌شود، لباس‌ها یا کاملاً یکسان است یا خیلی به هم نزدیک است. اگر این کاروانسازی‌های لوکس، در همه مردمی که به عزم حج می‌روند از بین برود و روح حج، فدای اینکه آدم چند روز آسان‌تر یا قدری مشکل‌تر بگذارند نشود، تقریباً مردمی که به حج می‌آیند مثل هم زندگی خواهند کرد و گروهی از مردم مسلمان، لااقل یک بار مزه زندگی در محیط ایمان، الفت، دوستی، به یکدیگر نزدیک بودن، و دور انداختن عوامل جدایی را می‌چشند، لااقل به حد چشیدن می‌چشند و اگر عوامل افزایش شعر و آگاهی در جامعه اسلامی به موقع به کار بیفتند می‌توان از مردمی که یک نوبت حج گذارده‌اند طرفدارانی برای ایجاد نظام اجتماعی متعادل ساخت زیرا چنین نظامی را در آنجا می‌بینند؛ به همین جهت است که در تعالیم اسلام در مورد رفتن به حج خیلی تأکید شده است.

چه چیز می‌تواند جایگزین حج گردد؟

گاهی اوقات دوستانی می‌پرسند: آیا اگر انسان پولی را که خرج رفتن به سفر حج می‌کند، برای یک خانواده فقیر بی‌بضاعت بدهد و سیله زندگی فراهم کند و یا کمکی به زندگی آنها بکند بهتر نیست؟ در پاسخ و بررسی‌ها اگر انسان یک‌سونگر باشد، با خود می‌گوید: البته وقتی یک خانواده‌ای در یک جامعه اسلامی بار زندگی‌اش افتاده است اگر یک نفر که می‌خواهد به حج برود پوش را به این خانواده بدهد و حج نرود بهتر است. غافل از اینکه ما باید عواملی داشته باشیم که خود این روحیه را اول در جامعه حفظ کند و زنده نگه بدارد که اگر این فرد حج نرفت

پولش را صرف کاباره رفتن نکند، صرف رنگ و آب بیشتر دادن به زندگی اش نکند، صرف سفر گردش اروپا و آمریکایش نکند تا آنوقت اصلاً این مطرح بشود که آیا به حج بروم به سفر بروم یا به این خانواده کمک کنم. اگر ما میدان‌های فردی و اجتماعی مناسب و خلاق و سازنده، برای تقویت این روحیه‌ها در جامعه، و انسان‌ها و اعضاء جامعه نداشته باشیم وقتی به این آقا هم بگویی فلان کار رانکن، او پول اضافی را صرف کمک به آن خانواده نخواهد کرد. به عبارت دیگر اگر ما فرمول را عرض کنیم و به او بگوییم حج نرو و به خانواده بی‌بضاعت کمک کن ضمانت اجرایی این فرمول ما چیست؟

آیا چیزی جز گرایش قلبی و دینی و معنوی این انسان‌ها به سوی حق و به سوی وظایف ناشی از حق‌پرستی می‌تواند ضامن اجرای این تعالیم باشد؟ نه! میدان‌هایی که بتواند این روحیه، گرایش و ایمان را تقویت بکند پشتونه است. اگر ما توانستیم مراسم حج صحیح داشته باشیم آن کسی که به حج می‌رود و بر می‌گردد، نه تنها به اندازه پول حج بلکه دو برابر و سه برابر آن در کارهای خیر انفاق خواهد کرد زیرا روحش آنجا ساخته شده است. آزمایش را با صد نفر حاجی معمولی - نه می‌گوییم فوق العاده و نه خیلی معمولی - که یک کمی شعور داشته باشند انجام بدھیم و آن این است که در طول سال به آن‌ها مراجعه کنید و از آنها برای کارهای خیر کمک بخراهید و سپس سال بعد از حج هم مراجعه کنید و کمک بخراهید. مجموعه برداشت از این صد نفر را ببینید در سال بعد از حج و قبل از حج چقدر است. اگر دو برابر شد این مسئله چه چیزی را نشان می‌دهد؟ نشان می‌دهد آن پولی که صرف حج شده از نظر حتی کمک به فقرا هم نقش خود را ایفا کرده است و خیلی هم بیشتر و بهتر از آنکه از

اول (به او) گفته می‌شد که به حج نرو و آن را صرف فقرا کن. اگر روایات صریحی درباره این مطلب نرسیده بود انسان گاهی اوقات مشکل بود به صرف اجتهاد خودش چنین بگوید؛ اما علاوه بر این، روایاتی مکرر و مؤید در این زمینه از ائمه طاهیرین^(ص) وارد شده است. همین سوال را از ائمه کرده‌اند که چند روایت آن را می‌خوانم:

از «سماعه» نقل می‌کند: می‌گوید که امام صادق^(ع) به من فرمود چرا امسال به حج نمی‌روم؟ او جواب می‌دهد: کارهایی دارم، معاملاتی بین من و دیگران هست، مشاغلی دارم و چه بسا این کار خوبی باشد و در آن خیر می‌باشد. فرمود نه، قسم به خدا، خداوند به این کار و در این شرایط برای تو چیز بهتری مقدار نفرموده است. هیچ بنده‌ای از رفتن به حج محروم نمی‌شود مگر اینکه گناهی کرده باشد که او را محروم کرده باشد.^۱ باز از امام صادق^(ع) روایتی است که می‌فرماید که اگر مردم حج را کنار بگذارند زمامدار مسلمین باید آنها را مجبور کند به حج بروند، خواه خودشان بخواهند خواه نخواهند. چون این خانه برای حج گزاردن ساخته شده است.^۲

می‌گوید از امام کاظم^(ع): پرسیدم آیا انسان برای حج رفتن می‌تواند پول قرض بکند و به حج برود؟ فرمود اگر قرض بی محلی نیست و چیزی دارد که اگر در راه تلف شد بتراوتد وام او را پرداخت کنند، بله.^۳ در باب: «الفضل فی نفقة الحج» امام صادق^(ع) به یک نفر از دوستداران خودش توصیه می‌کند و می‌فرماید:

۱. فروع کافی - ج ۴ - کتاب الحج، باب: انه ليس في ترك الحج خيره . . . ، ص ۲۷۰.

۲. فروع کافی - ج ۴ - کتاب الحج، باب: الاجبار على الحج، ص ۲۷۲.

۳. فروع کافی - ج ۴ - کتاب الحج، باب: الرجل يستدين ويحج، ص ۲۷۹.

چه می‌شود اگر کسی از شما همین‌طور که در سال مشغول کسب و کار است و درآمدی دارد، در خرج زندگی اش یک کمی میانه‌روی بکند و مقداری از منافع خود را برای حج کنار بگذارد، تا موقعی که (زمان) حج می‌رود، ببیند یک پولی مخصوص حج پسانداز کرده و در رفتن به حج از مایه نمی‌خورد و به حج برود. در روایت دیگری در همین باب باز امام می‌فرماید: در موقعی هم که حج می‌خواهی بروی مخارج حج را کمتر بکن، سفر کم خرجی برو، تا همواره برای رفتن به سفر حج، نشاط داشته باشی.^۱ کلینی از «سعید سَمَان» روایتی نقل می‌کند که چون متن آن مفصل است تنها ترجمه آن را می‌خوانم. می‌گوید:

«من هر سال به حج می‌رفتم تا اینکه، یک سال سختی پیش آمد که مردم در تأمین زندگی، به زحمت افتادند. دوستان من گفتند که اگر تجدیدنظر می‌کردی و این خرجی را که می‌خواهی صرف حج رفتن بکنی صدقه به مردم مستحق می‌دادی، البته بهتر بود. من به دوستان گفتم آیا رأی شما این است؟ گفتند: بله، گفتم: من هم تبعیت می‌کنم. آن سال پول را دادم و به حج نرفتم. می‌گوید در شب عرفه خوابی دیدم که آن خواب مرا ناراحت کرد و (پیش خود) گفتم دیگر من این کار را نمی‌کنم و حج را رها نمی‌کنم بلکه هر سال به حج خواهم رفت. وقتی سال آینده شد به حج رفتم در فرصت «منی» - که یکی از فرصت‌های بسیار خوب برای برخوردها و برقراری ارتباط است - امام صادق(ع) را دیدم. (چنان که ملاحظه شود دوستان پراکنده امام، در دنیا پهناور اسلام آن روز، در مراسم حج است که می‌توانند رهبر را ببینند و از او کسب تکلیف کنند) مردم پیرامون او جمع شده بودند و در اطراف حضرت عده‌ای بودند.

۱. نروع کافی - ح ۴ - کتاب الحج، باب: الفضل فی نفقة الحج، ص ۲۸۰

جلو رفته و عرض کردم به من بفرما تکلیف چیست؟ داستان را برای او گفتم و پرسیدم کدام بهتر و بافضلیت‌تر است: حج یا صدقه؟ فرمود چقدر خوب است انفاق به فقرا. امام، این جمله را سه بار تکرار فرمود (که سائل بداند که در مسئله، وقتی انگشت بر روی این طرف مطلب می‌گذاریم، معنایش ضعیف کردن طرف دیگر نیست). گفتم بله می‌دانم اما کدامیک بهتر و بافضلیت‌تر است؟ فرمود: چه مانعی دارد که شما هم به حج بروید و هم صدقه بدهید، هر دو کار را انجام بدهید؟ گفتم: آخر پولش به اندازه‌ای نیست که به هر دو رسد و وسعت این کار را ندارد.

فرمود: میدانی اگر فردی می‌خواهد ده درهم در حج مصرف کند و مخارج حج او ده درهم است باز هم آن را دو قسمت کند. پنج درهم را صدقه بدهد و با پنج درهم بقیه به حج برود. یا اینکه باز هم سعی کند بیشتر، از مخارج این سفر بکاهد و صدقه بدهد. حج را هم رفته باشد که این موجب پاداش او خواهد بود. (سوال کننده بالاخره دید امام نه حج را رها می‌کند و نه صدقه را، بلکه می‌گوید هر دو وقتی دید مطلب این‌طور است و هر چه این‌طرف و آن‌طرف زد امام بالاخره می‌فرماید هر دو را باید با هم داشته باشد. می‌گوید) گفتم: خوب اگر ما این‌طور عمل کنیم آیا دیگر درست است؟

فرمود: بله. بعد امام(ع) سه بار فرمود: آخر کجا می‌توان جانشینی برای حج پیدا کرد؟^۱ سپس فرمود: بنده خدا از خانه‌اش که به عزم حج بیرون می‌آید همان جا بهره‌ای از ثواب الهی دارد (چون همه چیز زندگی را رها کرده – آن هم حج آن زمان – و به سوی خدا می‌آید. پیداست که

۱. امام در این روایت صرفاً جنبه سازندگی فردی مطلب را مطرح می‌فرماید و من هم در بحث خودم، بیشتر روی همان سازندگی فردی تکیه کردم که حج، انسان را اهل انفاق می‌سازد و این غیر از جنبه‌های اجتماعی است که اصلاً گاهی باید بگوییم می‌توان حج را واجب کرد. حتی برای کسانی که ده بار حج رفته باشند.

در او بخشی از ساخته شدن و جرد دارد و پاداش و ثواب آن هم هست)، او می‌آید در مسجدالحرام طراف واجب را می‌کند، به مقام ابراهیم می‌رود و در آنجا نماز می‌خواند. آن گاه فرشتهای در کنار چپ او می‌ایستد و وقتی بر می‌گردد، بر شانه او دست می‌زند می‌گویند: ای بندۀ خدا، آن انحراف‌ها و ناپاکی‌های گذشتهات تمام شد. «یا هذا، آمّاماً ماضی فَقَدْ غُفِرَ لَكَ، وَ آمّاماً مَا يَسْتَقْبِلُ فَجِدِ» و اما نسبت به آینده بکوش.^۱

اصلاً توبه همین است. این یک واقعیت است که اگر انسان واقعاً از راه انحراف به راه حق - چون توبه یعنی بازگشت - برگشت دیگر پاک است. (البته در خود روایات توبه، دارد در غیر حق النّاس). حق النّاس در پیش اوست. آدمی که به راه حق بازنگشته است؛ اگر دو مرتبه قصد کرد در مال کسی تصرف کند، این چه به راه حق بازگشتنی است؟ بسیار روایت جالبی است. هر گوشۀ آن جالب است و هر گوشدهاش می‌تواند دید جامع یک رهبری را، که در شان «امام» است نشان بدهد، و در زمان ما که از این نوع رهبری محروم هستیم لااقل باید در امر دین، بکوشیم پیرو رهبرانی باشیم که اگرچه امام نیستند و نخواهند بود اما لااقل تا آنجا که میسر است لیاقت جانشینی امام را در این نوع رهبری‌ها داشته باشند.

ما و اجرای مراسم حج

اگر ما امروز از حج کم بهره‌برداری می‌کنیم باید برای بهره‌برداری صحیح از آن فکر کنیم، نه اینکه آن را حذف نماییم. از حذف حج، ما سودی نمی‌بریم. اجتماع حج با جمعیت فراوان و جمعیت هر چه بیشتر،

۱. فروع کافی - ج ۴ - کتاب الحج، باب: فضل الحج و العمره و ثوابهما، روایت ۲۳، ص ۲۵۷.

می‌تواند نمونه‌ای از شکوه جامعه اسلامی باشد. وقتی مردم در سراسر دنیا بشوند که جمعیتی نزدیک به یک میلیون یا یک میلیون و پانصد هزار نفر - و اگر همت کنند بیشتر بروند، تا دو میلیون نفر در سال می‌گردد - در روز معین و در ساعات معین در جای معین اجتماع دارند، اجتماعی که از روح ایمان برخوردار و سرشار از آن است، آیا این نمی‌تواند لاقل یکی از جلوه‌های با شکوه اسلام و امت اسلامی باشد؟ و آیا نمی‌تواند در مرعوب کردن دشمنان یا مجدوب کردن کسانی که در دلشان کم و بیش علاقه و گرایشی به اسلام وجود دارد نقش مؤثری داشته باشد؟ ولی به شرط اینکه این اجتماع را ما به گونه‌ای اداره کنیم و این مراسم را به گونه‌ای برگزار کنیم که به راستی باشکوه باشد و نه خدای ناکرده مایه سرشکستگی.

در یکی از فیلم‌هایی که به عنوان خبر در (تلویزیون) آلمان، از مراسم حج نشان می‌دادند بعضی از قسمت‌های این گزارش مصور آن طور که انسان دلش می‌خواست غرورانگیز بود. سال بعد که من خودم به حج مشرف شدم، دیدم این فیلمبردار را یا اجازه نداده‌اند، یا لاقل آنقدر خیث نبوده است که انگشت روی جاهای حساس بگذارد. برای اینکه دیدم در موقع طواف، - طواف که باید خودش یکی از نمایش‌های جالب از حرکت منظم مردم و ایمان، به گرد یک محور باشد - با کمال تأسف به علت جهالت عده‌ای از مردم، این خاصیت ارزنده‌اش را از دست داده است. در طواف همین قدر که طواف‌کننده‌ما در برابر حجرالاسود می‌رسد، از دو طرف نظم به هم می‌خورد، یکی از طرف کسانی که بدون آگاهی و توجه و بدون رعایت نظم لازم می‌خواهد بیایند و طواف را شروع کنند که خود را بی‌جهت به جمعیت می‌زنند؛ و یکی هم از طرف

کسانی که در مقابل حجرالاسود که می‌رسند برای استلام و تقبیل^۱ هجوم می‌آورند، حال باید دید این مسئله در عصر ائمه ما چگونه مطرح شده و امام در این‌باره چگونه دستور داده است.

راوی می‌گوید از امام صادق(ع) پرسیدم آیا در موقع طواف، ما «استلام حَجَر» بکنیم؟ – برای تیمن و تیرک دست به سنگ بکشیم؟ – فرمود: اما من که نمی‌کنم.

عرض می‌کند: مگر نه این است که از پیغمبر(ص) روایت شده است که آن حضرت در موقع حج دست به سنگ می‌کشد و آن را می‌پرسید؟ فرمود: بله (ولی) برای او جا باز می‌کردد، نظم به هم نمی‌خورد، تا می‌آمد فوراً می‌توانست بدون اینکه نظم را به هم بزند این کار مستحب موکد را انجام بدهد. ولی برای من که امام صادق هستم این (امر) میسر نیست. بنابراین من از «استلام حجر» صرف نظر می‌کنم که وضع آبرومند طواف را متزلزل نکنم.^۲

حال به شیعه امام صادق(ع) باید گفت که آیا در موقع تشرف به حج به این توصیه و عمل موکد پیشوای عظیم الشأن و امام بزرگوارت توجه و عمل می‌کنی؟ یا تنیز آنجا که می‌روی مثل غیرشیعه (چون اتفاقاً این کار را بیشتر غیرشیعه می‌کنند) هجوم می‌بری، صف را می‌شکنی و طواف مردم را از بین می‌بری برای اینکه دست به سنگ برسد یا سنگ را برسی و بعد هم به این اکتفا نمی‌کنی بلکه قدری آن طرفت رم خواهی خودت را به طرف در کعبه بیفکنی تا درب را هم برسی و بعد هم آن شرطه – البته آن دفعه که من دیدم – با آن پارچه بلندی که دستش گرفته و سرش را گره زده برو تو بزند که: برو پایین.

۱. دست کشیدن و برسیدن حجرالاسود.

۲. نروع کافی - ج ۴ - کتاب الحج، باب: المزاحمه على الحجرالاسود، روایت ۲، ص ۴۰۴.

او چرا می‌زند؟ او نه به خاطر اینکه روی مخالفت مذهبی این کار را می‌کند؛ برای اینکه از نظر مذهبی برای آنها، این کار عیسیٰ ندارد.^۱ ولی بیشتر این اقدام، از این نظر است که اگر آنجا این امکان را به اشخاص بدھند که خودشان را از آن پلدها، برای بوسیدن در بالا بکشند باید در هر سفر و موسم حجی، گزارشی مربوط به تلفات عده‌ای در زیر دست و پای این بوسندگان درب را در جراید مختلف دنیا بخوانیم و تأسف بخوریم. برای جلوگیری از اینکه کسی زیر دست و پای این در بوس‌ها له نشد آن شرطه با آن چیزی که دستش هست می‌زند که مردم را از بوسیدن دور کند. من آنجا دیدم که اگر این فیلمبردار موفق شده بود صحنه‌ای از این منظره از حج را در اخبار منعکس بنماید چقدر مایه شرمساری بود؟ این امر ناشی از جهل و نادانی و تربیت نکردن قبلی مردمی است که به این سفر مقدس می‌روند.

بدون شک یکی از واجبات اجتماعی ما این است که هر وقت عازم حج شدیم یا کسی را عازم حج دیدیم حتماً او را نسبت به این مطالب حساس راهنمایی کنیم و لااقل به اندازه یک نفر از این منظره‌های نامطلوب بکاهیم. اگر ما بتوانیم اجتماع حج را آن طور که هست زنده و آبرومند نگه داریم، بسیار جالب است.

۱. البته در مورد بوسیدن در کعبه آنها تردید می‌کنند و بوسیدن را بیشتر به همان «حجرالاسود» مخصوص می‌دانند.



۳

قربانی



فلسفه تشریع قربانی

یکی از عواملی که در این سال‌ها در حج بگر و مگر ایجاد کرده و به آبرومندی و درخشندگی حج لطمہ زده است، مسئله «قربانی» است.

همان‌طور که بیان گردید اصل مسئله قربانی و تشریع قربانی، بسیار جالب است. حالا که مردمی به عزم حج می‌آیند آنها که توانانی مالی دارند شتری، گاوی یا گوسفندانی (نه یک گوسفند بلکه بیشتر) بیاورند و در آن روز یک مهمانی عمومی برپا شود که در این مهمانی عمومی، دهها هزار گوسفند و گاو و شتر کشته می‌شود و به این وسیله از صدها هزار نفر در آن دو سه روز پذیرایی می‌شود به خصوص از روز عید که روز جشن و شادی است. همان‌طور که قبلاً اشاره گردید، حتی حالا هم اکثریت حجاج، مردمی هستند که توانایی مالی‌شان بسیار کم است - آقایان در گزارش‌های حج حتماً دیده‌اید اگر یک میلیون نفر در این سال‌ها در موسم حج جمع می‌شود حدود ۷۰۰ تا ۷۵۰ هزار نفرشان از خود عربستان سعودی از همان اعراب آن حول و حوش هستند و حدود ۲۰۰ الی ۳۰۰ هزار نفر از کشورهای هم‌مرز عربستان وارد می‌شوند؛ و تازه آنهای که می‌آیند گاهی ۵۰ تا ۶۰ هزار نفرشان از یمن هستند - و حجاج یمن از قدیم‌الایام تا به حال جزء بین‌واترین حجاج هستند - بسیاری از کسانی که به آنجا می‌آیند مردمی هستند که چه بسا در سال

یک نوبت، دو نوبت، سه نوبت غذای گوشت دار کافی به دستشان نیامده است که سیر غذا بخورند. اینها هم جزء حاجاج هستند. در این سه چهار روز - یعنی از روز عید تا سه روز بعد - مواد غذایی رایگان، آن هم عالی‌ترین مواد غذایی که گوشت باشد، در اختیار حاجاج قرار می‌گیرد - چون گوشت هنوز هم تقریباً در همه جای دنیا گران‌قیمت‌ترین ماده غذایی به ویژه در میان مواد غذایی معمولی است - با آن شرایطی که در قربانی رعایت شده که لاغر و پوست و استخوانی نباشد، چاق باشد و گوشت خوردنی داشته باشد، معیوب نباشد، سالم باشد، خیلی پیر نباشد و ... بهترین گوشت خوراکی برای حاجاج فراهم می‌آید. در این دو سه روز مردمی که آنجا به عنوان برادران و خواهران مسلمان دور هم جمع هستند، غذای کافی بخورند و از این غذای کافی هم آن کسی که خیلی دارد بخورد و هم آن کسی که ندارد.

لابد در مناسک حج دیده‌اید که مستحب مؤکد است کسی که قربانی می‌کند حتماً خودش از آن قربانی بخورد، و حتی بعضی؛ این را احتیاط واجب می‌دانند.

روایتی است در کافی که می‌گوید در آن سال بزرگ حجه الوداع، پیغمبر اکرم(ص) در یک روایت دارد ۶۶ و در روایت دیگر ۱۰۰ رأس، در یک روایت دارد پیغمبر ۶۶ و علی(ع) ۳۴ رأس که جمع آن صد رأس است قربانی داشتند و در مجموع روایت از عامه و خاصه دارد که پیغمبر(ص) و علی(ع) در قربانی با هم شرکت داشتند. به هر حال صد جاندار، به وسیله پیامبر(ص) و علی(ع) در آن سفر کشته شده و برای اینکه پیغمبر و علی از همه اینها تناول کرده باشند، پیغمبر(ص) دستور داد تکه‌ای از گوشت هر کدام را در یک دیگ انداختند و

آبگوشت درست کردند، بعد پیغمبر و علی هر دو از این آبگوشت خوردن تا از همه قربانی‌های خود تناول کرده باشند.^۱

این در روایات ما هست. تا کسانی که (امکانات) دارند و قربانی می‌کنند از همین گشت بخورند (و همین‌طور)، آنهایی هم که ندارند. همه این برادران و خواهران مسلمان بر سر یک سفره بنشینند و عملاً از یک نوع غذا برخوردار شوند. این اساس قربانی است.

قربانی، تمرين روحی برای اتفاق

از طرف دیگر، در سیستم اقتصادی عمومی آن زمان و حتی سیستم اقتصادی اکثریت مردم دنیا، در زمان خودمان، مسئله دام - یک حیوان زنده‌ای که شیر و پشم بدهد و منافعی داشته باشد، به عنوان سرمایه‌ای است که خیلی از مردم به جانشان بسته است. برای بسیاری از مردم یک شتر، دو شتر، چهار شتر، چهار تا گوسفند، چهار تا گاو یعنی سرمایه زندگی. یک مو اگر از آن کم شود خیلی ناراحت می‌شوند. اکنون هم، مردمی هستند که اگر یک گوسفندشان بمیرد برای آن واقعاً عزا می‌گیرند چون سرمایه زندگی‌شان است. حال این مسلمان در این سفر یک دام را - یک ثروتی را که برای او این قدر عزیز است در راه خدا و برای رفاه بندگان خدا، می‌کشد. این یک نوع تمرين روحی برای اتفاق است: «لَن تَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُتَقَوَّا، مِمَّا تُحِبُّونَ، ..^۲ تا از آنکه دوست دارد و خیلی هم دوست دارد اتفاق بکند. البته علاوه بر این جنبه، جنبه‌های دیگری هم هست.

۱. فروع کافی، ج ۴، کتاب الحج، باب: حج النبي(ص)، روایت ۴، ص ۲۴۵ به بعد.
همین‌طور روایات ۶ و ۸

۲. آل عمران، آیه ۹۲.

ولی این قربانی با کمال تأسف در زمان ما، دیگر این حالت را ندارد. الان منظرة قربانگاه و کاری که آنجا انجام می‌گیرد نه تنها این آبرو و این خصلت عالی و برجسته را به ما نمی‌دهد، بلکه نوعی تبذیر و دور ریختن مال به صورتی بیجاست و منعکس‌کننده چنین حالتی است. به طوریکه من خودم در سفر حج عجیب دچار اشکال شدم. قبل از فرصت نکرده بودم در این‌باره مطالعه کافی بکنم و یک رأی فقهی برای خودم انتخاب کنم همچنان که بعد از آن هم تا امروز این فرصت متأسفانه به اندازه کافی هنوز دست نداده است. در آنجا من یک چاره موقت انتخاب کردم. آنجا تصمیم گرفته بودم که به هر حال آنچه را لااقل خود من قربانی می‌کنم به صورتی قربانی کنم که به مصرف برسد. راه‌های مختلفی را پرسیدم. یک راه را افراد متعددی آنجا معرفی کردند و بعد خودم برای اطمینان به مسلح رفتم. گفتند اگر بکوشید گوسفند خوبی تهیه کنید که هم پوست و پشم و هم خودش خوب باشد، مطمئناً تا نیمه شب این نوع گوسفندها را اعراب فقیری که آنجا هستند برده‌اند و اگر صبح اول وقت بیایید می‌بینید فقط لاشه آن حیران مانده است که چندان به درد خوردن خیلی نمی‌خورد و چیزی عائد کسی نمی‌کند.

با بررسی‌هایی که انجام دادم به این مطلب اطمینان نسبی پیدا کردم و مسئله و مشکل را به این صورت برای خودم حل کردم، ولی این یک حل فردی بود برای این مسئله، نه یک حل اجتماعی.

بالاخره انسان وقتی آنجا می‌رفت می‌دید عجیب مسلح بی‌نظم و بدی است. انسان پایش را روی لاشه‌های گوسفند می‌گذارد و رد می‌شود، خودش و احرامش کشیف می‌شود. همان‌طوری که می‌گفتند لاشه‌های

خوب را می‌برند ولی مقدار زیادی لاشهای حیوان هست که کسی نمی‌برد و بعد بولدوزر در آنجا هست که اینها را زیر خاک دفن می‌کند. این چیست؟ آیا این قربانی اسلام است؟

گوشت قربانی پاید به مصرف محرومین پرسد

تکلیف چیست؟ آیا اسلام ما را در یک بن‌بست قرار داده است؟ در آنجا همان روز قبل از عید، در روز عرفه، عده‌ای از دوستان و آقایان علماء و فضلای بر جسته که از ایران آمده بودند یک جلسه‌ای تشکیل دادیم بینیم آیا همانجا می‌ترانیم یک فکری بکنیم؟ پرسیدم که آیا مسئله کنسرو کردن این گوشت‌ها عملی است؟ تحقیق کردیم یکی از افراد مطلع گفت ما سال گذشته با مسئولین عربستان تماس گرفتیم؛ گفتند، فتوای مفتی‌های آنان با این مسئله مخالف است. وقت بفرمایید اینجا می‌خواهم برایتان دو نکته را مجسم کنم: یکی اینکه وقتی ما از امتیاز فقه جعفری نام می‌بریم نمونه‌های جالبی از آن داریم که باید شما پیروان این مذهب اینها را بشناسید. دیگر اینکه بدانید این بن‌بست‌ها تا حدی به دست خود ائمه(س) باز شده است. این ما هستیم - ما که خود را متنسب به این مکتب و این مذهب و این ائمه(س) می‌دانیم - که نمی‌دانیم چگونه خودمان دست و پایمان را در پوست گرد و گذاشته‌ایم. گفتند فقه اینها با پیرون بردن گوشت قربانی از «منی» مخالف است و فقهایشان پیرون بردن گوشت قربانی از «منی» را تحریز نمی‌کنند. ریشه مطلب چیست؟ ریشه مطلب این است که در زمان پیغمبر(ص) ایشان منع فرموده بود که گوشت قربانی را از «منی» پیرون برند. چرا؟ زیرا اگر اجازه داده می‌شد گوشت قربانی را پیرون برند حاجی خودش قربانی می‌کرد خودش هم آن را می‌برد و چیزی به کسی

نمی‌رسید. با قدغن کردن این مطلب ناچار می‌شد بالاخره (قربانی را) در اختیار دیگران بگذارد. فلسفه مطلب این بوده است.

در فقه وهابی یک نوع جمود هست و این یکی از همان جمودهایت. چون شیوخ فتوای آنها وهابی هستند این نوع جمود برای آنها مانده است که فکر نمی‌کنند (در آن موقع) گوشت برای مصرف عموم هم کافی نبود زیرا بسیاری از مردم برایشان امکان بردن قربانی وجود نداشت و لذا پیغمبر(ص) و علی(ع) صد قربانی می‌برند. چون صدھا نفر بودند که یک رأس آن هم نمی‌توانستند بیاورند. بنابراین باید در آن زمان بیرون بردن گوشت قربانی از «منی» قدغن شود تا این گوشت‌ها همانظر که اساس تشريع بر این مطلب بوده است در اختیار مصرف‌کنندگان بینوا قرار گیرد. اما بعد از آنکه وضع مالی عمومی مسلمان‌ها طوری شد که بیشتر حجاج می‌توانند قربانی کنند و می‌کنند چطور؟

البته بر حجاج مکه و حرم اصلاً قربانی واجب نیست و قربانی نمی‌کنند آنها حجشان «حج افراد» است. حجاجی که از بیرون مراقبت حرم می‌آیند قربانی می‌کنند. تازه اگر کسی (توان مالی) نداشته باشد به جای قربانی ده روز، روزه می‌گیرد در کتاب کافی روایتی از امام رضا(ع) آمده است:

سئوال‌کننده می‌گوید به امام(ع) گفتم مردی است که حج تمتع به جای می‌آورد و در جامدهان خود لباس‌هایی دارد، می‌تواند یکی از آنها را بفروشد و قربانی بخرد؟

فرمود: نه، اگر پول ندارد و باید لباسش را بفروشد، نمی‌خواهد قربانی بخرد بلکه روزه می‌گیرد و روزه به جای قربانی کافی است. این

لباس لباسی است که او باید با آن آبروی خود را حفظ کند و آراسته در جامعه پدیدار گردد.^۱

مؤمن شایسته است که معمولاً با لباس شایسته بیرون بیاید اگر چه درست است که این نباید برای او قید بشود. بنابراین معنی «لم یَجِد» (در آیه ۱۹۶) این نیست که هیچ ندارد، بلکه در همین حد هم که هست همان روزه (را باید بگیرد). این روایت نقش قربانی را در حج مشخص می‌کند که تا چه حد است و از روایاتی است که می‌تواند در حل فقهی مشکل قربانی به صورت امروز کمک کند.

بنابراین قربانی عملاً بر همه واجب نیست و همه قربانی نمی‌کنند ولی در شرایط اقتصادی و اجتماعی زمان ما، میزان قربانی به هر حال از میزان مصرف بیشتر است. در زمان امام صادق(ع) هم این مسئله مطرح است. روایتی است با سند بسیار معتبر از امام صادق(ع): محمدبن مسلم می‌گوید: «سَأَلْتُه عَنِ الْخِرَاجِ لِحُومِ الْاضَاحِيِّ مِنِّي فَقَالَ كَنَا نَقُولُ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا شَيْئًا لِحَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَأَمَّا الْيَوْمُ فَقَدْ كَثُرَ النَّاسُ فَلَا يَأْسُ بِالْخِرَاجِ».^۲

محمدبن مسلم می‌گوید از امام صادق(ع) پرسیدم بیرون بردن گوشت‌های قربانی از «منی» چگونه است؟ فرمود ما سابقاً فتوی می‌دادیم که هیچ چیز از این گوشت‌ها از «منی» - به دلیل احتیاج مردم به آن - نباید خارج بشود. اما امروز با ترسعه اسلام، عده مردم خیلی زیاد شده است، بنابراین بیرون بردن گوشت قربانی اشکالی ندارد.^۳

۱. عن أبي الحسن الرضا(ع) قال: قلت له رجل تمشي بالعمراء إلى الحج وفي عيشه ثياب له يبيع ثيابه و يشتري هديه؟ قال: هذا يترين به المون، يصوم ولا يأخذ شيئاً من ثيابه. فروع كافى - ج ٤ - كتاب الحج، باب: صوم المتمتع اذا لم يجد الهدى، ص ٥٠٨.

۲. فروع كافى - ج ٤ - كتاب الحج، باب: الاكل من الهدى الواجب والصدقة منها و اخراجها من مني، روایت ٧، ص ٥٠٠.

نمونه این مطلب در فقه ما کم و بیش در جاهای دیگر آمده است چه فقه، باید فقهی متحرک باشد نه فقه جامد. باید فقهی باشد که بتواند براساس تطور و تحول و دگرگونی در شرایط زندگی اجتماعی احکامی که مطابق با اصول قرآن و اصول سنت باشد اما پاسخگوی نیازهای تطور یافته اجتماعی مردم مسلمان و مردم جهان باشد را، بیان کند. این نشان می‌دهد فقه امام صادق(ع) حتی در برابر فقه حنبلی که تقریباً فقه مسلمانان وهابی مذهب امروز است، فقهی است زنده، و آزاد، فقهی است که در آن تطور و تحول صحیح راه دارد، اما در برابر فقه ابوحنیفه که فقهی است بسیار تحول‌پذیر - ترمذ می‌دهد - چون ابوحنیفه فقهی دارد که مطلب را با سلیقه عرض می‌کند - در آنجا امام می‌گرید دین خدا قیاس‌بردار نیست، با رأی و نظری که به فکر خودم می‌رسد نمی‌توان دین ساخت. در آنجا می‌گرید: «إِنَّ دِيْنَ اللَّهِ لَا يُقَاسُ». اما فقه جامد حنبلی می‌گرید: قربانی را در زمان پیغمبر چون فرموده است بیرون نبر، دیگر الی البد باید گوشتش را بیرون نبری و لذا آن را کنسرو هم نمی‌شد کرد.

در آن جلسه تصادفاً کسانی بودند که گفتند اگر اجازه این مطلب را از مقامات سعودی گرفتید ما سرمایه‌گذاری لازم برای این کار را تضمین می‌کنیم نه به خاطر انتفاع، بلکه به خاطر نفعی بزرگتر که حفظ آبروی اسلام و مسلمانان است. ما این گوشت‌ها را کنسرو می‌کنیم و به خارج می‌بریم. گفتند پارسال تماس گرفته شده ولی حکومت سعودی به هیچ وجه حتی جرئت نمی‌کند در این کار دخالت بکند، برای اینکه می‌ترسد با فتوای غلاظ و شداد شیوخ خودشان رویرو بشورد. یکی از آقایان که امکان او برای این کار خیلی بیشتر بود و در آن سال به حج مشرف شده بود قول داد که در بازگشت موجبات تماس بیشتری را فراهم بکند و روی این مسئله اقدام بکند و نکرد. بنده هم که از همانجا به هامبورگ برگشتم

نترانستم از نتیجه کارشان باخبر شوم ولی عملاً می‌بینم کاری صورت نگرفته است. به هر حال یکی از واجبات اجتماعی ما این است که حتماً برای سروسامان دادن به وضع نامطلوب قربانی کاری انجام دهیم.

این سوال را هم مطرح کردند که آیا می‌شود هر حاجی با توجه به اینکه می‌بیند اینجا گوشت‌ها تلف می‌شود به جای اینکه اینجا قربانی بکند در خارج به بستگان خود سفارش بدهد که همان روز عید قربان در وطن خودش به نیابت از او یک گوسفند قربانی کنند؟ حقیقت این است که به مناسبت یک تحقیقی که داریم تصادفاً این ایام من این جلد (چهارم فروع) کافی را بررسی می‌کنم، حضور ذهن بیشتری نسبت به روایات دارم. در روایات متعدد تصریح دارد که مخصوصاً قربانی باید در «منی» انجام بگیرد البته آن گوسفندها و یا گاو و شتری که به عنوان کفاره و فدیه بر عهده اشخاص می‌آید را می‌شود در خارج و بعداً کشت ولی قربانی باید آنجا انجام بگیرد. این مطلب با صراحة از چند روایت استفاده می‌شود ولی این سوال هست که آیا این مطلب هم نظری آن مطلب که پیغمبر فرموده بود گوشت قربانی را از «منی» خارج نکنید نیست و آیا این مسئله قابل بررسی مجدد نمی‌باشد؟ و آیا بررسی‌های وسیع‌تر، نمی‌تواند این راه را بگشايد که وقتی می‌بینی در آنجا مقدار زیادی گوسفند از بین می‌رود بگوییم می‌شود در خارج از «منی» هم در این حالت قربانی کرد؟

آنچه مسلم است - همان‌جا هم به عده‌ای که از من پرسیدند با صراحة گفتم - این است که گوسفندی را که قربانی می‌کنید اگر می‌دانید که زیر آوار و خاکی که بلدوزر پس فردا از این طرف و آن طرف به سمت مسلح می‌ریزد خواهد رفت این را قربانی حساب نکنید. این

مسلم است. من آن موقع روی این مسئله با قاطعیت نظر دادم و گفتم این قربانی اصلاً قبول نیست. این تبذیر است، این اصولاً نمی‌تواند با آیات و روایات مربوط به قربانی جور دربیاید و اصلاً این مصدق قربانی نیست. آیا این گونه قربانی نمودن موجب تقرب الى الله است؟

چطور انسان می‌تواند با این عمل «تقرب الى الله» کند؟ قربانی یعنی انسان با این کار «متقرب الى الله» شود، می‌خواهد به خدا نزدیک بشود، مگر خدا دستور تبذیر به ما می‌دهد؟ مگر ما با گناه می‌توانیم به خدا نزدیک بشویم؟ گفتند این گناه که نیست برای اینکه این را در راه خدا می‌کشد. گفتم این چه در راه خدا کشتنی است؟ به طور کلی در آن موقع نظر من این برد و همچنین تا به حال با مطالعات بعدی هم نظر من این است که اگر یک حاجی گوسفندی را می‌کشد که زیر خاک می‌رود اصلاً این را قربانی حساب نکند و قربانی اش را انجام نداده است.

این نمی‌تواند عبادت باشد حتماً باید چیزی ذبح شود که لااقل بداند زیر خاک و آوار نخواهد رفت و همین طور که عرض شد در آن سفر خود ما به عنوان حل موقت این کار را کردیم. به هر حال شاید بترازن با تحقیق بیشتر به این نتیجه رسید که در این شرایط شاید بشود گوسفند قربانی به نیابت در خارج از «منی» هم ذبح گردد. البته این «شاید» است، مباداً به عنوان چیزی که ملاک عمل قرار بگیرد، در ذهن رفقاً برود یا حتی جایی به این عنوان نقل بشود اما به عنوان «شاید» می‌توانید نقل بکنید ولی متأسفانه اگر هم عده‌ای از ما و یا حتی همه فقهای شیعه، این تصمیم را بگیرند مشکل مسلح منی حل نمی‌شود برای اینکه جمع قربانی‌هایی که مقلدین اینها در آنجا ذبح می‌کنند شاید به صدهزار راس نمی‌رسد در حالی که چند صد هزار قربانی دیگر را دیگران ذبح می‌کنند که تابع فتوای ما نیستند.

لذا باید برای حل مشکل یک اقدام جدی با تماس با مقامات سعودی انجام بگیرد و صحیح ترین راه گمان می‌کنم همین باشد که این گوسفندهای قربانی به شکل صحیح در آنجا مورد بهره‌برداری قرار بگیرد. طرز ذبح، طرز انتخاب، کنسرو کردن و طرز آماده کردن آنها طوری باشد که بتواند با موازین بهداشتی جور دریاید. البته این مسئله مهم است باید حتماً به آن توجه بشود که این سرمایه‌گذاری هرگز نباید جنبه انتفاعی داشته باشد، تمام این کنسروها باید در دنیا صرف گرسنه‌ها بشود. در درجه اول گرسنه‌های جامعه اسلام و اگر جامعه اسلامی یک روزی جامعه‌ای بود که همه آن سیر است آن وقت باید دید که آیا به گرسنه‌های غیرمسلمان تا چه حدی و با چه شرایطی می‌توان از این راه داد. البته آن هم باز مسئله‌ای است که جای بحث دارد ولی اصولاً اکنون جامعه اسلامی، جامعه‌ای است که نیازمند در آن فراوان است. بنابراین راه حلی که با موازین جور درمی‌آید این است که سرمایه‌گذاری برای استفاده صحیح از این حیوان‌هایی که آنجا قربانی می‌شوند از طرف کسانی صورت گیرد که هیچ نوع نظر انتفاعی نداشته باشند و آنچه از آن راه به دست می‌آید اعم از گوشت کنسرو شده، پوست، روده یا چیزهای دیگر، همه باید در راه بهتر کردن زندگی بینایان جامعه اسلامی مصرف شود. این مطلب که به طور قطع از اذله ما، در مورد قربانی است چه از (طریق) عامه و چه از (طریق) خاصه، چه از قرآن و چه از حدیث و سنت به دست می‌آید. باشد که یک روز صاحبان همت، همت کنند و این مسئله را به صورت صحیح حل کنند و من خودم امسال مجدداً این بحث را به خاطر یک تحقیق دیگری که در پیش دارم، بررسی می‌کنم با جدیت بیشتری تصمیم گرفتم به خواست خدا در این زمینه آرام و بدون سروصدای طرق مختلف دست

به کار بشريم بیینیم آیا می شود مسئلان عربستان سعودی را از خر شیطان پیاده کنیم و آنها را وادار نماییم که این نقطه ضعف بزرگ در زمینه حج را از بین ببرند و آن را به یک نقطه قوت درخسان تبدیل کنند.

اگر این گونه منعکس شود که یکی از آثار حج این است که سالی یک تا دو میلیون قوطی غذای سالم کنسرو شده، تهیه می شود و به رایگان در اختیار بینایان جامعه اسلامی گذارده می شود، همین قربانی یک نقطه درخسان است و اگر این گونه منعکس بشود که از پول پرست و پشم و چیزهای دیگری که از این حیوانات به دست می آید در هر سال دهها میلیون تومان کمک نقدی به بینایان جامعه اسلامی می شود البته یک نقطه کمال و قوت می شود.

چنانکه ملاحظه می شود این ما هستیم که به علت کمی لیاقت و کاردانیمان از هر چیز خوب، از بهترین چیزها بهره برداری صحیح نمی کنیم و این بهره برداری، قبل از هر چیز در گرو لیاقت و مرد میدان عمل بودن است. لذا شعار اساسی ما این است که قبل از هر چیز تحول را در خودمان به وجود بیاوریم که به راستی بخواهیم از عوامل سعادت زا، حسن استفاده کنیم، اگر از بازی کردن با عوامل سعادت و سرگرم شدن به آرزوی سعادت و تنبل بودن در اقدام برای رسیدن به سعادت، و (کاهلی در) برداشتن قدم های عملی در راه سعادت، آزاد و خلاص بشريم آن وقت به خیلی از آزادی های دیگر هم دسترسی پیدا خواهیم کرد. مرام هر چه باشد، مسلک هر چه باشد نو باشد، کنه باشد، شرقی باشد یا غربی، هزار و چهار صد سال عمرش باشد یا چهار هزار یا صد و پنجاه یا پنجاه یا ده سال، اگر عرضه بهره برداری داشته باشیم آن وقت موقع انتخاب هم می رسد. ولی فعلاً با کمال تأسف باید اعتراف کنیم، آنچه در جامعه مسلمانان در حد نصاب نیست - من نمی گویم هیچ نیست، هست، ولی در

حد نصاب نیست - عرضه و لیاقت بهره‌برداری از تلاش‌ها و کوشش‌ها است. امیدوارم خداوند این توفیق را به همه مسلمانان بدهد که بیش از گذشته و بهتر از گذشته بیندیشند و عمل کنند.



٤

بُعد سیاسی حج



آیا حج یک کنگره اسلامی است؟

بخش دیگری از بحث که متمم بحث‌های اجتماعی مربوط به حج است در ارتباط با این سوال است که: آیا حج یک کنگره اسلامی است؟

باید بینیم مقصود از کنگره اسلامی چیست؟ اگر مقصود از کنگره اسلامی این است که حج و ایام حج به صورت ایام اجتماع مسئلان سیاسی، اداری و اجتماعی امت اسلام دریاباید، یک کنگره سیاسی بزرگ باشد و به مسائل مهم عالم اسلام پردازد باید عرض کنم در اصل تشریع حج و در عصر تشریع مسئله حج، مسئله به این صورت مطرح نبوده است. اما در اصل تشریع حج زمان ابراهیم(ع) آهنگ سیاسی به طور کلی ندارد بلکه آهنگ عقیدتی، ریاضت و تمرین و ورزش عملی و آهنگ خودسازی و اجتماعی دارد.

آهنگ تقویت بنیان توحید به عنوان مبنای اصیل زندگی فردی و اجتماعی انسان را دارد، اما آهنگ سیاسی ندارد. شرایط اصلاً شرایط سیاسی نیست، ابراهیم(ع) و اسماعیل(ع) که آن خانه را بنیان می‌گذارند یا تجدید بنا می‌کنند از خدا می‌خواهند که این خانه به عنوان خانه یکتاپرستان، همیشه محوری و شمعی باشد که یکتاپرستان پروانهوار گرد آن بچرخند و دل‌هایشان را پاک کنند؛ به خدای یکتا ایمان بیاورند و

تسلیم آیین خدای یکتا باشد.^۱ در آن موقع و در آن شرایط اصلاً مسئله یک واحد سیاسی و نیازهای آن نمی‌تواند مطرح باشد مگر به عنوان آینده‌نگری. در موقعی هم که پیغمبر اسلام(ص) آیین آلوده شده حج را می‌زداید و پاک می‌کند و خرافه‌ها، تحریف‌ها، کج روی‌ها و کج اندیشی‌هایی را که به این آیین پاک راه یافته است از آن دور می‌کند و حج خالص و آبرومند را به عنوان یکی از مهم‌ترین وظایف اسلامی فرد و امت اسلامی مجددآ زنده می‌کند، مسئله‌ای به عنوان کنگره به این شکلی که الان مطرح شد نمی‌توانسته است مطرح باشد. چرا؟ چون در آن موقع – قبل از هجرت – که امت اسلامی یک واحد سیاسی نبوده لذا مسئله تجدید حج بیشتر مریبوط است به بعد از هجرت و مخصوصاً سال‌های آخر حیات پیامبر(ص).

امت اسلامی، یک واحد سیاسی
در آن سال‌ها (بعد از هجرت) امت اسلامی یک امت واحد سیاسی است که دارای رهبری سیاسی متمرکز می‌باشد. رهبری سیاسی که هر روز، هر هفته و هر ماه با یک مسئله مهم یا عادی روپرداز است و هرگز نمی‌تواند مسائلی را به یک کنگره سالانه تأخیر بیاندازد. امتی است متمرکز، دارای رهبری متمرکز، حل و عقد مسائل در این رهبری مرکز پیدا کرده است. رهبر عالی قدرش شخص پیغمبر(ص) است و کسانی که در مسائل مختلف طرف مشورت یا مأمور اجرای دستورهای لازم قرار می‌گیرند کسانی هستند، که پیغمبر آنها را پرورده و ساخته است و در پیرامونش

۱. بقره، آیات ۱۲۵ تا ۱۲۹، ابراهیم، آیات ۳۵ تا ۳۷، حج، آیات ۲۵ به بعد.

دائمًا حضور دارند. حتی اگر جنگی پیش بیاید گروهی می‌روند و گروهی می‌مانند که این آهنگ سازندگی مستمر از بین نزود:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لَيَنْقِرُوا كَافَةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلٍّ فِرْقَةٌ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ . . .»^۱

بنابراین در عصر پیغمبر(ص)، یعنی در عصر تجدید ساختمان معنوی و روحی و عملی حج در اسلام، مسئله کنگره، به این صورتی که امروز به ذهن می‌رسد مطرح نیست حتی در عصر ائمه(س)، هم مسئله حج به صورت کنگره به این شکلی که امروز به ذهن می‌رسد مطرح نیست. عصر ائمه عصری است که امت اسلامی دارای حکومت متمرکز است اما حکومت، یک حکومت اسلامی نیست. زمامداران و رهبران حکومت، کسانی که به عنوان خلیفه و جانشین پیغمبر بر مردم مسلمان حکومت می‌کنند، هرگز لیاقت جانشینی آن حضرت را ندارند و هرگز با ضوابط اسلامی بر سر کار نیامده و با ضوابط اسلامی حکومت نکرده‌اند ولی در عین حال وقتی به امت اسلامی می‌نگری امتی است دارای حکومت متمرکز، قدرت مرکزی نافذ و حتی در مراسم حج «امیرالحاج» واحد از طرف همان حکومت مرکزی تعیین می‌شود و او امام حج است و این امام حج و پیشوای رهبر حج و امیرالحاج در آن شرایط کارش لازم و ضروری و مهم است تا آنجا که شخص امام(ع) از کار او حمایت می‌کند.

کلینی در کافی روایتی را نقل می‌کند – که شاید برای عده زیادی از دوستان این‌گونه روایات تعجب‌آور باشد – راوی می‌گوید:

اسماعیل بن علی در سال ۱۴۰ (هجری) با مردم حج می‌گذارد، – یعنی امیرالحج بود. – امام صادق(ع) در اثناء این سفر از استرس به زیر افتاد، اسماعیل به احترام امام صادق(ع) توقف کرد – لحظه‌ای ایستاد که امام را بردارند و دو مرتبه سوار کنند. – امام(ع) به او فرمود: به راه خودت ادامه بده «فَإِنَّ الْأَمَامَ لَا يَقِفُ».^۱

سرپرست حاج و امیرالحج حق ندارد حتی برای یک لحظه نظم برنامه حج را حتی به خاطر افتادن امام صادق(ع) از استرس به روی زمین متوقف کند. هزاران لحظه وقت مردم حق ندارد صرف یک چیزی از نظر اجتماعی و آهنگ ساختن اجتماع آن روز شود حتی وقتی آن را در مقام مقدس و ارزنده امام صادق(ع) به حساب بیاوریم؛ در آنجا امام یک فرد و یک مسلمان حج‌گذار است. اگر امام، امامی بود که در مقر حکومت اسلامی زمامدار بود، خودش امیرالحج تعیین می‌کرد. در اینجا، امام یک فرد است، فردی بسیار محترم تا آنجا که از نظر اجتماعی وقتی امیرالحج می‌بینند (از استر به زمین) افتاده، خود به خود می‌ایستد. اما خود امام، چون امام حق است نه امام شخص، بنده حق است نه مأمور تن، همه‌چیز را از دیدگاه مسائل عالی اسلامی می‌نگرد و به او می‌فرماید: «سِرْفَانَ الْأَمَامَ لَا يَقِفُ» به راهت ادامه بده. امام – امیرالحج – نباید توقف کند.

بنابراین ملاحظه می‌شود که حج یک کار سازمان یافته‌ای است دارای تشکل و رهبری. در عصر ائمه آن قدر تشکل و رهبری دقیق است که خود امام تأیید می‌فرماید یک لحظه هم اینجا نایست، مبادا نظم و رهبری حج متزلزل بشود. (پس حج) کاری است هدایت شده و جزئی از اجزاء

۱. فروع کافی - ج ۴ - کتاب الحج، باب: التواذر، روایت ۵.

هدایت کلی جامعه اسلامی، که به نام حکومت اسلامی آن عصر، به شکلی متمرکز در دست زمامدار و اطرافیانش قرار دارد، که شکلش و شخص (زمامدار) مورد قبول نیست، اعوان و انصار او هم غالباً مورد قبول نیستند اما اصلی است که واقعیت دارد، واقعیتی که امام صادق(ع) آمده است آن را به یک حکومت متمرکز صحیح تبدیل کند اما روا نمی دارد که آن را به هرج و مرچ و بی حکومتی تبدیل کند حتی به صورت توقف کوتاه امیرالحاج در مراسم حج بد احترام امام.

حج یک کنگره دولتی نیست

بنابراین در آن موقع مسئله کنگره حج به معنای اینکه الان در اذهان هست یعنی اینکه نمایندگان سیاسی از جامعه‌ها و گروه‌های مختلف در مراسم حج جمع شوند و این چند روز آنجا مجمع عمومی نمایندگان سیاسی مسلمانان در دنیا باشد در عصر ائمه(ع) مطلقاً مطرح نیست. اصلاً ما در تشریع حج و مناسک حج جایی برای این مطلب نمی‌بینم و اگر یک متفکر اسلامی بخواهد حج را به عنوان یک کنگره، به معنای مصطلح اسلامی مطرح کند و حتی امروز پیشنهاد کند در ایام حج مجمع‌های عمومی از نمایندگان مسلمان تشکیل شود و این کار به عنوان تجلی بر جسته حج اسلامی معرفی شود خیلی این مسئله را با آیات روایات و ادله‌ای که در اسلام در تشریع حج می‌باییم هماهنگ نمی‌بینم.

حج کنگره دولتی و کنگره نمایندگان سیاسی و کنگره احزاب - به صورت مصطلح امروز - نیست اما چیز دیگری هست. حج فرصتی است بزرگ، برای به ثمر رساندن نهضت‌ها و جنبش‌های اصیل رهبری شده مؤثر، سازنده، آزادکننده، و جامعه اسلامی را به هدف رساننده است. هر

عضو از امت اسلامی، یعنی هر مسلمان متحرک که باید از هر فرصتی برای انجام بزرگترین وظیفه‌اش یعنی به پا ساختن نظام عادلِ مؤمن اسلامی در جامعه استفاده کند؛ باید بداند که حج یکی از بهترین فرصت‌ها برای انجام برخی از کوشش‌های مؤثر در راه این هدف، و فرصتی مناسب برای تلاشگران است.

اجتماع حجاج، فرصتی برای شکل‌گیری نهضت‌های اسلامی

بنابراین، این مسئله دیگری است و غیر از کنگره مصطلح می‌باشد. این بدان معناست که مسلمانان بیدار از فرصت حج استفاده می‌کنند تا نهضت‌های بیدارکننده سازنده، ریشه بگیرد، از نظر فکری گسترش یابد و از نظر هدایت و رهبری شکل بهتری پیدا نموده با آهنگی سریع‌تر به ثمر برسد. همین امام صادق(ع) که در آنجا به امیرالحجاج می‌فرماید «برو یک لحظه هم توقف نکن» به پیروان و اتباعش، به کسانی که به رهبری امام صادق(ع)، نهضت تشیع را ساخته‌اند، در راه رسیدن به اسلام حق و اسلام پاک و نظام اسلامی حق با زمامداری بر حق، به آنها می‌فرماید: «می‌دانید جزء متمم و مکمل حج چیست؟ لقاء الامام».

پیروان امام صادق(ع) و اعضاء نهضت تشیع، باید از فرصت حج برای دیدار رهبرشان استفاده کنند، از نزدیک او را به بینند، تعالیم لازمه را از او بگیرند و نهضت لازم، واجب و مؤثرشان را ادامه دهند. روایتی در این زمینه از امام صادق(ع) هست.^۱ ولی فعلاً دو روایت کوتاه را از امام باقر(ع) می‌خوانم - وَكُلَّهُمْ نُورٌ واحد. زُراره می‌گویید: امام فرمود:

۱. فروع کافی - ج ۴ - کتاب الحج، باب: اتباع الحج بالزيارة، روایت ۴.

«إِنَّمَا أَمْرُ النَّاسِ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ، فَيَطْوُفُوا بِهَا، ثُمَّ يَأْتُونَا فَيَخْبِرُونَا بِوْلَاتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ»^۱ به مردم دستور داده شده است بیایند به سوی این سنگ‌ها - این خانه سنگی و این سنگ سیاه و سنگ‌های دیگر - و پیرامون آن بگردند و طراف کنند و بعد نزد ما بیایند و به ما خبر بدھند که - جزو حزب ما هستند - و ولایت ما را دارند (ولایت به معنی همبستگی سیاسی، و عقیدتی و اجتماعی) و به ما پیوسته و فرمانبردار ما و تابع ما و به ما عرضه کنند این را که آماده کمک به ما هستند.

روایت دیگر از امام باقر(ع) است، که فرمود:

«تَامُّ الْحَجَّ لِقاءِ الْإِمَامِ» می‌دانید مکمل حج چیست؟ دیدار امام و رهبر و پیشوا.^۲

اینجا دیگر منظور از این امام، امیرالحج نیست، اینجا امام، رهبر نهضت پرارزش شیعه است. بنابراین اگر متفکرانی که حج را به عنوان یک کنگره مطرح می‌کنند منظورشان این است که نمایندگان و افراد مؤثر و مطلع متحرک زنده و بیدار امت اسلامی، در مراسم و موسم حج با یکدیگر ملاقات و تبادل نظر کنند و مشکلات و یا پیشرفت‌های نهضت را در گوش و کنار عالم اسلام با یکدیگر در میان بگذارند و از این فرصت برای پیشبرد کوشش‌های پرارزش و تحرک‌های جامعه اسلامی استفاده کنند؛ کاملاً صحیح است.

تاکید ائمه (ع) بر رفتن به حج

به همین جهت است که می‌بینید مسئله حج از دید اسلام و به خصوص از دید ائمه شیعه، این نیست که هر کسی سالی یک بار و یا در طول عمر

۱. فروع کافی - ج ۴ - کتاب الحج، باب: اتباع الحج بالزيارة، روایت ۱.

۲. فروع کافی - ج ۴ - کتاب الحج، باب: اتباع الحج بالزيارة، روایت ۲.

خود یک بار، به حج برود. همان‌گونه که قبلًاً بیان شد، «حج» از این دیدگاه عبارتست از: یک عبادت و سفر مؤثر، که هر کس می‌تواند هر سال هم برود. این همه تأکید در این‌باره، به حساب این است که حج، که به شرط هوشیاری، چه از نظر سازندگی فردی و چه از نظر سازندگی اجتماعی، خیلی بالاتر از آن است که ما پنداشته و می‌پندازیم.

در کتاب کافی بایی دارد در وجوب حج و عمره که روایات بسیار جالبی دارد. یک روایت، از امام موسی کاظم(ع) است.^۱ و به همین مضمون سه روایت از امام صادق(ع)^۲ مضمون روایات این است که: بر کسانی که توانایی دارند و می‌توانند به سفر حج بروند، هر سال مقرر است که به حج مشرف بشوند. البته منظور از «مقرر است»، این نیست که اگر نرونده معصیت کرده‌اند، متنه خیلی تأکید شده که بروند. البته بعضی از فقهای قدیم شیعه بر طبق روایات، قائل به وجوب شده و گفته‌اند: هر کس واجب است هر سال به حج برود. ولی این فتوا بی نادر است. فترای عمومی این است که حج واجب یک بار است ولی سال‌های بعد خیلی مؤکد است.

بنابراین مسئله تکرار حج، مسئله مهمی است چون اصلاً سفر اول که فرد می‌رود آنقدر نآشناست که کار زیادی نمی‌تواند انجام بدهد. سفرهای بعد به انسان فرصت آشنایی‌ها، چه (در زمینه) سازندگی‌های شخصی، چه

۱. قال: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَرِضَ الْحَجَّ عَلَى أَهْلِ الْجَدَهِ فِي كُلِّ عَامٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَلَهُ عَلَى النَّاسِ حِجَّةُ الْبَيْتِ مَنْ أَسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّي عَنِ الْعَالَمِينَ»، قَالَ: قلت: فَمَنْ لَمْ يَحْجُّ مِنَا فَقَدْ كَفَرَ؟ قَالَ: لَا، وَ لَكِنْ مَنْ قَالَ: لَيْسَ هَذَا هَكُذا فَقَدْ كَفَرَ، فَرُوعٌ كَافِي - ج ۴ - کتاب الحج، باب: فرض الحج و العمره - رواية^۵.

۲. عن أبي عبدالله(ع) قال: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَرِضَ الْحَجَّ عَلَى أَهْلِ الْجَدَهِ فِي كُلِّ عَامٍ فَرُوعٌ كَافِي - ج ۴ - کتاب الحج، باب: فرض الحج و العمره - رواية^۶. و بر همین مضمون روایات ۸ و ۹.

سازندگی‌های اجتماعی، را می‌دهد. فرصت شناخت همفکران در جهان اسلام، و مطالعه برای شکل دادن به این حرکت‌ها در جهان اسلام، در سفرهای بعدی، نصیب انسان می‌شود. این است که در این سال‌ها، هر موقعی که مورد حج از من سوال شد با تأکید گفته‌ام که بروید. ما ممکن است در یک شرایط استثنایی یک یا دو بار حجی را تحریم کنیم (نمی‌گوییم نمی‌شود) اما شرایط آن کار خیلی سنتگین است. مگر عاملی خیلی نیرومندتر در کار باشد که موقتاً انسان چنین نظری بدهد ولی اساس، بر رفتن است و همین طور که در بخش‌های گذشته بیان کردم با تمام کمبودهایی که حج مسلمانان دارد و این نه تنها در دوره ماست که در دوره امام صادق(ع) هم وجود داشت که فرمود: «ما اکثر الفضجيج و اقل الحجييج»^۱ چقدر ناله کن زیاد است اما حج گذار واقعی که به عزم خدا و قصد خدا آمده باشد کم است. با اینکه در تمام این قرون چنین بوده است همان‌طور که امام (معصوم) آن روز با همین وضع تأکید می‌فرمود ما هم به پیروی امام در شرایط خودمان (بر این مسئله) تأکید می‌کنیم مگر وضعی بسیار استثنایی پیش بباید آن هم با یک رهبری شایسته.

مسلمان‌ها در مراسم حج لااقل باید کوشش کنند به بخشی از مسائل اجتماعی بپردازنند و آن‌ها را سروسامان بدهند. من تأکید می‌کنم که این کوشش‌ها می‌توانند بسیار مؤثر و مفید باشد و در این زمینه نیز روایات فراوانی هست که حتی اگر کسانی نمی‌توانند خودشان به حج بروند دیگران را تشریق کنند به حج بروند به خصوص دیگران که ممکن است مؤثر و مفید باشد و حتی مخارج آنها را بدهند تا به حج بروند. افرادی

۱. سفینه البحار - ج ۲، ص ۷۱

که سفر آنها به حج می‌تواند غیر از ساخته شدن شخصی نقش اجتماعی هم داشته باشد. روایات متعددی است که مسلمان‌ها مناسب است اگر خودشان تمکن مالی دارند اما مشکلاتی از نظر سلامتی یا از جهات دیگر دارند به طوری که نمی‌توانند به حج بروند دیگران را به هزینه خودشان به حج بفرستند^۱ تا این اجتماع پرارزش مؤثر، سال به سال باشکوه هر چه تمامتر و ارزش‌های بیشتر برگزار بشود و بتوانیم در پرتو حج و به خصوص در پرتو حج تکامل یافته، مسلمانان بهتر و جامعه اسلامی ارزش‌دهتری داشته باشیم.

خلاصه می‌کنم حج، کنگره به معنای یک کنگره دولتی یا کنگره بین دولت‌ها نیست. چون اصلاً اسلام دولت‌ها، ندارد، سرزمین اسلام یک دولت بیشتر ندارد. بنابراین، حج، این نوع کنگره نمی‌تواند باشد. اما در مورد دولت‌ها، که اصلاً اسلام آنها را نمی‌پذیرد و در مورد یک دولت هم که او نیازی به کنگره سالانه حج ندارد. اگر ما حکومت مرکزی داریم او باید هر روز و هفته و هر ماه با مسائل سیاسی و اجتماعی اسلام سروکار داشته و با کسانی که می‌توانند برای اتخاذ تصمیمات مناسب به حکومت کمک کنند تماش داشته باشد. پس ما نمی‌توانیم این چنین کنگره سالانه‌ای داشته باشیم. ولی حج به صورت یک اجتماع بزرگ اسلامی که بتواند منشاء آثار ارزش‌ده اجتماعی و تعاون و همکاری میان مسلمانان جهان به خصوص از نظر شیعه، فرصتی است برای شناخت افراد همفکری که در گوشه و کنار عالم اسلام در راه ساختن نظام اسلامی صحیح می‌کوشند. البته فرصتی است شایسته و باید مورد استفاده و

۱. نمروع کافی - ح ۴ - کتاب الحج، باب: ان من لم يطع الحج بيدنه جهزَ غيره.

بهره‌گیری هر چه کامل‌تر قرار بگیرد. به خصوص از این نظر که اگر نهضت‌هایی هستند و رهبرانی دارند که این رهبران ارتباطشان به دلیل گرونگون با افراد بریده است، موسس حج که یک موسس نسبی آزادی است و آزادی‌های نسبی باید داشته باشد و باید در عین نظم این آزادی‌های نسبی‌اش هم حفظ بشود، فرصتی است برای تماس نهضت‌کنندگان با رهبران نهضت‌های سازنده و مؤثر.



۵

حج و خودسازی



خودسازی

بخش اصلی از بحثی که پیرامون حج داشتیم مربوط به نقش خاص مراسم حج در «خودسازی» افراد است. «خودسازی» عبارت از این است که:

«ما انسان‌ها در شکل دادن به خودمان نقش آگاهانه داریم.» به این چند کلمه‌ای که در این تعریف به کار برده شده ترجمه بیشتری باید داشت.

بعضی از موجودات این جهان در ساختن خودشان اصلاً نقشی ندارند. بیشتر جامدات این طور هستند. جمادها، موجودات بی‌جان و به خصوص عناصر، از این دسته‌اند. اکسیژن، در ساختن خود و اکسیژن شدن خود و بودن خود، نقشی ندارد. نظام آفرینش، اکسیژن را با مختصات داخلی و خارجی و ساختمان داخلی و آثار خارجی خودش ساخته و پرداخته و همین است که هست.

برخی از موجودات این جهان در ساختن خودشان نقش دارند اما نقششان آگاهانه و ارادی نیست و به اراده و آگاهی‌شان بستگی ندارد. بخشی از ترکیبات تکامل‌یاب جمادات، شاید همین طور باشند. ترکیباتی که اگر در مسیر حرکت تکاملی قرار گیرند از درون خود تأثیراتی بر روی تکامل خود می‌گذارند. تکامل آنها فقط معمول تأثیر شرایط خارجی

نیست بلکه بدون شک وضع داخلی آنها هم کم‌ویش تأثیری در تکامل اینهایی که در گردونه تکامل قرار می‌گیرند دارند؛ اما این تأثیر آگاهانه و ارادی نیست بلکه تابع گردش چرخ بزرگ طبیعت است. گردونه همان‌طور که می‌چرخد این موجود هم تکامل پیدا می‌کند. شاید برای خیلی از افرادی که با مسائل مربوط به این بحث ارتباطشان کم است، تصویر این بحث قدری مشکل باشد ولی در نباتات مسئله روشن‌تر است. در گیاهان، یک گیاه در تکامل خودش مؤثر است و لذا یک بذر خوب و یک بذر بد، محصولشان یک جور نیست. در یک باغچه، در شرایط معین آب و هوا، گرما، نور، اگر بیاییم در یک جا بذر بد بکاریم، در یک جا بذر خوب، تأثیر و نقش خود بذر در تکامل خود و در اینکه چه بشود، در این نمونه خیلی راحت به دست می‌آید. بذر خوب نتیجه خوب می‌دهد و بذر بد نتیجه خوب نمی‌دهد. بنابراین، در موجودات زنده و گیاهان، نقش ساختمان اصلی در تکامل، کاملاً محسوس است و دیگر چندان احتیاج به اثبات ندارد و لذا اصلاح نژاد در بذر از نظر بهبود وضع کشاورزی یک جامعه، نقش خیلی مؤثری دارد. در نهال‌های درختان و در جانورانی چون مرغ و گاو و اسب و حیوانات دیگر هم همین‌طور است. ولی باز این نقش حتی در جانوران، نقش ارادی نیست، هیچ شنیده‌اید که مثلاً گاوی باید و نژاد خود را اصلاح کند یا انتظار آن را دارید که گاوها یا مرغ‌ها برای اصلاح نژاد خودشان تلاشی بکنند؟ آن هم تلاش آگاهانه؟ چنین چیزی را ما سراغ نداریم. در مورد زنبور عسل و برخی از جانوران اجتماعی دیگر، گاهی فکر می‌شود که آنها نسبت به بهبود یا حفظ وضع مناسب جامعه خودشان، کم‌ویش نقشی دارند. این از نظر ما هنوز اثبات نشده است و اگر هم اثبات بشود تازه در یک

چارچوب خیلی محدودی است که به زحمت می‌شود گفت این زنپور عسل در بهبود وضع خودش نقش آگاهانه دارد. نقش آگاهانه در تکامل خود داشتن تا آنجایی که ما از وضع جهان خبر داریم مربوط به انسان‌هاست. این خصیصه انسان که می‌تواند در بهبود وضع خودش و در ساختن خودش نقش آگاهانه داشته باشد به او فرصت و مسئولیتی می‌دهد تا برای سعادت خود بکوشد: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَهُ»^۱ - البته این آیه بیشتر مربوط است به بدکاران چون بعد از آن استثناء دارد - ولی مطلب این است که هر انسانی در عاقبت کار، آنچه را که خود کاشته است درو می‌کند. داشتن این فرصت و این مسئولیت ایجاب می‌کند که هر انسانی اگر به فکر سعادت خودش است به فکر ساختن خودش هم باشد.

الگوی خودسازی

مشکل بزرگ این است که (خودسازی) بر طبق کدام الگو؟ این مسئله مهمی است. من فهمیدم باید خود را بسازم و فهمیدم که امکان خودسازی را دارم. اکنون طبق کدام الگو خود را بسازم؟ اتفاقاً این مسئله مهمی است، در عصر ما که شعار و واژه خودسازی، خیلی بر سر زبان‌هاست از این نکته تا حدی غفلت می‌شود که اگر، در مرحله خودسازی هستیم، بر طبق کدام الگو؟ داشتن و دادن الگو در استفاده از فرصت خودسازی و ایفاء مسئولیت خودسازی نقش اصلی داشته و شرط اساسی است. به همین جهت است که ما با قاطعیت معتقدیم که خودسازی در گرو داشتن یک ایدئولوژی روشن است و کسی که

۱. مدلث، آیه ۳۸

ایدئولوژی روشی ندارد خودسازی او چندان منتج نیست. تازه ایدئولوژی هم کافی نیست بلکه باید حتی برای توده‌ها، اصول و کلیات و جزئیات و خط مشی هم مشخص بشود. یعنی نوعی هدایت زیر نظر رهبر و امام و پیشوا، بر طبق الگوهایی که از طرف امام و پیشوا براساس یک ایدئولوژی مشخص داده می‌شود. این شرط مرفقیت در خودسازی است.

این بخشی که در اینجا به آن اشاره شد، ارتباط زیادی با جهت بحث موردنظر ما ندارد ولی خیلی ضرورت دارد به خصوص در عصر ما، که بر روی آن انگشت بگذاریم و به تفسیر فراوان نیز نیازمندیم و فکر می‌کنم برای خیلی‌ها در حد چند جمله، یادآوری مفیدی باشد.

پس انسان باید خود را بر طبق ضوابط و الگویی بسازد و هر ایدئولوژی و نظام سازنده هم باید در چارچوب خود تمرین‌هایی مناسب برای افراد وابسته به آن ایدئولوژی و نهضت مقرر کند تا افراد وابسته و پیرو آن نهضت، بتوانند با استفاده از این تمرین‌ها، و براساس ضوابطی که آن نهضت و ایدئولوژی تحت رهبری معین می‌کند خود را بسازند. تمرین‌هایی مناسب با ضوابط به رسمیت شناخته شده یک نظام «عقیده و عمل» که اسم خارجی آن را ایدئولوژی می‌گذاریم، آن هم تحت هدایت رهبری.

حج و روزه، دو تمرین سازنده

حج و روزه در اسلام، دو تمرین سازنده براساس ضوابط اسلامی است و به خصوص حج به مقدار قابل ملاحظه‌ای همراه با وابستگی به نظام رهبری اجتماعی می‌باشد. مشکل بزرگ یک انسان تابع یک عقیده این

است که سربزندگاه‌های عملی، - یعنی در آنجا که سر دو راهی قرار می‌گیرد که آیا به طرفی برود که عقیده‌اش ایجاب می‌کند یا به طرفی که سود شخصی، هوس شخصی و خودخواهی شخصی‌اش ایجاب می‌نماید - کدام را برگزیند؟ این انسان در چنین جاها بی‌بر سر پرتابه و لغشگاه قرار می‌گیرد؛ و مکرر می‌شود که حتی از مسیر مسلکی که به آن معتقد است، منحرف شود، چون هوس‌ها، سودهای شخصی و دیگر خودخواهی‌ها، خشم‌ها و غصب‌ها عوامل منحرف‌کننده هستند. برای اینکه آدمی بتواند در سر این دو راهی‌ها تصمیم مناسب و صحیحی بگیرد احتیاج دارد به:

۱. آگاهی سالم و روشن؛ ولی تنها آگاهی کافی نیست

۲. اراده‌ای نیرومند.

«اراده نیرومند» دو گونه است: یک وقت در جهت همین هدف و خودخواهی نیرومند است. که خیلی‌ها به همین، اراده نیرومند می‌گویند. فلان شخص اراده نیرومندی دارد یعنی اگر با حریفش در جایی طرف بشود از چاقر، قمه و دشنه او که نمی‌ترسد هیچ؛ اگر ده تا نوچه لوطی هم در برابرش بایستند یک تن به جنگ آنها می‌رود. این قدر اراده نیرومند چیز قابل تقدیری است و چنین فردی بهتر از یک نفر ترسوی، مذبذب و بی‌ربط است اما در این بحثی که مطرح شده چندان به درد نمی‌خورد. اراده نیرومند در اینجا معنی خاص دارد: اراده‌ای است که انسان را در «راه» نگهدارد و بر «میزان» نگهدارد و آدمی را از اینکه به دست هوس، خشم و غصب و خودخواهی‌اش زمین بخورد نگهدارد. اراده نیرومند اینجا این معنی را می‌دهد و داشتن این اراده نیرومند، به تربیت بسیار ظریفی نیاز دارد. خود من که بخشی

از عمرم در مسائل تربیتی صرف شده است احساس کرده‌ام که یکی از بزرگترین مشکلات و ظرافت‌های تربیت این است که انسان بخواهد فردی را با اراده قوی، اما منهای خودخواهی تربیت کند، خیلی از تمرین‌های مربوط به تقویت اراده، تقویت‌کننده خودخواهی هم هست. انتخاب باید طوری باشد که این تمرین‌ها، اراده را قوی کند اما خودخواهی را قوی نکند. اینکه ما به تمرین‌های وابسته به مسلک هدایت شده، اهمیت می‌دهیم به دلیل این ریشه‌کاری‌هایی است که در مسئله خودسازی وجود دارد.

اسلام برای آنکه مسلمان‌ها را با تمرین‌های سالانه در جهت ایدئولوژی اسلامی بسازد، مسئله‌ای اساسی به نام «تقوا» را در زندگی انسان‌ها و مسلمان‌ها مطرح کرده است.

تقوا یعنی درون ساختمان روحی انسان یک ترمذ خودکار وجود دارد به نام «تقوا»، به طوری که می‌گویند، او آدمی است «باپروا» و «بی‌پروا» نیست. آدم «باپروا» چه آدمی است؟ کسی است که با هر کاری، با هر پیش‌آمدی، با هر حادثه‌ای و با هر موضوعی که رویرو می‌شود گرویی از پشت، نوعی عامل نگهدارنده دارد که بی‌گدار به آب نزند و بی‌حساب کاری را انجام ندهد. گرویی در درونش یک ماشین الکترونیک بسیار آگاه و ظرفی وجود دارد که در برخورد با هر پیش‌آمد یک باره تسلیم نمی‌شود حتی اگر یک جا هوس بر او پیروز شود و او را به دام گناه بکشاند با کشمکشی طولانی به آن دام می‌افتد، چون «پروا» دارد بی‌پروایی، حتی در موقع گناه از او دیده نمی‌شود و گناه هم که می‌کند انسان در سیما و عملش می‌بیند که آدم باپروایی است، شیطان به این زودی حریف اینکه او را به دام بکشاند، نمی‌شود.

توصیه قرآن به تقوا برای «خودسازی» است

توصیه چشمگیر آیات قرآن کریم بر روی «تقوا»، برای این است که اصلاً تربیت و «خودسازی» اسلامی در «تقوا» خلاصه می‌شود. هر کسی به همان اندازه خودساخته است که تقوا دارد. یک اصطلاح فرنگی در زبان‌های اروپایی وجود دارد که من انگلیسی‌اش را می‌گویم. شاید برای بعضی نقل این اصطلاح مؤثر باشد که تقوی را از دید آن تعییر صحیح اسلامی بفهمند و آن کلمه «سلف کنترل» (self-control) است چون عامل کنترل‌کننده یک وقت از خارج و یک وقت از درون و از خود انسان است، او «خودکنترل»^۱ است.

انسانی که چنین باشد و چنین ساخته شده باشد که در برخورد با کارها و موضوعات و مسائل، یک حالت پروا - نگرانی بگوییم می‌ترسم باز مطلب را به گونه‌ای دیگر در ذهنستان منعکس سازم - داشته باشد، ولی

۱. در زبان آلمانی تعییر مناسب برای این مطلب Selbstbeherrschung است که من از تعییر انگلیسی رسائز می‌یابم - اصولاً یکی از خصوصیات زبان آلمانی این است که زبانی است قالبی، لذا یاد گرفتن و به کار بردن آن هم مشکل است ولی به همان دلیل که زبانی قالبی است، گویی در انتخاب کلمات برای معانی، نوعی دقت به کار رفته که در بسیاری از موارد آنجا تعییر، آلمانی است رسائز است - و آن به معنی «بر خود مسلط بودن» است. این تعییر کمی بالاتر از «خودکنترل» است. «بر خود مسلط داشتن» که معمولاً در ترجمه مطالب اسلامی به زبان‌های آلمانی و انگلیسی، به کار می‌بریم و انصاف این است که خود کلمه تقوای عربی که قرآن آن را انتخاب کرده است برای ادای این مطلب لطفتی دارد که هیچ یک از این دو ترجمه آلمانی و انگلیسی نمی‌تواند داشته باشد و حتی در فارسی که ما تقوا را به «پروا» و «پرهیزکاری» ترجمه می‌کنیم به زحمت می‌تواند خاصیت آن واژه قرآن را در ادای این معنی داشته باشد.

خود کلمه «نگرانی» هم خوبست. نگرانی و پروا از چه چیز؟ نگران بازده کارا گریی در مغز او، در وجdan اخلاقی و دینی و معنوی او، این اصل پذیرفته شده است که هر کاری که بکنم بازدهی دارد پس هر کاری که می‌کنم نگران بازده کار باش و اگر بازده بد است از آن پروا داشته باش. اینکه گفته شد کلمه پروا هم نمی‌تواند آن معنا را آن‌طور که می‌خواهیم ادا بکند با این توضیح روشن می‌شود که چگونه کلمه «پروا» کمی نارسا است. شاید از تعبیرهای دیگری که در فارسی بتوانیم برای تقوا بکار ببریم «خود حساب» باشد تا بتواند بخشی از معنا را خوب ادا کند. همه این تعبیرات فارسی و عربی و خارجی به کار برده شد، بلکه بتوان آن تقاوی را که شیوه خودسازی اسلامی، بر روی آن تکیه می‌کند با کوتاه سخنی، بیان کرد.

در هر نظامی یک نوع «بکن» و «نکن»‌هایی وجود دارد و نظام بدون اینها دیگر نظام نیست. مسلکی که در آن نه «امر» وجود داشته باشد و نه «نهی» مسلک نیست بلکه بی‌مسلکی است آن هم از مسلک‌هایی که ما در روی زمین حتی برای آن نمونه‌ای سراغ نداریم. یک گروه از کسانی که در اروپا علیه نظام‌های موجود طغيان کرده‌اند گروه «لختی‌ها» هستند.

این کلمه «لختی» که در زبان فارسی هست خیلی بجاست که برای لختی‌های آنجا به کار برده شود، چون لختی‌های اینجا، بندگان خدا غالباً عبارتند از آدم‌هایی که برای خودشان یک رگ و غیرتی دارند و فقط دستشان خالی است و لباس حسابی ندارند تا تنشان کنند. لختی به تمام معنا آنها هستند که دستشان به همه چیز می‌رسد ولی لخت لخت هستند، لخت از همه چیز و «برهنه» از همه قیودات و از جمله از لباس! در یکی از نشریات که مقاله‌ای درباره اینها منتشر کرده، نوشته بود که انجمان

لختی‌ها برای خود در بسیاری از اوقات اجتماعاتی دارند که لخت مادرزاد و بدون هیچگونه لباس، زن و مرد آنجا دور هم جمع می‌شوند ولی یکی از مقررات این انجمن این است که اگر آدمی با یک تکه لباس (بر تن) وارد این انجمن شود پدرش را درمی‌آورند. بنابراین معلوم می‌شود لخت بودن در این انجمن خودش یک قید است و می‌بینیم حتی در کثیف‌ترین و پست‌ترین نظام‌ها هم که نظام لختی‌ها باشد باز هم امر و نهی وجود دارد.

ما نمی‌توانیم مسلک بدون امر و نهی پیدا کنیم هر مسلکی یک دسته امر دارد و یک دسته نهی، مقداری دستور و مقررات و ضوابط دارد. اگر کسی خواست داخل جمعیتی باشد که پیرو مسلکی هستند باید خودبه‌خود به آنها تن در دهد.

یکی از گرفتاری‌های اجتماعی، که من در طول زندگی با آن بسیار سروکار داشتم و آن را لمس کرده‌ام این است که بسیاری می‌خواهند وابسته به یک مسلک، جمعیت و گروه باشند اما با آنها خرده فرمایش نشود.

مثالاً از مسلمانی بدشان نمی‌آید اما فقط چند مسئله اسلام برایشان خیلی بزرگ است و آن این است که مقداری دستور به آدم می‌دهد. این کار را بکن؛ نماز بخران، روزه بگیر، حج برو، زکات بده، انفاق بکن و کارهایی را نکن؛ دروغ نگو، غیبت نکن، اذیت نکن، آزار نکن، تعدادی هم وظیفه بالاتر از این دارد: می‌گوید جهاد کن، فداکاری کن، مال و جانت را فدا کن، با ظلم و ستم و فساد دریافت. اسلام این عیب را دارد که این چیزهایش (برای عده‌ای) دردسر دارد! اگر این عیب را نداشت!! خوب مسلکی برد. بسیاری دنبال مسلک بدون امر و نهی هستند. البته

مقداری از واجبات و محرمات است که رعایت آنها برای بسیاری از افراد در دسری ندارد و اصلاً ساختمان روحی شان ایجاد می‌کند که به اینها عمل کنند و اگر نکنند ناراحت می‌شوند.

مثلاً اگر فردی مشروب نمی‌خورد چون نمی‌تواند بخورد و مزاجش اجازه نمی‌دهد، این نه به خاطر فرمان خداست نه فرمان عقل. با تجربه‌ای که کرده است می‌ترسد، حال اگر علم یا عقل هم بگوید، بگوید! – نه آن عقل دوراندیش، بلکه چیزی که هر حیوان بی‌عقلی هم این خسارت‌های دم‌دست را می‌بیند – پس اگر کسی که زخم معده شدید دارد مشروب نخورد نمی‌شود گفت آدمی است که یکی از نهی‌های مسلک اسلام را رعایت کرده است. بسیاری از مطالب برای بسیاری متدينین، یک چنین حالتی را پیدا کرده که اصلاً اگر این کارها را نکنند دیگر چرخ زندگی شان نمی‌چرخد.

آنچایی «آزمایش»، نشان‌دهنده ایمان است که یک امر و نهی که از مجرای عادت زندگی آن طرف‌تر باشد پیش بیاید. در آنجا است که معلوم می‌شود آیا انسان یک پیرو حرف شنو است، یا یک یاغی و حرف نشنو. رعایت امر و نهی‌های یک مسلک براساس احساس تعهد و مسئولیت در برابر آن مسلک، «تقو» نام دارد. این حالت، تربیت لازم دارد. به اصطلاح روان‌شناسی یک نوع نفسانیتی در ضمیر ناخودآگاه و وجودان است که در برخورد با مسائل او را به آن سختی که مسلک ایجاد می‌کند هدایت می‌کند اما این هدایت «راداری» است نه هدایت «افساری»! هر چند رadar هم یک نوع افسار است ولی افساری نامرئی است و این دو خیلی با هم فرق دارند.

تقوایک حالت هدایت‌کننده

اگر بتوانیم یک سیستم هدایت‌کننده در یک انسان به وجود بیاوریم که در برخورد با هر چیزی به او بگوید از این طرف برو و از آن طرف نرو؛ او هم به راحتی عمل کند به این حالت هدایت شدن، «تقوا» می‌گوییم و این تقوا، «ساختن»، «تریبیت» و «تمرین» می‌خواهد، تمرین‌هایی که هم رهبری باید در تعیین تمرین و کشاندن افراد به دایره تمرین، وظیفه خود را انجام بدهد و هم خود انسان. حج یکی از این تمرین‌هاست.

در برخورد با واجبات و محramات عمومی، فرد یک نوع واکنش خاص روحی دارد. انسان هر وقت که به دروغ می‌اندیشد و می‌بیند که حرام است، دیگر جبهه‌گیری او در برابر دروغ یک جبهه‌گیری بیشتر نیست و آن اجتناب است. در برابر وفا به عهد یک جبهه‌گیری بیشتر ندارد، اما نقش محramات و واجبات همیشگی، در دادن جانی تازه به تقوای انسان، خودبه‌خود ضعیف است. انسان همیشه در برخورد با دروغ باید اجتناب کند و همیشه هم در برخورد با وفا به عهد واجب است عمل کند. روح انسان احتیاج به یک نوع تمرین‌های موقتی دارد تا چیزهایی را که معمولاً بر او واجب نیست بر او واجب کند و چیزهایی را هم که معمولاً حرام نیست بر او حرام نمایند تا در آن حالت تازه، ورزش تازه‌ای انجام بدهد.

مثال دیگری بزنم؛ راه رفتن‌هایی که انسان معمولاً در پی شغل و کار روزانه‌اش می‌رود اگر چه راه رفتن است، اما آیا این راه رفتن‌های معمولی اثر راه رفتنی را که چون ورزشی نشاط‌انگیز یا رفتن به کوه چند ساعتی در صبح جمعه، هم می‌تواند داشته باشد؟ این راه رفتن با آنکه مفید و در بهداشت مزاج هم مؤثر است، اما آن اثر (راه رفتن به عنوان

ورزش) را معمولاً ندارد. حج نوعی شستشوی خاص برای انسان در سال است. شستشوی که در مزاج، فکر، جان و روح و اخلاقیات بسیار مفید است. انسان نوعی سازندگی صحیح و نوعی نشاط دقیق در خودسازی اش احساس می‌کند و این خیلی مؤثر است در اینکه انسان در طول سال در برابر همان چیزهای معمولی عادی عکس العمل مناسب نشان بدهد.

ایام احرام سابقاً طولانی‌تر از وضع کنونی ما بود. اکنون ایام احرام حج خیلی کوتاه شده، یعنی در جمع، چند روز، انسان را از آن شرایط عادی زندگی خارج می‌کند. درست مثل اینکه انسانی را برای استراحت اعصابش، به آسایشگاه می‌برند. اگرچه او در خانه خودش هم می‌تواند استراحت کند ولی او را به آسایشگاه می‌برند زیرا در آنجا حتی اعصاب و همه اندام‌هایش با شرایط جدیدی روپرتو می‌شود. در زمان حج، انسان را از شرایط عادی زندگی بیرون می‌برند. بسیاری از چیزهایی را که در شرایط عادی زندگی بر زن و مرد حرام نبود، بر آنها حرام می‌کنند. یک دوره پرهیز خاصی است. بعضی از چیزهایی را که بر او واجب نبود برای او واجب می‌کنند، یک سلسله واجبات و محرمات جدیدی که به آن عادت نکرده است. چرا؟ برای اینکه عادت به واجبات و عادت به محرمات آن نقش «پروا» را دیگر تقویت نمی‌کند. اگر انسان عادت ندارد از حرامی پرهیز نکند، کم کم رنگ تقدراً در پرهیز از حرام ضعیف می‌شود، آن وقت در برخورد با حرامی که تاکنون با آن روپرتو نشده، نمی‌تواند آن تأثیر بازدارنده تقدراً را داشته باشد. پس یک نوع تمرین سالانه لازم است برای اینکه خود را از چیزهایی هم که عادت به پروا از آنها نداشت دور نگهدارد.

این که در شروط ایام احرام، می‌گویند: تو که قبلًاً هر وقت با همسرت روبرو می‌شدی، اگر زن هستی یا مرد، حق داشتی در نگاهت، در دست دادنت و در هم خوابگی ات بهره‌گیری جنسی بکنی اما حالا با شوهرت هم که روبرو می‌شوی اگر خواستی با او چهار تا کلمه حرف بزنی و در این حرف زدن احساس لذت جنسی بکنی، خلاف مرتکب شده‌ای و تو مرد، اگر با زنت روبرو شدی، اگر خواستی به چهره او همراه با لذت جنسی نگاه کنی، کار خلافی در دوره احرام انجام داده‌ای وقتی خوب ملاحظه گردد این، نقش دیگر و تأثیر دیگری دارد. وقتی که به انسان گفته شود که از زن یا شوهر خودت، همه نوع بهره‌گیری جنسی می‌توانی بکنی ولی از غیر از آنها نه، در طول زندگی جاری، ممکن است آرام آرام عادت کردن به بهره‌گیری جنسی ولو از همسر، مقاومت انسان را در برخورد با غیر همسر ضعیف بکند. حالا در اینجا، چند روزی به او می‌گویند حتی از همسرت هم حق بهره‌گیری جنسی نداری. آیا این تأثیری در مقاومت بیشتر انسان در برخورد با غیر همسر در طول سال ندارد؟

چنانچه اشاره شد گفته می‌شود که ما از حج بهره‌برداری صحیح نمی‌کنیم، ما می‌گوییم: نه تنها از حج، بلکه از اسلام هم بهره‌برداری صحیح نمی‌کنیم، مگر از مجموع اسلام بهره‌برداری صحیح می‌کنیم که از حج بکنیم؟ بدون شک از هر چیز خوبی موقعي می‌شود بهره‌برداری کرد که برای بهره‌برداری صحیح از آن، هم آگاه باشیم و هم مصمم. حج می‌تواند این نقش را داشته باشد و به ویژه حجی که منحصر به یک بار در عمر نباشد. اینکه در عمر یک بار واجب شده، به خاطر آن است که اساس اجتماع حج، در جامعه اسلامی هیچ وقت متزلزل نشود. اگر مردم

کرتاهی در استفاده صحیح از حج، براساس این ضوابطی که عرض شد، کردند؛ لاقل اصل مطلب آرام آرام از بین نرود. وجوب قاطع یک بار رفتن حساب دیگری دارد والا چنانکه ملاحظه کردید آن روایات حتی می‌گویند خداوند بر کسانی که توانایی دارند واجب کرده است (مراسم حج را) تحقق بخشنده و اگر بتوانند این خودسازی را به صورت صحیح داشته باشند به طوری که به جامعه خودشان، به صورتی بازگردند که افراد ساخته‌شده‌ای برای آنها بی هم که (به این سفر) نرفته‌اند باشند، و منشاء اثر و برکت باشند.

احکام اسلام را باید از دید خودسازی نگاه کرد

شما خوب می‌دانید که در یک جامعه، افراد ساخته شده چقدر برای دیگران و برای کل نهضت نقش دارند. بنابراین شما به بحث حج، و اساساً به تمام مسائل باید از این دیدگاه نگاه کنید. ممکن است سؤال شود که اگر چنین است و امر حج را همه ساله باید اطاعت کنیم پس چرا حج همه ساله «واجب» نشده است؟ در این زمینه مثالی می‌زنیم: شما اگر به بهداشت و سلامت خودتان علاقمند هستید بدانید حرکت در هوای آزاد و سالم از عوامل مؤثر در بهداشت انسان است. بنابراین لاقل روزی یک ربع تا نیم ساعت یا هفتادی یک ساعت پیاده‌روی در هوای آزاد را فراموش نکنید. خوب همه کسانی که به بهداشت خود علاقمند هستند به فکر می‌افتد که این کار را بکنند اما اگر بگویند این را واجب کن می‌گوییم که واجب نمی‌کنیم چون در واجب کردن باید جوانب زیادی را رعایت کرد. وقتی یک چیزی را واجب می‌کنیم افراد در ترک آن احساس گناه می‌کنند و احساس گناه از عواملی است که ممکن است

انسان را در هم بکوبد. پس باید بار افراد را از این نظر مقداری سبک نگه داشت، خیلی چیزها در اسلام هست که اگر بار بار مسلمان‌ها سنگین نمی‌شد واجب می‌گشت.

مسواک زدن برای بهداشت دندان و دستگاه گوارش و بهداشت کامل انسان خیلی مفید است. اما آیا اسلام آن را واجب کرده است؟ چرا نکرده است؟ این حدیث از پیغمبر اکرم(ص) است که می‌فرماید: «اگر نبود که بار امّتم سنگین می‌شد، مسوک را با هر نماز بر آنها واجب می‌کردم»^۱ بحث، در «تأثیر» است، و اینکه چرا واجب نکرده است؟ برای اینکه در عین حال بار مجمع واجب و تکالیف، سنگین نشود. مگر هر چیز خوبی باید در اسلام واجب باشد تا انسان عمل کند؟ بحث مانیز در مورد حج این است که آیا این تمرین در این دوره خوب است یا نه؟ جنبه‌های وجوب، بررسی‌های گوناگون می‌خواهد، بحث این است که حج اگر حج باشد، نماز اگر نماز باشد و روزه اگر روزه باشد آیا می‌تواند این نقش سازنده فردی و خودسازی فردی را ایفا کند؟ یک انسان که در طول زندگی می‌تواند از همسرش برخورداری جنسی داشته باشد اگر گاه به گاه یک تمرین سالانه داشته باشد که حتی از همسرش هم نتواند استفاده جنسی کند این تمرین می‌تواند اراده انسان را در برخورد با امکانات استفاده یا بهره‌گیری نامشروع جنسی قوی کند و نوعی تقدیر و درجه‌ای از خودداری متکی به ضمیر ناخودآگاه به او بدهد. البته این مسئله فقط در حج نیست بلکه در مورد ایام «اعتكاف» هم انسان حق ندارد از همسر خود بهره‌گیری جنسی کند. البته نه اینکه حساب

۱. بحار الانوار، ج ۷۳، باب السواک و الحث عليه، روایت ۳.

کنیم این می‌تواند همه را درست کند، عوامل تقواساز در اسلام، بسیار است یکی از آنها هم حج است. سوال اینجاست که آیا این تمرین فی‌الجمله می‌تواند این اثر را داشته باشد یا نه؟

احکام حج، تمرین خودسازی

اسلام می‌گوید گاهی اوقات تو عادت داری به اینکه هر چه به دستت می‌رسد می‌شکنی مثلاً از کنار درختی که زیبایی می‌دهد و سرمایه عمومی هم هست، که می‌گذری قلمه آن را می‌شکنی، حالا می‌گوید این چند روز اگر یکی از گیاه‌های معمولی حرم را هم، در حال احرام بکنی گناه کرده‌ای. حتی یک خار را هم نباید بشکنی. این تمرین سالانه است. یا به عنوان مثال می‌گوید ای آقای نازک نارنجی در فلان جا شغل لازمی وجود دارد اما کثیف است، شما صبح که برای انجام آن شغل تشریف می‌برید کثیف می‌شوید عصر هم موقع بازگشت، دوش حمام را برایتان آماده کرده‌اند با صابون خودتان را تمیز کنید و بیرون بیایید اما شما می‌گویید: درست است که من می‌توانم تمیز بیرون بیایم اما تحمل هفت یا هشت ساعت کثافت، کار مشکلی است. اصلاً این شغل را می‌گذاریم برای دیگری و او هم می‌گذارد و می‌گذرد و ... آن وقت باید متصدیان آن شغل را از خارج وارد کنید از همان‌هایی که محیط اجتماعی‌شان از محیط اجتماعی شما بسیار تمیزتر است.

پس مسلمان را باید به گونه‌ای تربیت کرد که عنداللزوم با کثافت وقت هم بسازد. این خیلی جالب است که با آنکه اسلام این‌قدر روی تنظیف تکیه دارد در ایام احرام دیگر تکیه‌اش را از روی تنظیف بر می‌دارد و حتی می‌گوید بهتر است لباس احرام را اصلاً عرض نکنید

ولو کثیف باشد. گاهی این چیزها به نظر خیلی ها، نشانه عقب افتادگی و سنت های خرافی اسلام می آید ولی سریزنگاه اجتماعی که می رسد به افراد که می گویید آقا شما باید تشریف بیاورید فلان کار را انجام بدھید نمی آید.

به عنوان نمونه از یکی از کشورهای پیشرفته یعنی آلمان مثالی نقل می کنم. در آنجا دستگاه های حرارتی دارد که چه در سابق که با زغال سنگ کار می کرد و چه حالا که با گازوئیل کار می کند با سابقه چند ده سال یا چند صد سال. دودکش ها عموماً دوده چرب می گیرد و احتیاج به پاک کردن دارد. این هم یک شغل است. آقایی صبح با لباس سیاه باید برود این دودکش ها را - حتی آنها که وسائل مدرن دارند - با وسائلی تمیز کند و این دوده ها به سروکله اش می نشینند بعد باید پایین برود و دوده ها را جمع آوری کند. شرکت هایی هم هست که اصلاً عهده دار این کار هستند و هر خانواده ای با یک شرکتی قرارداد دارد که سالیانه مبلغی می گیرد و سر موقع هم می آیند و دودکش ها را پاک می کنند.

حالا اگر بنا بشود دودکش پاک کن در جامعه اصلاً وجود نداشته باشد یا باید دستگاه حرارتی را خواباند و یا باید از خارج افرادی وارد کرد. حالا این یک شغل خیلی پیش پا افتاده است، شغل های دشوارتر دیگری هم وجود دارد.

برای گرفتن گذرنامه جهت حج به آزمایشگاهی رفته بودم زیرا احتیاج داشتم به اینکه گواهی کنند که من سابقاً ابتلاء به بیماری عفونی نداشتمام لذا احتیاج به تجزیه مدفوع داشت. برای اینکه در کار تسریع بشود، به خود سالن آزمایشگاه رفتم. در همه جای سالن آزمایشگاه بروی تعفن به مشام می خورد و عده ای پزشک و کمک پزشک مشغول بودند.

از ساعت ۸/۵ صبح تا ساعت ۴/۵ بعد از ظهر آنها سرگرم آزمایش بودند.
حالا آیا می‌شد گفت این شغل متعفن هم شغل شد؟

با عده‌ای از این جوانان صحبت می‌کردم که بباید شما رشته پزشکی را انتخاب کنید. می‌گفتند پزشکی شغل خوبی است ولی دو تا عیب دارد یکی اینکه کثیف است و دیگر اینکه شب و نصف شب آدم را بیدار می‌کنند و لذا به درد نمی‌خورد. می‌گویی دهات ما هم به پزشک احتیاج دارد. اگر این دهاتی، اگر این ایلاتی باید اصلاح بشود بالاخره باید افرادی بروند اینها را اصلاح کنند. یک پزشک باید برود چیز یادشان بدهد، یک عالم دینی باید برود تربیت دینی‌شان بکند، یک هوشیاری دهنده اجتماعی باید برود به آنها هوشیاری اجتماعی بدهد والا همین طور از دور، که درست نمی‌شد. می‌گوید بله، بله، اما آدم که به آنجا می‌رود و می‌خواهد با آنها بنشینند شپش از سرو روی او بالا می‌رود. به او باید گفت خوب تحمل کن و بعد بیرون که می‌آیی لباست را عرض کن و ضد عفونی کن، پاسخ می‌دهد: همان دو روز اول شپش آدم را می‌کشد. حالا اسلام می‌گوید ای مسلمانی که نظافت برای تو قید شده است اگر در موقع حج شپش پیدا کرده حق نداری حتی آن را از صورت خود کنار بزنی. نظافت خیلی چیز خوبی است به شرط اینکه انسان را از انجام وظیفه کثیف باز ندارد. زیرا بسیاری اوقات انجام وظیفه، مستلزم تن به کثافت دادن است. اتفاقاً این بحث‌ها را درست روز عرفه با عده‌ای از دوستانی که از اروپا و جاهای دیگر به حج آمده بودند داشتیم. برای آنان خیلی کلافه کننده بود که اینها چیست که در احرام مگس بباید بنشینند تکانش ندهید؟ اتفاقاً عصر عرفه بود و من می‌خواستم نماز عرفه و دعای عرفه را با فرصت کافی بخوانم. دیدم عده‌ای از

برادران مسلمان ما اصلاً دچار شک در حج هستند. گفتم نصف کمتر وقت را می‌گذاریم برای دعای عرفه و نماز، که محروم هم نمانیم و یک مقدار بیشتری را می‌گذاریم برای روشنگری شما. باید دور هم جمع بشویم به این شرط که در فلان ساعت همه با هم نماز و دعا بخوانیم. این بود که ما مقداری از وقت مربوط به نماز و دعای عرفه را اختصاص دادیم به همین بحث‌هایی که می‌کنم و اینها واقعاً در پایان وقت احساس کردند آنچه اول بار در نظرشان چیز مزخرف و خرافی و نامربوط و بی‌ربط می‌رسد بسیار عالی است. این یک واقعیت است که بسیاری از واجبات اجتماعی در همین جامعه ما، زمین می‌ماند چون کسانی که می‌توانند اینها را انجام بدهند به دلیل پایبندی به نظافت سراغ آن نمی‌روند. تحصیل کرده ما از اینکه اصلاً با دهاتی بنشینند احساس ملال می‌کند چون بدن او بو می‌دهد. حالا در ایام حج می‌گویند اگر بوی بد آمد و جلوی بینی خود را گرفتی خلاف کرده‌ای باید بینی تو باز باشد تا بوی بد به مشام تو بخورد و باید بفهمیم و تربیت بشویم. حالا بعضی می‌گویند که خیلی از کسانی که حج می‌آینند اصلاً این حرف‌ها را نمی‌فهمند پس چگونه تربیت بشوند؟ درست است اما ما از «حج فهمیده شده» بحث می‌کنیم. تقصیر از آن کسی است که تفهمیده حج کند. فلان فرد یکی از کارهایش این است که شکار می‌کند و عاشق شکار است به او می‌گویند این شکار تو اگر جنبه کسب و روزی دارد، اگر تولید گوشت و مواد غذایی برای انسان‌هاست کار خوبی است. اما اگر تفریحت در حیوان‌کشی است، این کار بدی است، نکن. او احتیاج به تمرین دارد. او را سالی چند روز آنجا می‌برند و به او می‌گویند اگر حیوانی آمد از جلوی دست رد بشود حتی بتوانی آن را با دست بگیری

حق نداری بگیری و اگر بگیری خلاف کرده‌ای تا حیوان‌ها از دست ما آدمیزادها اقلأً یک روز آسایش را بیینند. همه شروط احرام از همین قبیل است. فلان فرد خیلی جدی و فعال است ولی در سایه، بار آمده است به محض اینکه بخواهد در آفتاب دوندگی کند کمیت او لنگ است ما مسلمان آفتاب خورده لازم داریم بنابراین یک مسلمان باید به این چیزها عادت کند به هر حال مراسم حج میدان تمرین خودسازی است و هر کدام از اعمال حج، فلسفه‌ای دارد که باید فهمید و باید خود را تربیت کرد.

واجبات احرام، تمرین خودسازی

تا اینجا بیان گردید که حج یک برنامه خودسازی براساس نظام عقیده و عمل و اخلاق اسلامی است. نمونه‌هایی از این خودسازی و تمرین خودسازی در واجبات احرام دیده می‌شود. مقرراتی که یک «محرم» باید رعایت کند: خویشتن داری در برابر شهرت جنسی حتی حلال آن، که توضیح و تفصیل آن عرض شد و خلاصه آن این بود که در موقع احرام به محض اینکه مرد و زن محرم شدند و تعهد دوره ریاضت و تمرین و پرهیز حج را قطعی کردند و با گفتن: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ . . .» با خدا قرارداد بستند که ما چند روز این مناسک خاص را بر طبق نظمی که مقرر کرده‌ای به جا خواهیم آورد، باید حتی از بهره‌مندی جنسی حلال تا مدت این قرار، و دوره تمرین بپرهیزنند. در این چند روز نه تنها مرد بیگانه، بر زن مسلمان حرام است و زن بیگانه بر مرد مسلمان، بلکه زن و شوهر بر یکدیگر حرام هستند، آمیزش جنسی و همخوابگی و بوسیدن و حتی بانگاه به

یکدیگر، لذت جنسی بردن، حتی با شنیدن سخن یکدیگر و آهنگ صدای یکدیگر لذت جنسی بردن. و به طور کلی این دوره، دوره پرهیز مطلق از لذت جنسی است. یک تمرین چند روزه در سال که برای هر مرد و زن مسلمان بسیار مفید و حتی لازم است. اگر قرار شد مردی برای کسب و کار و زندگی یا کارهای واجب یا شرکت در مبارزات و مجاہدات اسلامی به سفر برود و همسرش در خانه بماند و بعد محرومیت او از همسر و دوری از بهره‌گیری‌های جنسی در این دوران سفر بتواند او را متزلزل کند، در او وسوسه‌ای بیفکند و او را در برابر بهره‌مندی‌های جنسی حرام، کم و بیش نرم کند، این نقطه ضعفی در اخلاق اجتماعی پاک اسلامی است. چه بهتر که در یک دوره تمرین ولو کوتاه مدت، زن و مرد چنین دوره‌ای را با اختیار خود بگذرانند (فرد اگرچه) همسرش در اختیار او هست اما از نظر جنسی در اختیار او نیست. این یک نوع نیرومندی و قدرت نفس متکی به تقوای دینی در برابر گرایش‌های جنسی و تمرین آن است. این «حرمت» زن و شوهر بر یکدیگر، تا موقعی ادامه دارد که زن و مرد آخرين واحد از مناسک حج را به جا آورند و آن عبارت است از طراف دوم که با آن عمل حج تمام می‌شود. این عمل، «طراف نساء» نامیده شده و این همه جز و بحث ایجاد کرده به طوری که مکرر در همین بحث حج سوال شده است که این «طراف نساء» چیست؟

۱. تعهد خودداری از لذت‌های جنسی

مسئله این است که این تعهدات - تعهد زن و مردی که وارد تمرین دوره حج می‌شوند - به قوت خود باقی است تا انجام آخرين عمل حج (و

این) چیزی طبیعی است. با انجام آخرین عمل حج این تعهد تمام می شود. حال اگر کسی (عمل) آخر یا ماقبل آخر را انجام نداد پس دوران تعهد، چه برای زن و چه برای مرد تمام نشده است. آخرین عمل حج کدام است؟ طوف دوم، مذاهب عامه یک طوف دارند (اما) در حج شیعه دو نوع طوف داریم، بحث در تعداد طوف است (و گرنہ) از نظر آنها هم اگر کسی طوف اولی را به جا نیاورد و باید برود، زنش تا آخر بر او حرام است و یا مرد بر زن تا آخر حرام است. شیعه و سنی از این نظر فرقی ندارند فقط آنها (فقهای اهل تسنن) چون یک طوف را واجب می دانند بنابراین با همان طوف اول حج تمام می شود (و لذا) زن و مرد بر هم حلال می شوند اما شیعه دو طوف را واجب می داند (دو تا هفت تا) بنابراین اگر زن و مرد طوف دوم را به جا نیاورند بر هم حرام هستند تا بتوانند در سال بعد (خود آن را) به جا بیاورند یا اینکه نائب (بگیرند و او) به جا بیاورد. با اختلاف فتاوی ای که هست و این اختلاف فتاوا در همه مسائل هست، لذا مسئله مهمی نیست.

در فهم مسئله که مقداری جزء مشکلات ناراحت‌کننده حج گذaran گردیده به طوری که مکرر زنان و مردانی که عازم حج بوده‌اند این سوال را کرده‌اند که: چه می شود اگر ما این طوف نساء از دستمان برود یا نماز آن عیب کند؟ مسئله مانند این است که طوف اول از دستان برود یا فرد «سعی» را از دست داده باشد یا کارهای بعد از «مشعر» را. همه اینها اگر از دستان رفت مسئله همین است. بنابراین، این یک مسئله تعجب‌آوری برای هیچ یک از دوستان نباید باشد. مسئله بسیار طبیعی و ساده است و در خصوص این مسئله هم اختلاف بین شیعه و سنی نیست تا گفته شود چرا شیعه چنین کرده است. در فقه شیعه واجب است در حج یک طوف

اضافی به جا آورده شود و در عمره مفرده هم باید به جا آورد. البته در عمره تمع، طواف نساء همان آخر می‌افتد که با حج یک جا انجام می‌دهیم بنابراین مسئله «طواف نساء»، نباید مسئله خاص حیرت‌انگیز تعجب‌آوری، تلقی شود. این مسئله، خیلی عادی است. مثل سایر مسائلی که از نظر فقهی اختلاف هست که آیا مثلاً سه تا «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَر» باید در رکعت سوم گفت یا یکی؟

اگر کسی گفت سه تا، باید گفت چه می‌شود وقتی که یک نفر بگوید با یکی (گفتن) نمازش باطل است؟ وقتی نمازش باطل است همه احکام باطل است. نمازش را قضا به جا بیاورد؟ چه کند؟ این (مسائل) مسلم است یا مثلاً در مورد خروج (از نماز) آیا اگر کسی گفت نماز با «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» تمام می‌شود پس وقتی گفت «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» نمازش تمام شده و می‌تواند با اشخاص حرف بزند و نماز عیب نمی‌کند. اما اگر کسی گفت باید فرد «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» را هم بگوید تا نمازش تمام بشود پس از گفتن: «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ». نمازش هنوز تمام نیست و نمی‌تواند رویش را این طرف کند و نمی‌تواند حرف بزند یا چیزی بخورد. دو سلام یا یک سلام در نماز؟ این عیناً شیوه چنین چیزی است، که آیا دو طواف در پایان حج است یا یک طواف؟ مسئله مهم حرمت زن و مرد بر یکدیگر ناشی از «تعهد احرام» است، نه ناشی از طواف. و این را، هم شیعه و هم سنی می‌گویند که موکول به پایان حج است.

این یک بخش از تمرین خودسازی بود که مسلمانی دارای مقاومت در برابر گرایش‌های جنسی را می‌سازد.

۲. سرکوب خودخواهی و خشم

مقاومت در برابر خودخواهی و خشم و مقاومت در برابر ایذاء و اذیت و آزار دیگران هم باید در یک مسلمان تقویت بشود. انسانی که تا دو کلمه حرف می‌زنی فوراً از کوره در می‌رود به این و آن می‌پرد، قطعاً گوشه‌ای از انسانیتش ضعیف است و باید مقاومت داشته باشد. آیا حرف خلاف عقیده خودتان را می‌توانید بشنوید؟ این که تحمل عقیده مخالف در ما خیلی کم است، مشکل بزرگی است در اجتماع ما و یکی از عوامل بسیار مؤثر در ینکه همکاری‌ها در اجتماع ما سرنمی‌گیرد و اگر سرگرفت دوام پیدا نمی‌کند. شما به مطلبی معتقد هستید، دوست و برادر و هم‌فکر و هم‌زمان شما عقیده‌ای برخلاف عقیده شما دارد. در جمله اول، دوم، سوم یا چهارم داد و قال و فرباد هر دو بالا رفته است. دفعه اول یا یک روپرسی حل می‌شود، دفعه دوم با دو روز تهر و دفعه سوم با ترک روابط برای مدتی مدید، این هم شد زندگی؟ انسان اجتماعی این است؟ آیا واقعیت غیر از این است؟ یکی از حربه‌های برنده گفتگوها قسم است. (اگر) حرف اول را زد و طرف او قبول نکرد با چهار تا قسم شروع می‌کند. حال تا به چه کسی اعتقادش بیشتر باشد، اگر اعتقادش به خدا بیشتر باشد مرتب می‌گوید «والله» و «بالتہ» این برادران عرب ما اتفاقاً از این نظر عجیب نقطه ضعفی دارند. من حساب کردم – با بیشتر اینها که مسئله این‌طور بوده است، شاید استثناء هم هست ولی یادم نمی‌آید – اگر ده دقیقه حرف می‌زنید او بیست بار «والله» می‌گوید. حرف عادی که می‌خواهد بزند همین‌طور است، دیروز آمدم والله، رفتم والله، فلان چیز نبود والله، خوابم برد والله، خوابم نبرد والله... اصلاً این تکیه کلام اینها است و چقدر بد است.

حالا ما هم اگر خدا را مقدم بداریم می‌گوییم «به خدا»، اگر حضرت عباس را بر خدا مقدم بداریم مرتب به «حضرت عباس» قسم می‌خوریم یا مرتب می‌گوییم «به مولا قسم این طور» یا دیگری که سراغ پیر هم می‌رود، پیر را هم اضافه می‌کند و می‌گوید «به پیر و پیغمبر این طور». اگر بخواهد طرف را هم تحت تأثیر قرار بدهد، شروع می‌کند «به جان من» و «جان تو» قسم خوردن و به هر حال، یکی از ابزارهای تحکیم عقیده و قبولاندن مطلب به طرف، بدون جنبه‌های منطبقی، «قسم» است، باید این حالت‌ها که عموماً از اوچ گرفتن خودخواهی در ما ریشه می‌گیرد با تمرین‌هایی ضعیف شود. بنابراین در واجبات و تروک احرام چیزهایی است که این نقش را (جهت تضعیف خودخواهی‌ها) دارد.

اجتناب از «شکار» زمینی - یا اصطلاحاً شکار در خشکی در مقابل صید از دریا - و شکار چیزهایی که در غیر از موقع حج اشکالی ندارد، در موقع حج و در دوره احرام، بر محرم حرام است و نباید این کار را بکند.

«مفاحرہ»، من چه کسی هستم، پدر من چه کسی بود، پدریز رگم چه کسی بود، چیزی که جزو تشریفات و جزء آثار و کارهای رایج حج جاهلیت بود، حرام است. در دوران حج جاهلیت، بعد از اینکه مراسم حج تمام می‌شد، بازارهای مکاره تشکیل می‌شد و در این بازارها یکی از مواد اساسی برنامه این بود که شعر آنجا بیایند و اشعاری در افتخارات خود و قبیله خود بگویند و از این طریق با یک تیر سه نشان بزنند: هم قدرت ادبی خودشان را به رخ دیگران بکشند، هم افتخارات نسبی خودشان را و هم از دشمنانشان در جایی که کسی هم به آنها نمی‌تواند چیزی بگوید انتقام بگیرند و لذا این اشعار در بازارها رنگ جنگ شعری - مثل جنگ

قلصی و جنگ سخنی و جنگ منبری و امثال اینها - به خود می‌گرفت (فرد) از این فرصت امنیت حج، که کسی در حرم، و در ماه‌های حرام نمی‌توانست مزاحم دیگری بشود، (استفاده نموده) و هر چه دق دل نسبت به یک قبیله یا فرد دیگر داشت به عنوان شعر و طنز درمی‌آورد. «دروغ»، «دشنام» و «مفاخره» - خود را به دیگران کشیدن - و امثال اینها در ایام احرام، حرام است و کسی که محرم برای حج است باید از آنها اجتناب کند. «جدال» یعنی وَالله گفتن ولوراست باشد - والله دروغ که هیچ - همچنین به طور کلی قسم خوردن به خدا در دوره احرام حرام است، همان طوری که عرض شد حتی کندن یک گیاه حرم، در دوره احرام برای محرم، حرام است در این دوره نه تنها حیوانات حتی گیاهان هم باید در برابر خودخواهی انسان حمایت بشوند تا انسان در دوره زندگی یاد بگیرد نه حیوانی را بی‌جهت بیازارد و نه گیاهی را بی‌جا از بین ببرد.

از چیزهایی که اصولاً با خود بردنش بیشتر ناشی از خودخواهی بود اسلحه بود و لذا حمل اسلحه در دوره احرام، حرام است یعنی محرم نمی‌تواند همراه خود سلاح بردارد. او باید یاد بگیرد که می‌شود به جای آنکه همیشه در سایه «اسلحه» امنیت را تأمین کند در سایه «ایمان» و پرتو ایمان هم امنیت تأمین بشود. ما نمی‌گوییم اسلام دین اخلاق است و بس، دین نظام، قانون، قدرت و اسلحه هم هست. اما دین نظام، قدرت، قانون و اسلحه تنها هم نیست بلکه هم نظام، هم قانون، هم قدرت، هم اسلحه، هم اخلاق و هم خودسازی‌ها و تربیت‌های معنوی؛ همه با هم بنابراین، حتی حمل اسلحه در دوران احرام، حرام است. تا مسلمانان در این دوره، به گونه‌ای با یکدیگر باشند که گویی حاجتی به سلاح نیست و اصلاً حمل اسلحه چیز زائد، بی‌معنی و بار سنگین بی‌موردی است.

۳. مبارزه با آسایش طلبی

جنبه سوم از خودسازی‌ها که قبلًا اشاره بدان گردید و در اینجا توضیح بیشتری داده می‌شود، (مبارزه با) «آسایش طلبی» است. مسلمان آسایش طلب، انسان آسایش طلب، انسانی که رعایت آسایش شخصی و پرهیز از همه گزندها، مسئله درجه اول زندگی او باشد، نمی‌تواند یک مسلمان متعهد و وظیفه‌گزار باشد. بنابراین در دوران حج باید یک سلسله تمرین‌هایی در برابر آسایش طلبی شخصی داشته باشد. از جمله - همان‌گونه که گفته شد - اگر حیوانی به بدن و لباسش برود نمی‌تواند او را دور بیندازد. کثافت بد است اما اگر کثافت است و بد هم هست، باید گهگاهی مسلمان بتواند به خاطر یک وظیفة بزرگتر، با این کثافت بسازد. توضیح مفصل آن را قبلًا دادم که چگونه پزشکان ما از رفتن به دهات دورافتاده که هیچ، حتی دهات معمولی رسمًا خودداری می‌کنند و بیماران را باید از دهات بردارید و خدمت آقای پزشک بیاورند. شخص بیماری که تقریباً فلنج بود و در حال ناراحتی در منزل افتاده بود احتیاج به پزشکی پیدا کرد، پزشک را خبر کردیم، اما پزشک گفت من برای معاینه بیمار به طور کل به بالین او نمی‌روم و این جزء برنامه من نیست، بیمار باید بیاید. اتفاقاً این پزشک با این بیمار یک نوع سابقه آشنایی و دوستی هم داشت. بیمار را پیش پزشک بر دیم چون اوقات بیمار خیلی تلخ شده بود که چرا این پزشک برخلاف رفاقت و وظیفه از او نیامد عیادت بکند به مجرد ورود همراه با سلام - یا قبل از سلام - گفت:

اگر خر نیاید به نزدیک بار تو بار گران را به نزد خر آر

واقعاً من هم به او حق می‌دادم که ناراحتی خودش را با این شوخی و شعر بیان نکند. حالا برای بسیاری از پرشکان هم بیمارانی که در ده و جاهای دورافتاده هستند چنین حالتی دارند که باید بارگران را به نزد آقایان برد. چرا؟ برای زندگی، محیط کثیفی است. با یکی از دوستان صحبت کارهای به اصطلاح دامداری و اینها شد به نقل از یک نفر می‌گفت: از بس محیط دامداری کثیف است طبعاً جوان‌های تحصیل کرده ما رغبت نمی‌کنند که به دامداری با اسلوب جدید دست بزنند و مشکل گوشت و سایر مواد غذایی جامعه خودشان را حل نکنند. (و اضافه می‌کرد با این طرز تفکر) داد همه بلند است از گوشت‌های حرام یا غیرحرامی که از خارج می‌آید. گفتم این آقا فکر می‌کند در آن جاهایی که این دام‌ها را تربیت می‌کنند و به اینجا می‌آورند، از دانمارک گرفته تا استرالیا یا آرژانتین، این گوسفندها یا گاوها را در آنجا چگونه بار می‌آورند؟ لابد در آغل‌هایی، که نزدیک آن که می‌روی بوری انواع عطر و ادکلن به مشام می‌رسد؟ محل دامداری در هر جای دنیا تا آنجایی که ما دیده‌ایم همین است. خیلی هم که آن را تمیز و نظیف کنند اما محل دامداری است و بالاخره در دامداری هم بوری عفونت نسبی می‌آید. بعد برای او نقل کردم که شبی در فصل زمستان، ما برای یک سخنرانی از آلمان به اتریش حرکت کردیم و شب را ناچار باید در راه می‌ماندیم، مسافرت ما به ایام شلوغی برخورد کرده بود و هتل‌ها یا مکان‌های استراحتی هم که کنار جاده بود پر بودند. لذا در مسیر با علامت مشخص کرده بودند که مثلاً در هشت کیلومتری یا ده کیلومتری اطاق هست و می‌شود به آنجا رفت. به دنبال یکی از علامت‌ها رفتیم تا در یکی از همان خانه‌های شخصی، اتاق پیدا کنیم. پنج یا شش کیلومتر که رفتیم

دیدیم یک مزرعه‌ای است که شاید یک هکتار است و ساختمانی هم آنجاست و فلش هم به آن سمت است. همین قدر که نزدیک مزرعه شدیم و شاید تا خانه حدود صد متر فاصله داشتیم بوی تعفن به مشام می‌رسید، با خود گفتیم عجب جایی است!! به هر حال نزدیک‌تر رفتیم، هوا هم سرد بود و برفی، گفتیم بالاخره یک جای گرمی پیدا کنیم یک خانه روستایی دیدیم با محوطه بزرگی که در جلوی آن تراکتور، کمباین و وسائل زراعی مدرن قرار داشت. خانه هم دو طبقه وسیع دارد. به داخل رفتیم گفتیم اطاق دارید؟ گفتند همه آن طبقه بالا خالی است که سه اطاق دارد. بالا را دیدیم. اطاق‌های تمیز و مرتب با همه وسائل بود ولی همه جا بوی تعفن اصطبیل به مشام می‌خورد. گفتم خرب توالت و دستشویی آن کجاست؟ گفتند این بالا نیست، پایین است. وقتی رفتیم دیدیم توالت منزل، اصطبیل است. این طرف یک اصطبیل نسبتاً بزرگ بود که حدود شصت تا هفتاد گاو و گوساله نزدیک به هم (در آنجا) نگهداری می‌شدند. یک کشاورز ثروتمندی که شصت تا هفتاد دام این جوری دارد، یک هکتار یا یک هکتار و نیم زمین دارد، خانه‌ای دارد، ماشین کشاورزی دارد و یکی دو تا ماشین شخصی که متعلق به اعضای خانواده بود، در محیط آلمان این‌طور کار و زندگی می‌کند تا اینکه کره و گوشتش را هم به جامعه ما صادر کند. حالا اگر به این فرزندان برومند جامعه خودمان گفتیم که این هم کار تولیدی است، کاری است که هم ارزش دارد، هم مفید است، هم سود دارد، هم فعالیتی است در دامن طبیعت، می‌گویید آخر اصطبیل بود می‌دهد. آیا ما نباید افراد جامعه‌مان را طوری تربیت کنیم که عادت کنند تا بتوانند این کثافت اجتناب ناپذیر را تحمل کنند؟ در عین حال همان اصطبیل دار یا دامدار آنجا هر روز حمام

می‌گیرد، صورتش را هم می‌شوید، لباسش را هم تمیز می‌کند ولی بالاخره هرگز نمی‌تواند نظافت یک آقای پشت میزنشین را داشته باشد. بالاخره کثیف می‌شود ولی کثافت، قابل شست و شوست.

خیلی از این خانم‌های خانه‌دار اتفاقاً دادشان از خانه‌داری بلند است. چرا؟ می‌گویند شما مردها می‌روید آنجا دنبال کارهای تمیز و با کثافت سروکار ندارید و کارهای خانه را که کثافت دارد به گردن ما می‌اندازید. یکی از بحث‌های مستمر در خیلی از خانواردها این است. بنابراین آقا و خانم چند روزی عادت کنند اگر حتی دچار شپش هم شدند در ایام احرام حق نداشته باشند دست به آن بزنند، حتی اگر روی دست آنهاست حق ندارند تکانش بدهنند و باید همان‌طور به حال خودش آزاد بگذارند، چند صباحی هم باید این‌گونه زندگی کنند. البته اگر حیوان گزنده‌ای که مزاحم می‌شود باشد باید او را کشد. در حدی که گزنده، مزاحم سلامتی یا خطرناک باشد ولی در عین حال که می‌شود او را بکشی بنابر احتیاط باید کفاره آن را هم فرد بدهد تا اینکه سعی کند حتی الامکان این کار را نکند. همچنین مسئله پرشاندن سر است برای مرد، سر مرد باید زیر آفتاب و گرما و سرما رها باشد. مردی که باید مقاومتش بیشتر باشد حق ندارد در جای سایه‌دار حرکت بکند. به فتوای بسیاری از فقهای ما خلاف یا لااقل مکروه است و به فتوای عده‌ای یا لااقل شدیداً مکروه است بالاخره باید اجتناب بکند که سایه پروردۀ هم بار نیاید.

۴. ترک خودآرایی

مسئله چهارم در خودسازی که شاید حدود ۶ یا ۷ تا از محرمات احرام مربوط به آن است، مسئله خودآرایی است که به ساختن یک انسان جدی

برمی‌گردد. اسلامی که تأکید می‌کند زن و مرد باید با لباس آبرومند و وضعی مرتب از خانه بیرون بیایند حتی در خانه با هم (این گونه) باشند و به طور کلی در اجتماع اسلامی. از پیغمبر اکرم(ص) روایت می‌کنند که هر بار می‌خواست از خانه بیرون بیاید در آینه می‌نگریست که سر و وضعش مرتب است یا نه، بری خوب به خود می‌زد و خوش برو و نظیف و پاکیزه بیرون می‌آمد، در اینجا می‌گوید چند صباحی هم انسان باید بتواند با وضع ژولیده زندگی کند و الا اگر اتیکت داشتن به حدی شد که انسان واجبات مهم زندگی را هم بخواهد فدای این بکند که اطروی شلوارش به هم نخورد، چنین مسلمانی نمی‌تواند یک مسلمان و عضو سودمند در جامعه اسلامی باشد. بنابراین در دوره احرام چیزهایی برای تمرينِ کنار گذاردن خودآرایی، از هر قسم را می‌بینید «عطز زدن» و هر نوع بری خوش به کار بردن، حتی پماد خوشبو به خود زدن و «لباس دوخته» پوشیدن برای مرد حرام است و برای زن هم بعضی از لباس‌ها حرام است. «سرمه سیاه» در چشم کردن و در «آینه نگاه کردن». اصلاً در این چند روز رنگ آینه را نمی‌بینند تا ببینند سر و وضعش مرتب است یا نیست. «پوشیدن کفش و جوراب»، باید به نعلین راه برود، یا طبیعی‌ترین کفش‌هایی که دارای هیچ آرایشی نیست، به دست کردن انگشتی که آرایش و زینت بدهد برای زن، زیورهای زنانه‌ای که به عنوان زیور می‌پوشد، کوتاه کردن موی صورت یا سر - یکی از انواع آرایش این است که انسان مویش را اصلاح می‌کند - مالیدن روغن - یکی از انواع آرایش، مالیدن کرم و روغن به صورت و بدن است. حتی «ناخن گرفتن» که آن هم نوعی آرایش است، همه این گونه خودآرایی‌ها در دوره حج و احرام، حرام است.

حج‌گزار باید عادت کند چند صباحی طبیعی زندگی کند. شما اگر از جهانگردهای دنیا نقاشی یا عکسی دیده باشید سر و وضعشان چگونه است. حالا که دیگر دوره هیچ‌گری است در غرب را نمی‌گوییم بلکه برمی‌گردم به سی سال قبل، در سی سال قبل که انسان در خیابان‌های مغرب زمین آدمی که صبح صورتش را اصلاح نکرده باشد یک آدم بدون کراوات، یک آدم بدون لباس مرتب، یک موی سری که دیر اصلاح شده باشد نمی‌دید، در همان موقع کسانی که می‌خواستند صرفاً به عنوان جهانگرد و یا مقاصد استعماری دور دنیا راه بیفتند سر و وضعشان چگونه بود؟ آنجا سر و وضعشان به طرز دیگری بود. عکس‌ها و نقاشی‌هایی که از آنها است سر و وضعشان را نامرتب نشان می‌دهد، اتفاقاً یک کتاب خطی دیدم که به وسیله یک جهانگرد آلمانی که خیلی وقت پیش (شاید حدود ۲۰۰ سال پیش) به ایران آمده بود تهیه شده بود. این کتاب مقداری هم نقاشی داشت و حتی قسمت‌هایی از ایران را خودش، نقاشی کرده بود. کتاب خیلی قطور و بزرگی بود. اگر عکس‌ها یا نقاشی‌ها و تصویرهای دست کشیده‌ای از اینها را ببینید، می‌بینید که آنها سر و وضعشان هم مرتب نیست چون در دوره جهانگردی که انسان نمی‌تواند صبح به خودش ور برود، باید راه بیفتند و حرکت بکند. مسلمان باید برای چنین کوشش و تلاشی آماده شود و فرمان: «سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ...» را اجرا کند.

دوره حج، یکی از دوره‌های سازندگی

یکی از دوره‌های سازندگی، دوره حج است و ملاحظه نمودید که بر روی هم در برنامدهای سازنده دوره حج، می‌خواهد مسلمانی قوی و نیرومند، که اراده‌اش بر همهٔ خواستهای دیگر شر مسلط باشد بسازد. مسلط بر شهرت، مسلط بر خودخواهی و غصب، مسلط بر تن آسایی، مسلط بر خودآرایی، آماده برای تن دادن به یک زندگی جدی و خشن در هر جا که لازم باشد؛ و جز این هم نمی‌شود.

یکی از مشاهدات خودم را بگویم: شهر وین پایتخت اتریش از جاهای توریستی است و از مراکز دیدنی آن شهر، کاخ سلاطین اتریش است. آخرین آنها که دوره حکومتش هم خیلی طولانی بود — ۱۸۴۸ تا ۱۹۱۶ میلادی — امپراتور «فرانتس یوزف اول»^۱ است. در بازدید از آن کاخ، بخشی بود مربوط به حرم‌سرای او که در آن تخت و وسائل خواب و اتاق‌های خواب قرار داشت. در یک اتاق، که اتاق اختصاصی این امپراتور بود در بروشوری که (برای راهنمایی بازدیدکنندگان) تهیه شده بود نوشته بود که امپراتور در موقعی که طبق برنامه به اندرون می‌رفت و در حرم‌سرای زندگی می‌کرد بسیاری از اوقات و ساعاتش را اینجا می‌گذراند و اینجا اتاق زندگی او بود. آن اتاق خصوصیاتی داشت. در این اتاق یک تخت فلزی و سیمی و یک آفتابه و لگن دستی گذاشته شده بود. آب لوله‌کشی گرم و سرد در آنجا نبود با آنکه در اتاق‌های دیگر بود. یک زندگی که یک افسر در چادرش در میدان جنگ دارد را او در این اتاق کاخ آورده بود و او خودش در این اتاق زندگی می‌کرد.

۱. Franz Joseph I (1830-1916)

چرا؟ علت آن را هم در آنجا نوشته بود. برای اینکه هر موقعی که در هر یک از میدان‌های جنگ حضور امپراتور لازم بود او سست نباشد و بگوید چگونه این کاخ و خانه و کاشانه را ول کنم و بروم در چادر زندگی کنم؟ دوست دارم زندگی ام چادری باشد، این تمرین می‌خواهد و حالا اسلام می‌خواهد مسلمان‌ها عموماً این چنین تمرینی لاقل کرتاه مدت در زندگی داشته باشند.

یک جنبه دیگر خودسازی در حج مسئله «انفاق» و خرج کردن است که همراه با عدالت و دوستی است. عدالت اقتصادی و اجتماعی با هم، که تفصیل آن در مورد قربانی و کفاره‌ها عرض شد.

جمرات و سمبول شیطان

در مرحله بعد - یعنی همراه با این ساختن‌ها - مسلمان حج گزار را با یک خاطره می‌سازد. و آن خاطره «رمی جمرات» است. او سه پیکر و سه ستونی که به حسب ظاهر به عنوان سمبول شیطان و انحراف می‌شناسد و یادبودی از یک انحراف تاریخی تلقی می‌شوند را سنگباران می‌کند. او سنگباران می‌کند تا به یاد داشته باشد به سمت هر چه انحراف و شیطان است سنگ انداخته است و مواظب باشد که این سنگ‌ها به خود او نخورد!! جالب این است که الان هم در رمی جمرات - مخصوصاً در مورد برادران عرب بیشتر این طوری است - با همان آهنگ‌های خودشان اصلاً «رمی» را، رمی شیطان تلقی می‌کنند.

منتھی اشتباهی پیش آمده و آن این است که ما شیطانی را سنگ می‌زنیم که گریب ابدآ با بنده و شما قرم و خوبیشی ندارد!! غافل از اینکه تمام دستاوردهای شیطان در خود ماست و اگر خواستیم که او به سراغ

ما نباید باید در و دربندها را در داخل خودمان بیندیم و الا شیطان را میان زمین و هوا سنگباران کردن اما خود یکپارچه شیطان بودن سودی نخواهد داشت.

بعد از سرکوبی شیطان، حج گزار با کسانی که این گونه ساخته شده‌اند – دسته جمعی – می‌آید پیرامون یک محور، محوری به نام و به یاد خدا یعنی «کعبه» طراف می‌کند: حرکت دسته جمعی پیرامون یک محور، این طراف سمبول سازنده حج و جهت‌دهنده به فکر و عمل انسان‌هاست و پس از طراف، به یاد خدا به نماز می‌ایستد و در برابر خدا خم می‌شود و به خاک می‌افتد و او را ستایش می‌کند و از او یاد می‌کند و آنگاه شسته و پاک با سایر کسانی که با همین برنامه ساخته شده‌اند مبداء و مقصد را انتخاب می‌کند و در میان «صفا» و «مروه» به «سعی» و به حرکتی همراه با آهنگ و کوششی خاص، و تند رفتن در حد امکان می‌پردازد.

باز هم تقوا و پروای تخلف از فرمان خدا

سعی میان «صفا» و «مروه» می‌تواند نشانه و سمبولی از حرکت دسته جمعی مسلمانان ساخته شده، تصفیه شده و پاک شده در میان مبداء و مقصدی، آغاز و انجامی باشد و بدون شک حج گزاران ما باید حداقل تا این مقدار به روح و مفهوم حج آشنا باشند تا هیچ یک از کارهای حج، دیگر در نظرشان خشک، بی‌روح و بی‌معنا جلوه نکند و همه این کارها را بر یک مبنای با یک پشتوانه انجام دهند و آن پشتوانه، تقوا، یاد خدا و پروای تخلف از فرمان خدا است و لذا می‌بینید در آیات حج همه جا، تکیه بر روی «تقوا» است. چون پشتوانه اوست.

نه تنها در روزه، بلکه در سایر دستورات و مقررات اسلامی هم همین طور است. می‌بینید عموماً احکام اسلام، به یک نقطه توجه دارد و آن این است که مسلمان متقدی پروادار بسازد و لذا در آیات حج که خوانده شد می‌بینید که تکیه روی تقدرا است. این مهم است که برنامه خودسازی فردی و برنامه جامعه‌سازی در اسلام پیرامون یک محور قرار دارد: ایمان به خدا، یاد خدا و تقدرا و پروای از تخلف از فرمان خدا.

بار دیگر ترجمه این آیات را بخوانیم:

«حج عمره را به خاطر خدا به پایان برسانید (و کامل انجام دهید) اما اگر مانعی (بر سر راهتان پیش آمد) آن هدیه (و آن گوسفند یا شتر یا گاوی را که برای قربانی با خود آوردید) بفرستید و سرهايتان را نتراشید و از احرام درنیایید تا وقتی که قربانی به جای خود برسد. اگر کسی از شما مريض است یا در سرشن ناراحتی دارد (و ناچار است سرشن را زودتر از وقت بتراشند) باید جريمه و توانی بپردازد یا روزه بگيرد یا چند مسکین و بینوا را غذا دهد یا قربانی کند و اما اگر می‌توانید به حج ادامه بدهید، آن کسانی که حج تمتع به جای می‌آورند و عمره را به حج می‌پيوندند، باید قربانی خودشان را تا پایان حج ببرند و در پایان، قربانی کنند اما اگر کسی (مالی) نداشت تا قربانی بخرد در این صورت سه روز در ایام حج روزه می‌گیرد و هفت روز موقعی که بر می‌گردد، این است ده روز کامل.^۱ این دستور برای کسی است که خانواده‌اش در کنار

۱. خوب دقت نمایید، کسی که پول ندارد قربانی بخرد (نه اینکه اصلاً پول ندارد که این را «لم یَجِد» می‌رساند) یا پول دارد اما آنچا گوسفند و گاو گیر نمی‌آید، در ایام حج سه روز، روزه می‌گیرد و هفت روز هم موقع بازگشت.

مسجدالحرام نباشد و از ساکنان آن منطقه نباشد، از خدا پروا داشته باشید و بدانید عذاب خدا سخت است.^۱

حج در ماه‌های معینی است هر کسی در این ماه‌ها آهنگ حج کند باید بداند که بهره‌گیری جنسی گناه و گفتگوی ستیزه‌جویانه در حج نیست و هر کار نیکی که انجام دهید خدا می‌داند؛ و توشه برگیرید که بهترین توشه‌ها تقوا است و از من (که خدای شما هستم) پروا داشته باشید، ای خردمندان. عیبی ندارد که شما در ایام حج اگر امکانات کسب و کار هست، کسب و کاری هم بکنید. وقتی از عرفات سرازیر شدید در مشعرالحرام از خدا یاد کنید (و به ذکر خدا پردازید) و به یاد خدا باشید همان‌طور که او شما را هدایت کرد با اینکه قبلًا از گمراهان بودید. بعد از همان جا که ترده مردم سرازیر می‌شوند^۲ به سوی منی شما هم سرازیر شوید و از خدا آمرزش بخواهید که خدا آمرزش گر و مهربان است.^۳ وقتی که مناسک حج را به پایان رساندید از خدا یاد کنید همان‌طور که از پدرانتان یاد می‌کنید بلکه از آن هم سخت‌تر و جدی‌تر. گروهی از مردم می‌گویند خدایا تو در دنیا به ما هر چه می‌خواهیم بده، اینها در آخرت نصیب و بهره چشمگیری ندارند. اما گروهی هستند که می‌گویند خدایا هم در دنیا به ما زندگی خوب بده و هم در آخرت ما را از عذاب آتش

۱. ملاحظه می‌کنید به دنبال بیان قسمتی از مراسم حج، در آخر کار از ما می‌خواهد به پروای از خدا و تقوا توجه کنیم که بنده‌های ذردانه خدا نیستیم و اگر تخلف کنیم کیفر شدید خدا در انتظار ما است: «وَأَنْقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ».

۲. تا مبادا در حج و مناسک آن تبعیض و اشرافی‌گری رخنه باز کند.

۳. در اینجا دقت کنید باز مطلب با طلب آمرزش از خدا تمام می‌گردد: «وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ».

دور بدار، اینها بهره‌ای دارند (و نصیبی) اما از آنچه خود به دست آورده‌اند. و خدا حسابگری تندحساب است. به یاد خدا باشید در روزهای معین، اگر کسی در دو روز شتابزده از منی به مکه برگردد گناهی بر او نیست و اگر کسی سه روز دیر بماند باکی بر او نیست. برای آن کس که به راه تقدیر باشد. و از خدا پروا داشته باشید و بدانید که به سوی او گرد آورده خواهید شد».

با یاد خدا، پروای خدا، برنامه خودسازی فردی و جامعه‌سازی اسلام همراه است و هر دو پیرامون یک محور قرار دارد. این است آهنگ فردی و اجتماعی حج. *والحمد لله وَصَلَى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ*.

قربانی

۱. این گفتار در سال ۱۳۴۷ در مرکز اسلامی هامبورگ (آلمان) ارایه گردیده است.



قربانی در قرآن

در مورد «قربانی» آنچه از قرآن استفاده می‌شود این است که هر حاجی در ضمن مراسم حج یک گرسفتند یا گاو یا شتری را می‌کشد، مقداری از آن را خودش می‌خورد و مقداری از آن را به بیچارگان می‌دهد. قربانی که از اسلام استفاده می‌شود دو جنبه دارد:

یک: نشان دادن این که در آیین یکتاپرستی خدا، قربانی کردن انسان برای رضای خدا نیست، در صورتی که در ادیان دیگر که جنبه خداپرستی ندارد عموماً هست، یعنی جنبه منفی مطلب، انسان قابل قربانی کردن نیست، اگر می‌خواست کسی را قربانی بکند، آن حیران بود. پس یک جنبه الهام منفی دارد. الهام به اینکه انسان نباید قربانی شود، چون قربانی در اسلام به یادگار داستان /سماعیل یا /سحاق است. ابراهیم(ع) در خواب دید که می‌گویند فرزندت را برای خدا ذبح کن،^۱ او آمد ذبح بکند جلویش گرفته شد و گفته شد: به جای او گرسفتند ذبح کن. قربانی در اسلام یادگار این تاریخ است یعنی، وقتی به یکتاپرستی رسیدی، دیگر مسئله ذبح کردن و قربانی کردن انسان از بین می‌رود، این یک. یعنی باز یک سنتی است یادبود یک نقطه عطف: تحریم کشتن انسان به عنوان قربانی، برای راضی کردن خدا.

۱. صافات، ۲ آیات ۱۰۲ تا ۱۰۸.

دون ولی جنبه دومش این است که این قربانی جنبه مال است که این هم به خوبی از آیات استفاده می شود. هر کسی یک قسمت از مالش را به صورت گوسفند یا گاو می کشد و در اختیار عموم می گذارد. در زمان گذشته که گوشت، معمولاً در همه جای دنیا کم بوده، چون تولید دام به صورت علمی نبوده است و گوشت به اندازه کافی مخصوصاً به طبقه بیچارگان نصی رسیده است این مسئله، جنبه اقتصادی خیلی قابل فهمی داشت.

در زمان ما این مسئله درست عکس شده است، یعنی گوسفندها و حیواناتی که در مراسم حج کشته می شود اولاً مقداری از آن نفله می شود و اسراف و حرام می گردد. همین امسال^۱ این بحث آنجا (در مراسم حج) بود. من شخصاً به قربانگاه رفتم که وضع را بیینم، دیدم بسیار زننده و بد است، جزو نقطه های ضعف مراسم حج است و باید از بین برد. این هم هیچ ربطی به دین اسلام ندارد، این قصه بی عرضگی ماست، باید از بین برد. بعد از آن دو روز اگر هوا هم گرم باشد و باد از آن طرف بیاید، واقعاً فضا بیچاره کننده است. واقعاً باید اینها را از بین برد.

ثانیاً مقدار قابل توجهی از آن از بین می رود، البته آنهایی که سالم است. باز فقرا - دویست سیصد هزار نفر فقیر می آیند مراسم حج - می روند یکی، دوتا، سه تا از این گوسفندها یا گاو و شتر را می برند پوستش را می کنند، پوستش را می برند و گوشتش را جدا نموده و خشک می کنند و با خود می برند روی آتش خشک می کنند، خود من دیدم روی آتش خشک می کنند، دودزده می کنند یا روی سنگ - اگر هوا گرم باشد - می گذارند و دود زده می کنند و با خود می برند. ولی بالاخره مقدار قابل توجهی از آن نفله می شود.

۱. سال ۱۳۴۷ سفر شهید بهشتی به حج.

استفادهٔ بهینه از قربانی

لذا همین امسال در میان فضایی که آنجا بودند این بحث برد، که باید برای این مطلب فکری کرد. راه حلی که باید برای این مطلب فکر می‌شد چند چیز است:

یکی ایجاد کشтарگاه مجهر در آنجا و کارخانه کنسرو، که کنسرو بکنند و بعد در میان فقرا در دنیا توزیع کنند که فکر بسیار خوبی بود، حتی قرار شد که سرمایه‌گذاری برای این کار بشود. البته اجازه حکومت عربستان سعودی را هم لازم دارد. ما آنجا پیشنهاد کردیم که اگر آقایان تصمیم قطعی برای سرمایه‌گذاری دارید اجازه گرفتنش را موکول کنید به گروهی از رفقای ما تا ما برویم وارد میدان بشویم.

ولی مسئله چون تازه مطرح شده بود، قطعیت پیدا نکرد، لذا قرار شد خودشان مستقیماً اقدام بکنند، نمی‌دانم به کجا برسد ولی باید این کار را کرد. یا اینکه اگر این کار عملی نیست هر حاجی بتواند در همان روز وکالت بدهد در محل خودش، گوسفند را قربانی کنند و به فقرا بدهنند تا ذبح به این صورت نباشد. البته این مختصری شبیه شرعی دارد ولی در برابر اسراف قابل اغماض به نظر می‌رسد که قرار شد حتی روی این مسئله هم یک مطالعه فقهی مجددی به وسیله رفقا بشود. من هم فکر می‌کرم که وقتی از حج می‌آیم بتوانم مطالعه بکنم که متاسفانه تاکنون در آینجا چنین فرصتی را پیدا نکرده‌ام.

یکی از حضار: گویا برادران سنی اجازه نمی‌دهند.
چرا اجازه می‌دهند. این که صریح قرآن است «فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا
القانعَ وَالْمُعْتَرَ ...»^۱ البته این مسئله قربانی سابقه تاریخی دارد که در یک

۱. حج، آیه ۳۶.

مقاله بسیار جالبی آقای محمد محمدمنی - به نظرم رئیس دانشکده فقه‌الازهر - در یکی از شماره‌های «رساله‌الاسلام» نوشته بود. مقاله بسیار جالبی بود. چند سال پیش که من ایران بودم آن را دیدم. آیه دیگری هم هست که آن را برایتان می‌خوانم: «... وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُّوا مِنْهَا وَأَطْعُمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ»^۱ آیه دیگر هم این است «وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٌ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُّوا مِنْهَا وَأَطْعُمُوا الْقَانِعَ وَالْمُغْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۲

این آیه صریحاً می‌گوید: «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دَمًا وَهَا»^۳ گوشت و خون اینها به خدا نمی‌رسد، «وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ»^۴ این نشانه گذشت شماست در راه خدا و تقرای شما و فرمانپذیری شما است.

۱. «... در روزهایی معین به هنگام ذبح چاربایانی که خدا رزق آنها ساخته، یاد کند، پس، از آنها بخورید و بینوایان فقیر را نیز اطعم کنید.» حج، آیه ۲۸.

۲. «شتران قربانی را برای شما از شعایر خدا قرار دادیم. شما را در آن حیری است. و همچنان که بر پای ایستاده‌اند، نام خدا را بر آنها بخوانید و چون پهلویشان بر زمین رسید، از آنها بخورید و فقیران قانع و گدایان را اطعم کنید. اینها را برای شما رام کردیم، باشد که سپاسگزاری کنید.» حج، آیه ۳۶.

۳. حج، آیه ۳۷.

۴. «... آنچه به او می‌رسد پرهیز کاری شماست ...» حج، آیه ۳۷.

۷

ذبح اسلامی^۱

۱. این نوشتار پاسخ به سوالات کتبی است که به مرکز اسلامی هامبورگ (آلمان) زمان حضور شهید بهشتی ارسال شده است و ایشان در یکی از جلسات پاسخ گفته‌اند.

* پرسش و پاسخ

به نام خدای جهان آفرین، خدای مهربان، خدایی که بر ما نعمت‌های فراوان و بی‌شمار بخشیده است. در نامه‌ها درباره مطالبی سؤال کرده بردید که به این وسیله به آنها پاسخ می‌دهم. از طرح این سؤالات به وسیله دوستان بسیار خوشبختم، اینها فرصتی است که ما به کمک آنها می‌توانیم مطالبی را که رفقا خودشان شخصاً به آن برمی‌خورند یا ضمن بحث با دوستان دیگر به آن برخورد می‌کنند در میان بگذاریم و روشن‌تر کنیم.

ذبح اسلامی

● سؤال:

اگر یک غیر مسلمان مثلاً یک یهودی، یک مسیحی، کاتولیک یا پروتستان، یک غیرمسلمانی که معتقد به خدا باشد، برطبق دستور اسلام گوسفندی، گاوی، گوساله‌ای، مرغی را با شرایط ذبح اسلامی یعنی در جهت قبله بخراباند، گردن او را بر طبق دستور ببرد و نام خدا را هم ببرد، ذبح کند آیا این «ذیحه»، این گوسفند، این گاو، این گوساله، این مرغ که او کشته و سر بریده، حلال است یا این‌که حتماً باید شخصی که ذبح می‌کند خودش هم مسلمان باشد؟

* پاسخ

معمولأً فقهاء، یکی از شرایط حلال بودن حیوانی را که سرش ببریده می‌شود این می‌دانند که آن کسی که سر حیوان را می‌برد، یعنی ذبح می‌کند، خودش مسلمان باشد. ولی حقیقت این است که از نظر مأخذ

فقهی، این مطلب خیلی روشن نیست و حتی همین چند ماه پیش یکی از آقایان علمایی که در فقه کار می‌کند و در ردیف مراجع تقلید آینده است، صریحاً فتوای خودش را این‌طور می‌گفت که:

«اگر یک معتقد به خدا، حیوانی را رو به قبله، بر طبق همان مقررات اسلامی سر ببرد و نام خدا را هم ببرد، این حیوان حلال است ولو این کسی که سر حیوان را می‌برد و حیوان را ذبح می‌کند مسیحی یا یهودی باشد، غیرمسلمانی باشد که معتقد به خدا باشد».

من فکر می‌کنم این نظر، نظر صحیح‌تری است. یعنی نظری است که با مبانی و مبادی و مأخذ ما در فقه سازگارتر است و فکر می‌کنم که شما دوستان هم می‌توانید به این نظر عمل کنید یعنی اگر حیوانی را یک مسیحی، یک یهودی، یک زرتشتی، یک غیرمسلمان معتقد به خدا، بر طبق مقرراتی که در ذبح گفته شده، سر ببرد و نام خدا را بر آن ببرد و شما این را بدانید، می‌توانید از گوشت آن استفاده بکنید.

• در قرآن، در آیه ۱۲۱ سوره انعام گفته شده است: «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكُرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ» «از آنچه نام خدا بر آن برده نشده نخورید که این فسق و گناه است». چطور می‌شود که خوردن از گوشت حیوانی را که نام خدا بر آن برده نشده است به عنوان فسق و گناه از او یاد می‌کنند؟

• پاسخ

حقیقت این است که در مورد این آیات، یک مطلب اساسی هست که باید به آن ترجه کرد. و آن مطلب اساسی این است که آنچه قرآن در مورد «ذبح» و سربزیدن حیوانات لازم دانسته چیست؟ آیا لازم است

موقع سربیریدن حیوان، حتماً نام خدا برده بشود به طوری که اگر نام خدا برده نشود گناه است و این ذبیحه حرام می‌شود و نمی‌شود خورد، یا اینکه اصلاً مطلب، مطلب دیگری است.

مطلوب این است که قرآن می‌گوید از گوشت قربانی بت‌ها نخورید. عین این تعبیر در یکی از رساله‌های پولس که در «عهد جدید» هست آمده است. در یکی از نامه‌هایش پولس رسول به مسیحیان و پیروانش می‌نویسد که از گوشت قربانی بت‌ها نخورید، یعنی اگر حیوانی را برای بتی قربانی کردند خوردن گوشت این حیوان حرام است.^۱

نکته مطلب هم در اینجا خیلی روشن است، و آن این است که این یک نوع مبارزه با بت‌پرستی است. برای اینکه معمولاً وقتی حیوانی را برای یک بت قربانی می‌کنند، گوشت آن را یا به کسانی که در اطراف بت کار می‌کنند و بتکده‌چی هستند می‌دهند یا به مردم دیگر و به وسیله این گوشت، بت‌پرستی ترویج می‌شود، یعنی قربانی کردن یک گوسفند یا یک گاو یا یک شتر و یا هر حیوانی برای بت، به خصوص به مأخذ زندگی قدیم بشر، یا زندگی امروز بشر، در جامعه‌های فقیر. که در گذشته باز در اکثر جامعه‌ها این طور بودند، هنوز هم همین طور هست. رساندن نیم کیلو، یک سیر، پنج سیر، یک چارک، یک کیلو گوشت، مجانی به یک فقیر خیلی در او اثر می‌گذارد. وقتی که این فقیر دید این گوشت مجانی که کمکی است برای زندگی او از بتخانه می‌آید، از برکت بت، این خوراک نصیبیش می‌شود، تبعاً خود او جزو حامیان بتکده می‌شود، که اگر آدم خیلی ضعیفی هم باشد اصلاً در روحش اثر

۱. عهد جدید، نامه‌های رسولان، نامه اول پولس به قرتیان.

می‌گذارد و او را معتقد به بت می‌کند، اگر هم آدم ضعیفی نباشد و آدم باهوشی باشد و بداند بت چیزی بی‌ربطی است، به خاطر منفعت خودش هم که شده از بت و بتکده و بتکده‌چی حمایت می‌کند. این طبیعت بشر است.

• بت‌های اجتماعی

الان هم شما در «بت‌های اجتماعی»، همین وضع را می‌بینید. کسانی که در پرتو بت‌های اجتماعی به آب و نانی می‌رسند، یا نگهبانان این بت‌های اجتماعی هستند یا لااقل در مبارزه با این بت‌ها شرکت نمی‌کنند و سهیم نمی‌شوند. این یک چیز طبیعی است. بنابراین اسلام می‌آید و اعلام می‌کند و می‌گوید اصلاً خوردن گوشتی که برای بت‌ها قربانی شده حرام است، این گوشت اصلاً غیر قابل استفاده است تا اینکه از این راه با بت و بت‌پرستی مبارزه کرده باشد و این وسیله ترویج بت و بت‌پرستی را کند کرده باشد، ضعیف کرده باشد. البته شکی نیست که این آیه قرآن برای بت‌پرست‌ها فایده ندارد چون آنها هنوز به آیه قرآن ایمان نیاورده‌اند ولی برای آنها بیکاری از ته دلشان ایمانی به بت ندارند و چه بسا ته دلشان هم ایمان به اسلام دارند، اما از روی ضعف نفس و روی آب و نانشان از این گوشتی که برای بت‌ها قربانی می‌شود استفاده می‌خواهند بکنند، آن وقت یک حق السکوتی برای آنها می‌شود که در مبارزه با بت‌پرستی می‌آیند. این آیه در حقیقت برای آنها می‌تواند تا حدی تکان‌دهنده باشد که به آنها گفته می‌شود استفاده از این گوشت و خوردن آن حرام است و مثل خوردن گوشت حیوانات حرام می‌ماند.

اگر مطلبی که در قرآن آمده است در این حدود باشد و همان طور که گفتم ما می‌بینیم که در «عهد جدید» یعنی در ملحقات انجیل هم این مطلب آمده که به احتمال قوی یک حساب تاریخی است که قبل از قرآن است و اینکه تاریخ این عهد جدید، لااقل از اوآخر قرن چهارم [میلادی] به بعد روشن است و این همان عهد جدید اوآخر قرن چهارم میلادی است که به هر حال قبل از قرآن است. بنابراین حتی می‌بینیم که در تعالیمی که امروز به نام تعالیم مسیحیت هست، این مطلب وجود دارد و در تعالیم یهود و در عهد قدیم هم این مطلب هست. تحریم خوردن گوشت قربانی بت‌ها، خوردن گرشت قربانی بت‌ها در این شرایع آسمانی حرام شده و این یک نوع مبارزه با بت‌پرستی است.

معمولًاً این‌طور بود که وقتی می‌خواستند برای بتی حیوانی را قربانی کنند به نام آن بت سرش را می‌بریدند می‌گفتند به نام «عزی» مثلاً سر این گوسفند را بردیدم. پس این آیات که می‌گوید از گوشتی که نام غیر خدا بر آن برد شده، یعنی نام بت‌ها، نخوردید مقصود قربانی بت‌هاست. آیاتی هم که می‌گوید از گوشتی که نام خدا بر آن برد نشده نخوردید آن هم ناظر به همین است. به عبارت دیگر اصولاً این آیات در مورد قربانی‌ها آمده است. قربانی‌ها دو جور است یک وقت است حیوان را به نام خدا قربانی می‌کنند، مثل قربانی مسلمانان در مراسم حج یا در روز عید اضحی در غیر حج، در همه جای دنیا. قربانی که «به نام خدا» سر او بریده می‌شود بخورید. قربانی که به نام غیر خدا سر او بریده می‌شود نخورید. و اما گوشت «غیر قربانی» یعنی گوشت‌های دیگر را که مردم اصولاً نه به عنوان قربانی بلکه به عنوان زندگی در قصاب‌خانه‌ها از آن استفاده می‌کنند اصلاً این آیات ارتباطی به این گوشت‌های غیر قربانی

ندارد و بگویید این آیات عموماً درباره گوشت‌های قربانی است و گوشت‌های قربانی را به دو قسم تقسیم می‌کند: یکی آنها که نام غیر از خدا بر آن برده شده، و دیگر آنها که نام خدای یکتا بر آن برده شده چون بالاخره بر قربانی نام یک کسی برده می‌شود یا به نام خدای یکتا قربانی می‌شود «بسم الله» و به نام خدای آفریدگار جهان قربانی می‌شود یا به نام کس دیگری قربانی می‌شود.

جمع بین آیات در بحث قربانی

در قربانی‌ها، گوشتی که نام کسی بر آن برده نشود، وجود ندارد. و خودبه‌خود به این ترتیب یا نام خدا بر آن برده شده حلال است. یا نام خدا بر آن برده نشده، پس نام غیر خدا بر آن برده شده، و حرام است. به این ترتیب می‌شود اصولاً بین همه آیات قرآن جمع کرد، یعنی می‌شود برای همه‌اش یک معنی فرموله را شناخت و فهمید. به این ترتیب می‌توانیم بگوییم که اصولاً آیات قرآن در مورد گوشت مصرفی عادی مردم نیست. این آیات در این زمینه نیست. و به این ترتیب ما در مورد مسائل مربوط به ذبح گوشت مصرفی آن وقت، در قرآن آیه‌ای پیدا نمی‌کنیم، چون درباره رو به قبله بودن و درباره اینکه مسلمان سر ببرد و از این حرف‌ها که چند تا رگش بریده بشود و حلقومش بریده شود و مری‌اش بریده بشود، و مجرای تنفس و مجرای غذایی و رگ‌های اصلی گردن که خون به مغز می‌رود، بریده شود اصولاً بگوییم در قرآن چیزی نیامده است. می‌ماند مسئله «نام خدا بردن» که این هم در قرآن نیست، پس هر چه هست مربوط به روایات است و مطلب را در سطح روایات باید بررسی کنیم، نه در سطح قرآن.

اگر مطلب این طور شد، آن وقت این آید که می‌فرماید «از گوشت حیرانی که نام خدا بر آن بردۀ نشده نخورید، فسق و گناه است» معنایش این می‌شود که از گوشت قربانی بت‌ها و قربانی غیر خدا نخورید که این گناه است و گناه بودنش هم خیلی روشن است چون آن یک نوع ترویج ضمنی از بت و بت‌پرستی است که آن گناهی بس بزرگ است. این مطلبی است که من با توجه به آیات قرآن از آیات و روایات می‌فهمم. البته آقایان علما و فقهاء بر طبق موازین فقهی، مطلب را جور دیگری می‌گویند و آن این است که: وقتی ما گفتیم گوشت حیوان حلال گوشت را که سرش را ببرند و نام خدا را در موقع سربریدنش نبرند، نمی‌شود خورد، یعنی این ذبح شرعی نیست، وقتی ذبح شرعی نبود، پس مثل گوشت میته می‌ماند و خوردن گوشت میته هم فسق و گناه است. آنها این طور می‌فهمند یا این آید را بیان می‌کنند. همان‌طور که گفتم، من شخصاً از نظر فهم قرآن این‌طور نمی‌توانم بفهمم، من آید را در حدود همان گوشت قربانی بت‌ها می‌فهمم. مسائل مربوط به ذبح به این ترتیب به طور کلی از قرآن بیرون می‌رود و می‌آید در میدان حدیث و باید احادیث مربوط به این مطلب را بررسی کرد، البته آقایان فقهاء بررسی کرده‌اند و فتاوی‌ی داده‌اند ولی ممکن است این بررسی باز تجدید نظر بشود و بار دیگر با تحقیق علمی بر روی آن کار شود و چه بسا نتیجه‌های دیگری بدهد.

چون سؤال ما مربوط به آیه قرآن بود، من از بحث مفصل درباره بررسی روایات مربوط به «ذبح» و «شرایط ذبح» باید صرف نظر بکنم و اصولاً یک بحث فنی هم هست که برای شما دوستان خیلی مفهوم نیست

و خسته‌کننده است. آن را می‌گذاریم بین خودمان و فقهای اهل فن و فن
فقه و اسلام‌شناسی با ریزه‌کاری‌های آن.

آنچه الان ما خواستیم برای توضیح آن از این فرصت استفاده کنیم،
توضیح آیه شماره ۱۲۱ از سوره نعام است: «نخورید از آنچه نام خدا بر
آن برده نشده و این گناه است» این آیه را من با توجه به آیات دیگر
قرآن و با توجه به آنچه قبل از قرآن، در عهده‌ین، در تورات و انجیل، و
ملحقات آن آمده و آنچه در آن زمان معمول بوده، این طور می‌فهمم که
این آیه مربوط به «گوشت قربانی بت‌ها» است، از گوشت قربانی بت‌ها
نخورید که آن حرام و گناه است.



اعلام

- | | |
|----------------------------------|------------------------------------|
| اسماعیل بن علی، ۱۰۸ | ائمه بقیع(س)، ۴۶ |
| اشعری، ۳۱ | ائمه(س)، ۹۳، ۱۰۷ |
| آلمان، ۱۰، ۳۸، ۵۹، ۶۲، ۶۵، ۸۳ | ائمه(ع)، ۱۰۹ |
| ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۳ | ابراهیم، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲ |
| ام سلمه، ۲۵ | ابراهیم، ۱۰۹ |
| امام باقر(ع)، ۱۱۰ | ابراهیم(ع)، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲ |
| امام سجاد(ع)، ۵۵ | ابراهیم خلیل(ع)، ۴۴ |
| امام صادق(ع)، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۹۵، ۹۶ | ابن اثیر، ۲۶ |
| ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳ | ابویکر، ۳۲ |
| امام عسکری(ع)، ۳۴ | ابوحینقه، ۹۶ |
| امام موسی کاظم(ع)، ۱۱۲ | اتریش، ۱۴۶ |
| امام کاظم(ع)، ۷۹ | آرژانتین، ۱۴۶ |
| امیرالحجاج، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰ | استرالیا، ۱۴۶ |
| ۱۱۱ | استلام حجر، ۸۴ |
| انجیل، ۱۶۸، ۱۷۱ | اسحاق، ۱۰۹ |
| پتھای اجتماعی، ۱۶۷ | اسماعیل، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱ |
| پولیس رسول، ۱۶۶ | |

۱۷۴ حج در فرآن

- خدسازی، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۲۱
۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۳
۱۳۴، ۱۴۸، ۱۴۱، ۱۳۸، ۱۳۲
۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۴
دانمارک، ۱۴۶
دعای عرفه، ۱۳۶
ذبح، ۱۰۹، ۹۹، ۹۸، ۲۶، ۲۵، ۱۰
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵
۱۷۰، ۱۷۹
ذبح شرعی، ۱۷۰
ذیحه، ۱۶۶، ۱۶۴
رسانه‌الاسلام، ۱۶۲
رمی جمرات، ۱۰۲
روز عرفه، ۱۳۶، ۹۳
زیارت، ۱۱۰
سعودی، ۹۹، ۹۷، ۸۹، ۵۷، ۵۶
سعی، ۱۰۳، ۱۴۸، ۱۴۰، ۸۱، ۶۵
سعید سَمَان، ۸۰
ساماعده، ۷۹
شافعی، ۳۱
صفا، ۱۰۳، ۳۹
طائف، ۱۷
طواف اول حج، ۱۴۰
طواف نساء، ۱۳۹، ۱۴۰
- پیغمبر اسلام، ۲۵، ۲۷، ۲۳
پیغمبر، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۶۸، ۵۵، ۵۳
۹۷، ۹۶، ۹۴، ۹۳، ۹۰، ۸۴، ۷۶
۱۴۹، ۱۴۳، ۱۳۳، ۱۰۷، ۱۰۶
پیغمبر (ص)، ۵۳
پیغمبر اکرم (ص)، ۵۳
ترکید، ۶۴
تعهد احرام، ۱۴۱
تفوار، ۱۵، ۳۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸
۱۰۳، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۲۹
۱۰۵، ۱۰۴
تورات، ۱۷۱، ۱۸، ۱۷
جده، ۷۵، ۶۴
جزیه، ۷۰
حج افراد، ۹۴
حج تمتع، ۱۴، ۲۸، ۲۹، ۹۴، ۱۰۴
حجاج یمن، ۸۹
حجۃ الوداع، ۹۰، ۳۰، ۲۹
حجرالاسود، ۸۵، ۸۴، ۸۳
حدیبیه، ۲۴
حسن، ۱۰۰، ۳۲
حسین، ۳۲
حبیلی، ۳۱
حنفی، ۳۱

- عبدالعظیم، ۷۴
- عده، ۷۰، ۷۲، ۷۳
- عربستان، ۲۹، ۳۰، ۸۹، ۹۳، ۱۰۰
- قربانی بسته، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹
- قربانی، ۸۷، ۹۰، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳
- قریات، ۱۳، ۲۳، ۵۱، ۱۰۰
- عزی، ۱۶۸
- عکاظ، ۳۸
- علی، ۲۲، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۱۶۲
- علی مرتضی، ۲۲
- علی(ع)، ۳۴، ۳۳، ۲۷
- عمر، ۲۲، ۳۲، ۳۶، ۱۱۱، ۱۳۱
- عمره، ۱۴، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۱۱۲
- عهد جدید، ۱۶۶، ۱۶۸
- عهد قدیم، ۱۶۸
- عهدین، ۱۷۱
- عید اضحی، ۱۶۸
- عید قربان، ۹۷
- غستانی، ۷۰
- فاطمه زهرا (س)، ۴۶
- فرانس یوزف اول، ۱۵۱
- فقہ جعفری، ۹۳
- فقہ حنبلی، ۹۶
- قرآن، ۳، ۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۴، ۳۷
- منی، ۲۳
- منی، ۸۰، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰
- مالکی، ۳۱
- ماه‌های حرام، ۲۸
- محرم، ۱۲۸
- محرمات احرام، ۱۴۸
- محمد محمد‌مدنی، ۱۶۲
- مدیتند، ۲۳، ۱۷
- مروه، ۱۰۳
- مسجد الحرام، ۱۴، ۱۷، ۲۵، ۲۷، ۵۶
- مشعر، ۱۴۰
- مشعرالحرام، ۱۵، ۲۳، ۱۰۰
- معترلی، ۳۱
- مفاخره، ۱۴۳
- مکه، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۴
- منی، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶
- منی، ۱۰۶